

# شیعه و تصحیح جدال بین شیعه و تشیع

نویسنده:

علامه دکتر موسی موسوی

عنوان کتاب:

شیعه و تصحیح جدال بین شیعه و تشیع

نویسنده:

علامه دکتر موسی موسوی

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
معرفی نویسنده در چند سطر	١
مقدمه	٣
سخنی که باید گفته شود	٣
امامت و خلافت	٧
عقیده شیعه امامی درباره خلافت	٧
نظریه خلافت در عهد رسول خدا ﷺ	١٠
تشیع در قرن دوم هجری	١١
آغاز انحراف در فکر شیعه	١٣
موضع امام علی در رابطه با خلافت	١٥
امام علی بر مشروع بودن امر بیعت با خلفاء تاکید می کند	١٨
فرق میان اوامر الهی و رغبت های شخصی حضرت رسول ﷺ	١٩
آزادی فکری و اجتماعی در عهد رسول خدا ﷺ	٢٣
[عدم وجود نص در تعیین خلیفه]	٣١
الف) - صحابه حضرت رسول ﷺ و موضع آنان در رابطه با خلافت	٣٢
ب) اقوال امام علی در رابطه با خلافت	٣٥
ج) بیعت امام با خلفاء و تاکید صریح ایشان بر شرعیت خلفای راشدین	٣٨
د) سخنان امام علی در رابطه با خلفای راشدین	٤٢
ه) سخنان ائمه شیعه درباره خلافت خلفای راشدین	٤٩
تصحیح	٥٢
تقیه	٥٧

۵۷.....	تقیه
۶۵.....	تصحیح
۶۷ .....	<b>امام مهدی</b>
۶۷.....	امام مهدی
۷۰.....	اجتهاد و تقلید
۷۳.....	خمس
۷۷.....	ولایت فقیه
۸۴.....	تصحیح
۸۴.....	اولا: تقلید
۸۵.....	ثانیا: خمس
۸۶.....	ثالثا: ولایت فقیه
۸۷ .....	<b>غلو</b>
۸۷.....	غلو نظری
۹۲.....	غلو عملی
۹۴.....	تصحیح
۹۹ .....	<b>زیارت مراقد ائمه</b>
۹۹.....	زیارت مراقد ائمه
۱۰۳.....	تصحیح
۱۰۷ .....	<b>نواختن و کوفتن اندامها در روز عاشورا</b>
۱۰۷.....	نواختن و کوفتن اندامها در روز عاشورا
۱۱۱.....	تصحیح
۱۱۳ .....	<b>شهادت سوم</b>
۱۱۳.....	شهادت سوم
۱۱۵.....	تصحیح
۱۱۷ .....	<b>ازدواج موقت</b>
۱۱۷.....	ازدواج موقت

۱۲۳	..... سجود بر تربت حسینی
۱۲۳	..... سجود بر تربت حسینی
۱۲۵	..... تصحیح
۱۲۷	..... ارهاب و ترور
۱۲۷	..... ارهاب و ترور
۱۳۰	..... تصحیح
۱۳۵	..... نماز جمعه
۱۳۵	..... نماز جمعه
۱۳۷	..... تصحیح
۱۳۹	..... تحریف قرآن
۱۳۹	..... تحریف قرآن
۱۴۳	..... تصحیح
۱۴۷	..... جمع بین دو نماز
۱۴۷	..... جمع بین دو نماز
۱۴۹	..... رجعه
۱۴۹	..... رجعه
۱۵۲	..... تصحیح
۱۵۵	..... بداء
۱۵۵	..... بداء
۱۵۹	..... تصحیح
۱۶۱	..... تصحیح بین قبول و رد
۱۶۱	..... تصحیح بین قبول و رفض
۱۶۷	..... توضیح مهم



## معرفی نویسنده در چند سطر

- (۱) او نوه امام الاکبر (سید الحسن موسوی اصفهانی) است و در نجف اشرف در سال ۱۹۳۰ متولد شده است. و دراسات تقلیدی خود را در دانشگاه بزرگ نجف اشرف به پایان رسانیده و موفق به اخذ مدرک عالی در فقه اسلامی، (اجتهاد) گشته است.
- (۲) موفق به دریافت دکترا در تشریح اسلامی از دانشگاه تهران در سال ۱۹۵۵ گشته است.
- (۳) موفق به دریافت دکترا در فلسفه از دانشگاه پاریس (سوربون) در سال ۱۹۵۹ شده است.
- (۴) به عنوان استاد اقتصاد اسلامی در دانشگاه تهران در بین سال‌های ۶۲ - ۱۹۶۰ مشغول به تدریس بوده است.
- (۵) به عنوان استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه بغداد در فواصل سال‌های ۱۹۶۷ - ۸۷ مشغول به تدریس بوده است.
- (۶) در سال ۱۹۷۹ به بعد به عنوان رئیس مجلس اعلای اسلامی در غرب آمریکا انتخاب شده است.
- (۷) به عنوان استاد مهمان در دانشگاه (هاله) آلمان دموکراتیک، و استاد معار دانشگاه طرابلس لیبی در بین سال‌های ۷۴ - ۱۹۷۳ مشغول به کار بوده است. و به عنوان استاد باحث در دانشگاه هاروارد آمریکا، در سال‌های ۷۶ - ۱۹۷۵ و استاد منتخب در دانشگاه لوس آنجلس در سال ۱۹۷۸ مشغول به تدریس بوده است.





## مقدمه

### سخنی که باید گفته شود

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾﴾. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١٠١﴾﴾. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾.

أما بعد: فان خير الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد ﷺ وشر الامور محدثاتها وكل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار.

من در خانه بزرگ رهبر طایفه شیعه، و در سایه ایشان که بحق بزرگترین رهبر و پیشوای تشیع پس از غیبت کبری<sup>۱</sup> تا کنون به شمار می‌روند. یعنی جدم امام بزرگوار (سید ابوالحسن موسوی) که شیخ محمد کاشف الغطاء، در مورد وی می‌فرماید: (آنان که قبل از وی بودند را از یادها برد، و آنان که پس از وی آمدند را به سختی انداخت)<sup>۲</sup>. تولد، نشات، و نمو یافتن و به کسب علم و معارف مشغول شدم.

در فضایی آکنده از قیل و قال‌های گفته شده در مورد شیعه و تشیع، و با توجه به تمامی عوامل و شبهاتی که از اختلافات طائفی میان شیعه و سنت سخن می‌گفت، و

<sup>۱</sup> غیبت کبری به معنای غیبت امام دوازدهم شیعه امامی یعنی مهدی است، که در سال ۳۲۹ هجری از انظار پنهان شد. به فصل امام مهدی مراجعه شود.

<sup>۲</sup> آنسی من قبله و أتعب من بعده.

قرن‌ها عمرش به درازا کشیده بود، من دردهای این اختلاف‌های تلخ میان شیعه و فرقه‌های اسلامی دیگر را در تار و پود وجود خود احساس می‌کردم و عواقب وخیمش را می‌دیدم، و می‌دیدم که چگونه پدر بزرگم، آن امام بزرگوار، با قدم‌های شجاعانه و عزمی راسخ در راه پیروزی بر سختی‌ها و ایجاد رابطه صحیح میان شیعه و سنت، و جهت نیل به وحدت کبری میان این دو طائفه به پیش می‌تاخت و وحدتی که به سختی با سیاست‌های استعماری حاکم بر جهان اسلام برخورد می‌کرد سیاست‌هایی که عقل‌های متحجر مردمی متعصب و تجار کینه‌توز طائفی از آن پشتیبانی می‌کردند. آری با مشاهده این امور، سنگینی وظیفه و همچنین قداست آن را بر دوش‌های خود احساس می‌کردم. و هنگامی که علت قتل پدرم را در بین نمازهای مغرب و عشاء در (حضرت علویه) در نجف اشرف و به دست‌های جنایتکاری که لباس دین به تن داشت و او را همچون گوسفند در حالی که در محراب مشغول به نماز بود، سر برید درک کردم. ایمانم به این حرکت افروزی گرفت و فهمیدم که قتل پدرم نقشه‌ای استعماری بوده تا پدر بزرگم سید ابوالحسن را از نقشه‌های اصلاحیش باز دارد. اما سید ابوالحسن این مصیبت را به جان تحمل نمود و در راه خدا زیباترین مثال‌های صبر را جهت تلقین به مصلحین زد. که تاریخ شیعه هرگز آن را فراموش نخواهد کرد. آری او قاتلی که جگرگوشه‌اش و عزیزترین فرد به قلبش را به قتل رسانده بود عفو نمود، تا به اثبات برساند که قلب مصلح را هیچ طوفانی بلرزه درنیاورده، و هیچ مشکلی آن را ضعیف نمی‌سازد. و هرگز در این قلب جائی برای حقد و انتقام وجود نداشته و همواره مانند قله‌ای استوار و بلند در راه عقیده‌اش ایستاده است.

پس از همه این‌ها بسیار طبیعی می‌نمود که حرکت خود را در راه تصحیح شیعه در بعضی از عقاید و اعمالش آغاز کنم همان عقائد و اعمالی که از سوئی باعث خلاف و اختلافات با فرقه‌های دیگر بوده، و از سویی دیگر و در ذات خود، با روح اسلام و منطق سلیم مغایرت داشت. و به عقیده من مانند گذشته هنوز به عنوان وبالی بر مذهب شیعه مطرح بوده، و اعتبار و هویتش را در عالم اسلامی و حتی همه جهان مسخ و بد نما ساخته است.

من عقیده دارم که مطرح نمودن علل و اسباب به تنهایی جهت حل مشاغل و دشواری‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه همراه با آن باید راه حلی عملی در حل این مشکلات ارائه نموده و از شیعه در تمامی نقاط جهان بخواهیم که اگر آرزوی خیر و کامیابی دنیا

و آخرت را دارند به آن ملزم گردند. من در تعقیب اختلافات میان شیعه امامی و فرقه‌های اسلامی دیگر به این نتیجه اساسی دست یافتم و فهمیدم که اختلاف میان آنان بسبب خلافت بعد از رسول خدا ﷺ و یا اینکه امام علی در امر خلافت بر دیگران اولویت داشت نبوده است چرا که می‌بینیم شیعیان زیدی که طائفه بزرگی از مسلمانان را تشکیل می‌دهند به اولویت علی در خلافت بعد از حضرت رسول ﷺ اعتقاد داشته اما رابطه برادری و محبت میان آن‌ها و اهل سنت جاری است. پس نتیجه می‌گیریم که اختلاف اساسی میان شیعه امامی و فرقه‌های اسلامی دیگر موضوع خلافت نیست، بلکه علت این اختلافات، موضع‌گیری شیعه در قبال خلفای راشدین و سب و ناسزاگویی به آن‌ها می‌باشد. و این بد گفتن و عیب کردن خلفاء را در میان شیعیان زیدی و بعضی فرقه‌های دیگر مشاهده نمی‌کنیم. و حتی اگر شیعیان امامی به سلوک زیدیان اکتفا می‌نمودند دامنه شکاف و شقاق کمتر می‌گشت. اما شیعیان امامی آنچه‌آن به جرح و سب خلفای راشدین پرداختند که از این عمل آنان فتنه‌ها زائیده شد.

با دعای شبانه روزیم از خداوند طلب الهام علم و بصیرت می‌نمودم تا با اعطای قدرت و توفیق به من بتوانم رساله تصحیح را که از سن جوانی دست به کار آن بودم به انجام برسانم. و نتیجه آن نیایش‌ها کتابی است که هم اکنون در دست‌های شماست: (شیعه و تصحیح: جدال میان شیعه و تشیع) که امروز آن را به شیعه موجود در همه زمان‌ها و مکان‌ها تقدیم می‌دارم.

این کتاب ندائی است که ایمان مطلق به خداوند، و رسالت جاویدان اسلام و قدرت مسلمانان و کرامت انسانی را بر می‌انگیزد ندائی است که به سوی طرق اصلاحی بزرگ در راه پایان دادن به اختلافات طائفی میان شیعه و فرقه‌های اسلامی دیگر تا قیام ساعت می‌خواند. فریادی است خدائی جهت بیدار سازی شیعه از خواب عمیق هزار و دویست ساله خویش، این ندا داستان تلخ جدال مسلمانان را تا به امروز از بُن می‌کند، این رساله فریاد عقل و ایمان است تا شیعه از خود بدر آید و غبار خمودی سال‌ها انزوا را از خود براند و با انقلاب بیدرنگ خود آن رهبریت‌های مذهبی را که باعث این تخلف بزرگ در زندگانی دینی فکری و اجتماعی وی شده‌اند بدور ریزد، و اینچنین بود که اعتقاد و واجب من مرا ملزم نمود که میلیون‌ها شیعه را بر خواندن این کتاب توصیه و تاکید کنم.

﴿فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ ﴿٩٢﴾

[النمل: ۹۲].

(معنی): «پس هر کس هدایت یافت بنفع خود هدایت یافته، و هر کس گمراه شد، بگو که

من از بیم دهندگانم».

## امامت و خلافت

جدال میان شیعه و تشیع هنگامی آغاز شد که شیعه معنی تشیع را از عشق به امام علی و اهل بیت، به ناسزاگویی و ذم خلفای راشدین به صورت مستقیم، و تجریح امام علی و اهل بیتش به صورت غیر مستقیم، تحریف نمود.

### امامت و خلافت

نظریه خلافت تا قرن چهارم هجری

شیعه و تشیع

انحراف

تصحیح

### عقیده شیعه امامی درباره خلافت

هر چه بیشتر به مسئله شیعه و تشیع و عقائد امامیه فکر می‌کنم، می‌بینم که میان شیعه و تشیع فاصله عمیقی وجود دارد که در بعضی از احیان به تناقض صریح می‌رسد و در می‌یابم که تشیع چیزی است و شیعه چیزی دیگر، و باز با تعمق در تاریخ جدال میان شیعه و تشیع، عصور سه گانه‌ای بر من روشن می‌شود که این جدال در آن‌ها پدیدار گشت که این سه عصر، از عصر اول، یعنی عصر جدال فکری بعد از غیبت کبری آغاز شده، و راه را برای عصر دوم یعنی ظهور دولت صفوی به دست موسس آن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ هجری، و تاسیس دولت شیعه در ایران هموار می‌سازد. از آنجا به بعد عصر سوم و آخر، یعنی عصر جدال میان افکار شیعی نوین و تشیع آغاز می‌گردند، که همان عصر ماست. عصری که طوفان فکری آن، مجتمع شیعه را در بر گرفت و نتایج غم‌انگیز و بسیار گرانی را پیشکش نمود که آسمان و زمین را طاقت تحمل آن نیست.

اگر بخواهیم در این رساله اصلاحی نقاط را بر حروف بگذاریم، پس باید افکار را به صورت حقیقی خود طرح نموده، و سپس روشنی بخش راه باشیم تا خواننده به وضوح کامل مسائل را دیده و بداند.

امامت سنگ اساسی مذهب شیعه امامی، زیدی، و اسماعیلی را تشکیل می‌دهد.

(پیروان مذهب زیدی عقیده دارند که امامت از زید بن علی بن حسین بن علی منشعب شده، و پیروان مذهب اسماعیلی برآنند که امامت از اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق تفرع می‌یابد، و هر چیزی که باعث جدال و نقاش شیعه با فرقه‌های اسلامی دیگر می‌شود از آن سرچشمه می‌گیرد عقیده شیعه امامی بر این است که خلافت بعد از رسول خدا ﷺ مختص به علی بوده، و پس از او در فرزندان او تا امام دوازدهم، یعنی محمد بن الحسن العسکری، ملقب به (مهدی) خلاص شده و استمرار می‌یابد و (طوریکه می‌گویند) رسول خدا ﷺ در مورد خلافت علی پس از وی در موقعیت‌های زیادی اشاره نموده، و در موقعیت‌های دیگری آن را صراحتاً بیان نموده است که مشهورترین آن در مکانی به نام (غدیر خم) و هنگام بازگشتن از حجة الوداع اتفاق افتاده است که با علی بیعت نموده و می‌گوید:

«من كنت مولاة فهذا علي مولاة، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».

ترجمه: هر آن کسی که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خداوند! آنکه او را یاری کرد یاری گر باش، و آنکه با وی دشمنی ورزید، با او دشمنی کن. این امر در روز دوازدهم ذی الحجه سال دوازده بعد از هجرت اتفاق افتاد، و شیعه در همه جا این روز را جشن گرفته، و آن را (عید غدیر) می‌خوانند.

اما عقیده فرقه‌های اسلامی دیگر بر این است که رسول بزرگوار خدا ﷺ در حالی به رفیق اعلی پیوست که پس از خود کسی را جانشین نکرده بود بلکه این امر را به شورای میان مسلمین بر طبق این دو آیه کریمه واگذار نمود:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشورى: ۳۸].

(معنی): و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام دهند.

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

(معنی): و با آنان مشورت کن.

و این خلاصه اختلاف بین دو فرقه می‌باشد. هر فرقه به آراء و دلایل خود دست می‌بازد و در این مورد علمای دو فرقه صدها کتاب بزرگ و کوچک تالیف نموده‌اند، بدون اینکه آن کتاب‌های عریض و طویل شیعه را نسبت به عقیده‌اش در مورد خلافت تکانی بدهد، و به عقیده سنت در مورد آنچه اولی به اتباع می‌بیند، لرزه‌ای بیافکند و مسئله مهمتر اینکه این اختلاف فکری در همین جا پایان نیافته، بلکه پس از مرور

سال‌ها، و دوری از عصر رسالت، شکل بسیار خطرناکی بخود می‌گیرد. اگر این اختلاف در همین حد محصور می‌ماند، باز هم مسئله را آسانتر می‌نمود. و هرگز عالم اسلامی در تاریخ طویلش شاهد محن و مصایب بی‌شماری که از مسئله خلافت و اختلاف در آن بروز نموده است، نمی‌شد و همانگونه که اشاره کردیم اختلافات فکری رفته رفته از حدود بحث علمی و اختلاف در رای متجاوز گشته، و هنگامی که شیعه با عباراتی عنیف و زشت آغاز به تجریح خلفای راشدین و بعضی از امهات مومنین (زنان حضرت رسول) نمود. - عباراتی که هرگز نباید انتظار شنیدن آن را از مسلمانی نسبت به مسلمانی دیگر داشت، چه رسد به اینکه یک فرقه اسلامی این عبارات رکیک را در مورد صحابه حضرت رسول الله ﷺ و زنان وی به کار برند. مسئله شکل بسیار حاد و عنیفی بخود گرفت چون صحابه حضرت رسول جا و مکانت بالا و خاص بخود را در نزد مسلمانان داشته، و زنان حضرت رسول ﷺ به لفظ صریح قرآن امهات المومنین (مادران مومنان) خوانده شده‌اند.

و اینجا بود که در میدان اختلاف، نوعی عدم برابری در طرز تفکر و عقیده دو فرقه رخ نمود. چون همه فرق اسلامی دوستدار علی بوده، و او را همانند خلفای پیش از او تکریم می‌کنند. و همچنین نسبت به اهل بیت رسول خدا ﷺ احترام قائل بوده و در نمازهای خود بر آنها صلوات می‌فرستند. اما شیعه در مقابل خلفای مسلمانان موضع‌گیری دیگری دارد، که این موضع‌گیری با عنف، قسوت، و کلامی زشت همراه است.

پس طبیعی است که در مقابل این موضع‌گیری، از سوی علمای فرق اسلامی دیگر جهت دفاع از عزیزترین و جلیل‌ترین خلفای خود، شاهد عکس العملی عنیف باشیم. در نتیجه قلم زنان از علمای اهل سنت کتاب‌های عریض و طویلی در مورد شیعه نوشتند، و این فرقه را گاهی کافر خواندند، و گاهی دیگر آنان را به خروج از اسلام متهم ساختند. و این چنین بود که مسئله خلافت و نظریه آن در کتاب‌های اسلامی هر دو فرقه صفحات بسیار زیادی را به خود اختصاص می‌دهد.

آری قلم‌ها هنوز در این مورد می‌نویسند و مولفات کماکان انتشار می‌یابند، گویی مسلمانان در این دنیای پر از احداث و مکاره، هیچ مشکل دیگری جز مشکل خلافت ندارند.

اما با همه این مسائل، راهی که شیعه در معالجه مشکل خلافت پیمود بسیار

شگفت انگیز و عجیب بنظر می‌رسد. چرا که این راه تماما با سیرت و روش امام علی و فرزندان وی یعنی ائمه شیعه تناقض دارد. به همین دلیل هنگامی که شعار شیعه را که در عشق به امام علی و فرزندانش خلاصه می‌شود به یاد می‌آورم و وجودم را دهشت و حیرت فرا می‌گیرد چون آنان همگام با سر دادن این شعار، آن را زیر پا می‌گذارند.

در اینجا می‌خواهم با شیعه در محدوده معتقدانش و به زبان خود او سخن بگویم. تا حجت را بر آنان اتمام کرده باشم. در نتیجه به ناچار باید بگویم که من دو امر متناقض را در پیش روی خود می‌بینم که یکی تشیع و دیگری شیعه نام دارد. و از اینجا این امر را نتیجه می‌گیریم که آن جدال بین شیعه و تشیع، که بلافاصله پس از غیبت کبری اتفاق افتاد علت اصلی همه انحرافات است که در تفکر شیعه از زمان پس از غیبت کبری تاکنون بروز نموده است. و ما عقیده داریم که آن انحراف سبب اساسی شقاق بین شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی است، که هر کدام از این انحرافات را در فصل خاص بخود باز و روشن خواهیم کرد.

### نظریه خلافت در عهد رسول خدا ﷺ

اگر بخواهیم موضوع خلافت را در عهد رسول خدا ﷺ و همچنین پس از وفاتش بدقت بررسی کنیم، به یک نتیجه کلی دست خواهیم یافت، که در آن هرگز مجال اختلاف نیست و آن نتیجه این است که نظریه اولویت و افضلیت جانشین و خلیفه پیامبر بزرگوارمان ﷺ درست پس از مرگ وی مطرح شده است و چه می‌بینیم که (عباس بن عبدالمطلب) امام علی را در حالی که مشغول به امور کفن و دفن حضرت ﷺ می‌باشد، مخاطب قرار داده و به وی می‌گوید:

(دستت را به من بده تا با تو بیعت کنم، تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر عمومی او بیعت نموده است).

و از سوی دیگر مسلمانان در (سقیفه بنی ساعده) گرد آمدند تا در مورد خلافت به نتیجه‌ای برسند، و انصار به مهاجرین گفتند: (یک امیر از ما و یک امیر از شما) و اگر در همین حین خلیفه (عمر بن خطاب) با بیعت کردن با (ابابکر) به مسئله پایان نداده بود، فتنه‌ای بزرگ میان دو مجتمع برپا می‌گشت. در نتیجه پس از بیعت عمر با ابوبکر، همه مسلمانان با او بیعت نمودند. و (سعد بن عباد) شیخ قبیله خزرج که از انصار بود



چون خود را بر امر خلافت اولی میدانست، با ناراحتی صحنه را ترک گفت و همچنین امام علی تا مدتی از بیعت نمودن امتناع نمود. اما بزودی و با رضایت کامل با خلیفه جدید ابوبکر بیعت نمود، حتی در این باره خلیفه عمر بن خطاب، در حالی که اشاره‌اش به علی بود، به ابن عباس چنین می‌گوید:

(اما به خدا دوست تو، پس از رسول خدا ﷺ در امر خلافت نسبت به همه مردم برتری داشت، اما ما به دلیل دو صفت وی از او ترسیدیم، جوانی او و عشقش به فرزندان عبدالمطلب)<sup>۱</sup>.

و در جایی دیگر، هنگامی که خلیفه عمر بن الخطاب در بستر مرگ بود، در حالی که به امام علی اشاره می‌کرد، چنین می‌گفت: (به خدا اگر امر خود را به او می‌سپردید، شما را با حجتی روشن راهنمایی می‌نمود)<sup>۲</sup>.

پس می‌توان گفت که نظریه تشیع علی با محتوایی که بدان اشاره نمودیم، پس از وفات پیامبر ﷺ پدیدار گشت، و بدان صورت تا قرن سوم هجری ادامه یافت و این نظریه در این معنا خلاصه می‌شد که: امام علی در امر خلافت، بر دیگران اولویت داشت اما مسلمانان بر طبق آیه کریمه:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸].

در نتیجه شورای خود، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند. و همچنین امام علی با رضایت کامل، و همانند دیگران با او بیعت نمود. و موضع امام در قبال خلفای دیگر، یعنی عمر ابن الخطاب و عثمان ابن عفان نیز به همان صورت بود یعنی با آنان بیعت نموده و همواره در مشورت و رای، یاری مخلصی برای آنان بود.

### تشیع در قرن دوم هجری

از اوائل قرن دوم هجری، نظریه تشیع آغاز به شکل گرفتن در کالبد مذهبی، فقهی نمود که آن را می‌توان مذهب اهل بیت نام نهاد، تجلی این مذهب در زمانی بود که مذاهب بزرگ فقهی دیگر، مانند مذاهب مالکی، شافعی، حنفی، و حنبلی پدیدار گشته بودند. و در همان زمان مذهب اهل بیت به اوج جلوه‌گری خود در مدرسه امام صادق

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۲۴.

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۶۴.

یعنی امام ششم شیعیان رسید. نظریه‌ای که همواره مذهب اهل بیت را همراهی می‌کرد، نظریه‌ای بود که اظهار می‌داشت که اگر امام علی در امر خلافت بر دیگران اولویت داشت پس در نتیجه فرزندان وی، و از آنجا نوه او، یعنی (امام جعفر بن محمد الصادق) که از بزرگترین فقهای عصرش به شمار می‌رفت نیز در مسائل و شئون دین بر دیگران اولویت دارد و اینچنین بود که مدرسه فقه جعفری در زمان امام صادق پای به عرصه وجود نهاد او در آن زمان در مدینه منوره جلسات درس خود را در فقه و علوم دیگر برپای داشته، و شاگردانش بگرد او جمع می‌شدند. باید به این امر نیز اشاره کنم که پیروی علی و اهل بیتش پس از کشته شدن (امام حسین) رفته رفته شکل بسیار خطرناکی بخود می‌گرفت و عکس العمل بسیار شدیدی را از سوی عالم اسلامی بدنبال داشت که نتیجه مستقیم آن، انقلابات پی در پی‌ای بود که منجر به سقوط دولت اموی و پس از آن (مروانیه) و قیام دولت عباسی گشت. همانگونه که می‌دانیم انقلاباتی پی در پی به نام تشیع علی و اهل بیتش صورت گرفت که از جمله آن می‌توان از انقلاب (مختار) و انقلاب (مصعب بن زبیر) و انقلاب (زید بن علی بن الحسین) - که به شهادت وی و همراهانش منجر شد - نام برد و همچنین انقلاباتی که ثمره آن را (عباسیان) چیدند و در نتیجه آن خلافت اموی سرنگون شد این انقلاب نیز به نام تشیع اولاد علی و اهل بیت رسول خدا آغاز گشت و (ابو مسلم خراسانی) در آغاز قیام انقلابش، مردم را به سوی اهل بیت می‌خواند، اما رفته رفته به سوی عباسیان تمایل نمود که قصه آن در کتاب تاریخ معروف است.

ائمه شیعه در عهد خلفای عباسی با احترام عظیم مسلمانان روبرو بودند، تا آنجا که بسیاری از مردم معتقد به اولویت و حقانیت آن‌ها بر امر خلافت بودند و در نتیجه همین افکار عمومی مبنی بر اولویت آنان بود که (مامون) خلیفه عباسی (امام علی الرضا) را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرد. اما امام رضا در عهد مامون وفات یافته و خلافت در خود عباسیان استمرار یافت پس می‌توان گفت که نظریه تشیع علی و اهل بیتش که هر از گاهی به صورتی در مجتمع اسلامی ظهور می‌نمود در آن زمان طرفداران سرسخت بخود را داشت نتیجه‌ای که می‌توان از این مقدمه گرفت این است که، نظریه تشیع در سه قرن اول پس از هجرت موجود بوده، و در این نکات خلاصه می‌شد:

**اولا:** علی در امر خلافت بر دیگران اولویت داشت، اما مسلمانان با خلفای راشدین

بیعت نمودند، و علی نیز با آنان بیعت کرد. سپس مسلمانان پس از عثمان، با علی بیعت کردند. نتیجتاً در شرعیت خلافت خلفای راشدین (از ابوبکر تا علی) هیچ جای شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

**ثانیا:** دشمنی با خلفای اموی، بخاطر موضع (معاویه) در قبال علی و قتل امام حسین، و ناسزاگویی پنجاه ساله خلفای اموی نسبت به علی در روی منبرها تا زمان (عمر بن عبدالعزیز) خلیفه اموی، که از این مسئله جلوگیری نمود.

**ثالثا:** مراجعه به اهل بیت در مورد احکام شرعی و مسائل فقهی.

**رابعا:** اولویت اهل بیت، و بخصوص ائمه، فرزندان امام حسین در امر خلافت، نسبت به امویین و عباسیین.

### آغاز انحراف در فکر شیعه

پس از اعلام رسمی غیبت امام مهدی در سال ۳۲۹ هجری، امور غریبی در طرز فکر شیعه پدیدار گشت که در نتیجه، آن عهد را می‌توان عهد جدال بین شیعه و تشیع و یا عهد انحراف نام نهاد و اولین انحرافی که در این عصر به وجود آمد، ظهور آرائی بود که عنوان می‌کرد: خلافت بعد از رسول خدا ﷺ بنص الهی، مخصوص علی بوده است. و همه صحابه به جز چند نفری از آنان، با انتخاب ابابکر این نص را زیر پا گذاشته‌اند. و همزمان با عنوان شدن این نظریات نظریه دیگری نیز مطرح شد، که این مسئله را اعلام می‌کرد: ایمان به امامت، مکمل اسلام است. و حتی برخی از علماء شیعه مسئله (امامت) و (عدل) را به اصول سه گانه دین، یعنی (توحید) (نبوت) و (معاد) اضافه نمودند. و برخی علماء نیز این طور مسئله را توجیه کردند که این دو اصل، جزو اصول دین نبوده، بلکه از اصول مذهب می‌باشند. و در همین زمان نیز روایاتی از ائمه شیعه نقل شد که محتوای این روایات، ناسزاگویی به خلفای راشدین و بعضی از زنان حضرت رسول ﷺ بود.

جدیر به ذکر است که بدانیم در زمان خلافت معاویه، و هنگامی که او امر به سب امام علی بر روی منابر را می‌داد، و حتی پس از مقتل امام حسین و ظهور انقلابات انتقام جویانه در رابطه با آن و زمانی که طوفان تشیع بر خلاف امویان تازیان می‌زد، و راه را برای خلافت عباسی هموار می‌ساخت، هیچ اثری از این آراء عجیب و غریب که به یک باره پس از غیبت کبری در مجتمع اسلامی بروز نمود، دیده نمی‌شود همان

آرایه‌ای که بعضی از راویان شیعه و علمای مذهب، در نشر، کاشت و داشت آن در عقول ساده اندیشان شیعه با یکدیگر مشارکت نمودند. و هم در آن زمان بود که نظریه (تقیه) در مذهب شیعه بروز نمود. نظریه‌ای که در راه حمایت از آراء نو رسیده و جدید از گزند سلطه حاکم، امر به علنی ساختن بعضی از امور، و مخفی ساختن برخی دیگر می‌داد. و چون راویان شیعه می‌خواستند به آن روایات غریب پشتوانه دینی بدهند، تا در صحت آن هیچ شکی به وجود نیاید در نتیجه آنان را به ائمه شیعه و بخصوص (امام باقر) و (امام صادق) منتسب نمودند. صحت این روایات احتیاج به تثبیت داشت تا مردم آنان را همانگونه که هست قبول نموده و از تعمق و ژرف اندیشی در مضامین آن خودداری نکنند. نتیجتاً در اینجا بود که نظریه (عصمت) ائمه شیعه پا به عرصه وجود گذاشت تا بتواند پشتوانه مذهبی دیگری برای اینگونه احادیث بوده، و از آنان روایات مقدسی بسازد که هیچ جای جدل، نقاش، بحث، و نقضی در آن نباشد. ما در مورد هر کدام از این آراء غریب وارداتی که با تکوین مذهب شیعه ارتباطی مستقیم دارد، در همین کتاب، و در فصل خاص مربوط به خودش به گفتگو خواهیم پرداخت. اما هم اکنون بگذارید تا به مبحث خلافت و امامت باز گردیم، تا تغییراتی را که راویان و علمای مذهب، بعد از غیبت کبری در آن احداث نمودند، مورد بررسی قرار دهیم.

اگر روایاتی را که در فاصله بین قرن چهارم و پنجم هجری راویان شیعه در کتب خود نوشته‌اند، منصفانه مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه اسف بار خواهیم رسید که، کوششی را که بعضی از راویان شیعه جهت اسائه به اسلام نموده‌اند، همانا در سنگینی از وزن آسمان‌ها و زمین‌ها برتری می‌گیرد، و این طور بنظر می‌آید که هدف آنان از نقل اینگونه روایات، جای دادن عقیده شیعه در قلب‌ها نبوده است، بلکه آنان اسائه به اسلام و همه وابستگی‌هایش را هدف قرار داده بوده‌اند. و هنگامی که به روایات نقل شده از ائمه شیعه و همچنین اباحت منتشر شده آنان در رابطه با خلافت می‌نگریم، و می‌بینیم که چگونه همه صحابه حضرت رسول ﷺ عصر رسالت، و مجتمع اسلامی در رابطه با آن را زیر رگبار شتم و ناسزا می‌گیرند. تا حقانیت علی و اهل بیتش، و علوشان آنان را اثبات کنند، خواهیم دانست که این راویان، خدا آنان را نبخشد، به علی و اهل بیتش بیشتر از خلفاء و صحابه اسائه ورزیده، و همچنین تصویر عهد رسول بزرگوارمان، و هر آن چیزی که با ایشان در ارتباط بود، از اهل بیتش گرفته، تا اصحابش را به زشتی تمام مشوه نموده‌اند.

و اینجاست که لرزه بر اندام می‌افتد، و حیرت تمام وجودم را فرا می‌گیرد و می‌پرسم: آیا درست نیست اگر بگوییم که این راویان و محدثین در زیر پوشش عشقشان به اهل بیت، در حقیقت مسئولیت انهدام اسلام را بر دوش گرفته بودند؟ در حالی که آنان خود را سروران اسلام و فقهای اهل بیت می‌خوانند، از نسبت دادن این روایات به ائمه شیعه چه منظوری داشته‌اند؟

مقصود از نسبت دادن این روایات که با سیرت امام علی و فرزندانش و حتی عقل و فطرت سالم انسانی تناقض دارد، به ائمه شیعه چه بوده است؟ و من هیچ شکی ندارم که برخی از راویان و محدثین شیعه و بدنبال آنان بعضی از فقهاء مذهب، پس از اعلان غیبت کبری به صورت رسمی، به این تطاول دست زده، و روایاتی ساختگی را به ائمه شیعه منسوب داشتند. در حالی که از امام مهدی اینگونه نقل شده بود که:

از امروز هر کسی که ادعای رویت من را بکند، او را تکذیب کنید.<sup>۱</sup> و اینچنین بود که همه درهای اتصال به امام، و بررسی صحت روایات منسوب به وی و اجدادش، بسته شد. و زمینه را برای آنان که به شیعه و اسلام با دیده سوء می‌نگریستند آماده ساخت. پس ساختند و بافتند و قلم‌هایشان هر آنچه را که خواستند نوشت.

برای اینکه امر را روشن کنم بگذارید نقاط را بر حروف بگذارم، و در این باب از خلافت آغاز کنم، تا ببینیم که آنچه آنان در حق خلفاء و اصحاب حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت نمودند، چگونه با سیرت امام علی و اهل بیتش مغایرت داشته و اصطدام می‌کند. و پس از آن ببینیم که آن راویان و بعضی از علمای شیعه، چگونه جهت اثبات رای خود، و نقض مواقف صریح امام و اهل بیتش، که آنچه را که ایشان بافته‌اند پنبه می‌کند، سیرت امام علی و ائمه بعد از وی را زیر پا گذاشتند. تا به صورتی پیچیده که ظاهری زیبا و باطنی بس قبیح دارد، آراء خود را بر طبق میل و هوس خود به اثبات برسانند.

### موضع امام علی در رابطه با خلافت

گفتیم که تشیع یعنی عشق به امام علی و اهل بیتش، و اعطاء حق اولویت در

<sup>۱</sup> سیرة الأئمة الاثنی عشر ج ۳ ص ۵۷۰، هاشم الحسین.

خلافت به وی و فرزندان او و فکر نکنم که کسی وجود نداشته باشد که علت این اعتقاد ما را نداند. امام علی در خانه رسول کریم ﷺ پرورش یافته، و بزرگ شد و خود او در مورد این نشأت چنین می‌گوید:

(مکان من از رسول خدا ﷺ همه می‌دانند، که چگونه به او نزدیک بودم، و منزلت خاص داشتم مرا در دامان خود می‌گذاشت، و در آغوشم می‌گرفت. مرا در بستر خود می‌خواباند، جسدم با من در تماس بود، و عرق او را می‌بویدم. لقمه را می‌جوید، و سپس در دهان من می‌گذاشت، از من هیچ دروغی نشنید و در افعال هیچ فسادی نیافت<sup>۱</sup>.)

و امام علی در بیان منزلت خود نزد رسول خدا ﷺ اینچنین ادامه می‌دهد:  
(هر سال به حرا می‌رفت او را می‌دیدم و به جز من کسی او را نمی‌دید. و هرگز در زمان اسلامش با خدیجه در خانه‌ای گرد هم نیامدند، که من سومین نفر آنان نباشم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنیدم.  
و بار دیگر به امام گوش فرا می‌دهیم که می‌گوید:

(رسول خدا ﷺ در حالی وفات نمود که سر مبارکش بر سینه‌ام قرار داشت، و در دستان من جان داد، (نزد اهل سنت معروف و صحیح این است که رسول الله ﷺ هنگام وفات سر مبارکش بر سینه حضرت عائشه قرار داشته و به همین صورت دار فانی را وداع فرمودند)

در حالی عهده دار غسل او ﷺ بودم که ملائکه یاری دهندگان من بودند، خانه و آستان پر از ضجه و فریاد بود گروهی صعود و گروهی عروج می‌نمودند، گوش‌هایم هیمنه آنان را می‌شنید که بر او صلوات می‌فرستادند تا وقتی که او را در ضریحش گذاردیم<sup>۲</sup>.)

و باز امام علی خود را در نامه‌ای که به والیش در بصره، یعنی عثمان بن حنیف می‌فرستد، چنین وصف می‌کند:

(رابطه من با رسول خدا، مانند رابطه برادر با برادر، و دست با بازو است)<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۵۷.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۷۲.

<sup>۳</sup> وأنا من رسول الله كالصنو من الصنو والذرع من العضد.

و پس از همه این‌ها، امام همسر زهرا پدر حسنین و از بزرگترین سازندگان اسلام، و سرسختترین مدافعان این رسالت می‌باشد، که با قلب، زبان، و گوشت و خون خود از آن دفاع کرد،

چهره روشن علی و جهادش، و منزلتش در اسلام هنگامی آشکار می‌گردد، که به احادیث صحیح و متواتر شیعه و سنت در رابطه با عشق رسول خدا ﷺ به وی گوش فرا دهیم رسول خدا ﷺ فاطمه زهرا را به امر خداوند به ازدواج وی در آورد، و دیگران را رد کرد در حالی که می‌گفت: (در این مورد منتظر قضای خداوند می‌باشم) و هنگامی که قضاء نازل شد، این ازدواج میمون انجام پذیرفت.

در غزوه احد حضرت رسول ﷺ علی را با جملاتی توصیف می‌کند، که دیگر احادیث نقل شده در رابطه با فضائل وی را روشن می‌سازد. به راستی که هر حرفی از آن حروف، در آن کلمات جاویدان را، باید به عنوان نشان و مدالی گرفت که از جانب رسول خدا ﷺ بر سینه علی بن ابی طالب نصب شده‌اند. نشانی که مکانت ابدی جهاد، اخلاص، از خود گذشتگی و ایمان را در زندگی دنیا مشخص ساخته، و نام بزرگان را جاویدان می‌سازد. این دو جمله در خلال یک ساعت و یا کمتر از رسول خدا ﷺ صدور یافت، و آن هنگامی بود که علی جهت مقاتله با دشمن اسلام، قهرمان مشرکین یعنی (عمرو بن عبدود) که همواره به تنهایی با چند نفر می‌جنگید، به پیش رفته بود، پیامبر خدا اینچنین فرمود:

خداوندا، همه اسلام را بر همه شرک پیروز فرما.

و هنگامی که عمرو به ضربه شمشیر علی بر زمین افتاد، او ﷺ اینچنین گفت:

(ضربه علی در روز خندق از عبادت همه انس و جن برتر است)<sup>۱</sup>. این حدیث موضوع است یعنی حدیثی دروغین می‌باشد علامه البانی در سلسله ضعیفه علت دروغ بودن را به احمد بن عیسی الخشاب ربط داده است به دو دلیل یکی اینکه امام ذهبی در مورد ایشان گفته رافضی و دروغگو بوده است خدا زشتش کند همچنین ابن طاهر ایشان را در ردیف دروغ گویان ذکر کرده است)

<sup>۱</sup> حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۳۲ اینگونه اخراج کرده است: فلمبارزة علي لعمر و أفضل من أعمال أمتي إلى يوم القيامة. قال الذهبي في تلخيص حديث موضوع وقال الباني في سلسله الضعيفه حديث كذب

کسی که بخواهد زندگانی رسول کریم و امام علی را پیگیری کند، به این نتیجه می‌رسد که پیوندی که محمد ﷺ و علی را با یکدیگر ارتباط می‌دارد از پیوند قرابت بسیار برتر رفته، و رابطه‌ای روحانی را به وجود می‌آورد، که ریشه در آسمان، و شاخ و برگ در قلب رسول ﷺ و پسر عمویش دارد. لذا هرگز جای تعجب نیست که از علی سخنانی بشنویم، که به سخنان پیامبر بسیار نزدیک می‌باشد. حضرت رسول ﷺ در هنگام دفاع از رسالتش اینچنین می‌گوید:

(به خدا سوگند، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارید، هرگز از رسالت خود دست بر نخواهم داشت).

و کلمات آتیه را نیز از علی در رابطه با ایمانش به خداوند می‌شنویم.  
(به خدا سوگند اگر اقالیم هفت گانه، و هر آنچه در زیر فلک‌هایش وجود دارد را به من بدهند تا خداوند را با سلب دانه جوی از مورچه‌ای عصیان کنم، هرگز اینکار را نخواهم کرد).

### امام علی بر مشروع بودن امر بیعت با خلفاء تاکید می‌کند

آنچه را که گفتیم سنگ زیرین امامت و شعبه‌های آن را تشکیل می‌دهند. اما آیا در اینجا هیچ نصی الهی در تعیین علی به عنوان خلیفه مسلمانان وجود دارد.  
امام علی همواره می‌گفت که هیچ دستوری از جانب خداوند مبنی بر خلافت وی نازل نشده است، و همه اصحاب وی نیز بر این پندار بودند و این اعتقاد تا زمان غیبت کبری، که پس از آن تغییرات زیادی در عقیده شیعه به وجود آمد، و آن را دگرگون ساخت استمرار داشت. و بار دیگر می‌گوییم که بین اعتقاد امام علی و اصحابش مبنی بر اولویت وی در امر خلافت، و اینکه خلافت وی امری الهی بوده و از او غصب شده باشد، تفاوت زیادی وجود دارد. پس بگذارید به امام علی گوش فرا داده، که به وضوح کامل، و صراحت تمام، مشروع بودن انتخاب خلفاء را تایید می‌کند، و بر عدم وجود نص سماوی مبنی بر خلافت خود صحه می‌گذارد.

(همان قومی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر، عمر و عثمان بیعت کرده بودند. پس شاهد را حق اختیاری نبود، و غایب را نیز هیچ حقی نباشد که این انتخاب را مردود شمارد).

این شورا برای مهاجرین و انصار است، اگر آنان کسی را انتخاب نموده، و او را امام



خواندند، پس خداوند از این امر راضی است و اگر آن شخص با طعن و یا بدعتی از امر آنان خارج شد، او را به راه باز می‌گردانند. و اگر از اطاعت اجتناب نمود، با او جهت پای گذاشتن در راهی به جز راه مومنین به مقاتله می‌پردازند)<sup>۱</sup>.

و قبل از اینکه وارد بحث موضع امام علی در رابطه با خلافت خلفای پیش از وی شده و به سخنان امام که روشن کننده این موضع می‌باشد استناد ورزیم، باید در مورد جدا سازی رغبت‌های شخصی پیامبر ﷺ از جنبه آسمانی شخصیت ایشان که با وحی و امر خداوند در ارتباط بود، کمی صحبت کنم.

### فرق میان اوامر الهی و رغبت‌های شخصی حضرت رسول ﷺ

جدا سازی این دو جانب از شخصیت محمدی ﷺ کمک زیادی به روشن نمودن جانب الهی ایشان و جانب شخصی آن حضرت مینماید. و اگر بدانیم که همواره جهد و کوشش آن حضرت بر این بوده است که اقوال و اعمال شخصی‌اش را که هیچ رابطه‌ای با آسمان نداشته، از اقوال و اعمال الهی‌اش جدا کند، عظمت ایشان و عظمت نفس کریم ایشان را در خواهیم یافت. پس قرآن کریم هنگامی که از حضرت رسول ﷺ سخن می‌گوید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾﴾

[النجم: ۳-۵].

(و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید، و سخن او هیچ چیز غیر از وحی نیست، او را جبرئیل همان فرشته توانا علم آموخته است).

بدون شک می‌خواهد بگوید که، ایشان هنگامی که قرآن را قرائت نموده و آیات الهی و احکام نازل شده را به مسلمانان ابلاغ می‌کند، به راستی که به زبان وحی سخن گفته، و کلامی را که خداوند بر قلبش نازل نموده بر آنان می‌خواند. و این همان شرط

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۳ ص ۷، (إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى للمهاجرين والانصار، فان اجتمعوا على رجل وسموه إماماً كان ذلك لله رضى، فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلى ما خرج منه، فإن أبى قاتلوه على أتباعه غير سبيل المومنين).

ایمان به اسلام و به رسالت محمد ﷺ و قرآن فرود آمده بر وی می باشد. اما قرآن کریم جهت نشان دادن فرق اساسی میان رغبت‌های شخصی آن حضرت، و امور منزله الهی در آیات عتاب و آیات نهی، به صورت واضح و صریح به شک و شبهه پایان داده است. پس با هم این آیات بینات را بخوانیم:

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].

معنی: «ای پیامبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به مردم ابلاغ کن. و اگر نکنی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای، و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت، به راستی که خداوند قوم کافران را هدایت نمی دهد».

۲- ﴿وَأذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکهف: ۲۴].

معنی: و خدا را یاد کن اگر فراموش کردی.

۳- ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى ۝ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ۝﴾ [الأعلى: ۶-۷].

معنی: و ما آیات قرآن را بر تو قرائت می کنیم تا هیچ فراموش نکنی، مگر آنچه خداوند بخواهد، که او بر امور آشکار و پنهان آگاه است.

۴- ﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يَسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾ [آل عمران: ۱۷۶].

معنی: ای پیامبر تو اندوهناک مباش که گروهی براه کفر می شتابند.

۵- ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝﴾ [الحجر: ۸۸].

معنی: و بر آن‌ها غم و اندوه مخور و پر و بال را برای مومنان بگستران.

۶- ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ۝﴾ [الأنفال: ۶۷].

معنی: هیچ پیامبری را سزاوار نبود که اسیر بگیرد، تا آنکه در زمین در زمین قتل بسیار بوجود آورد.

۷- ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَفُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ ۝﴾

[التوبة: ۴۳].

معنی: ای پیامبر: خدا تو را ببخشد، چرا پیش از اینکه دروغگو از راستگو بر تو آشکار

شود، به آنان اجازه دادی؟

۸- ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [التوبة: ۱۱۳].

۹- ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷].

معنی: و آنگاه به کسی که خدا به او نعمت داده و تو به او احسان نمودی گفتی که زن خود را نزد خویش نگاه دار و تقوای خدا پیشه کن، و آنچه را که خداوند آشکار می‌سازد در نفس خویش پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، و خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.

۱۰- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التحریم: ۱].

معنی: ای پیامبر چرا آن را که خداوند بر تو حلال فرمود، تو بر خود حرام می‌کنی، تا زنان را از خود خوشنود سازی، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱۱- ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَىٰ ۖ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ ۚ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ ۚ فَإِنَّ لَهُ تَصَدَّىٰ ۚ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْزُقَىٰ ۖ وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَىٰ ۚ وَهُوَ يَخْشَىٰ ۚ فَإِنَّ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ۖ كَلَّا ۖ إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ ۗ﴾ [العبس: ۱-۱۱].

معنی: روی ترش نمود و اعتراض کرد، چون آن مرد نابینا حضورش آمد، تو چه می‌دانی شاید او تزکیه می‌شد، و یا به یاد می‌آورد و این تذکره او را نفع می‌رساند، اما کسی که بی نیازی نمود، تو به او توجه می‌کنی، در صورتی که اگر تزکیه نشود بر تو تکلیفی نیست، اما آن کس که به سوی تو می‌شتابد و می‌ترسد، تو از توجه به او خود داری می‌کنی، چنین نباید کرد هر آئینه آیات قرآن جهت یاد آوری است.

۱۲- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ [الکهف: ۱۱۰].

معنی: بگو هر آئینه من بشری هستم مثل شما که به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یکتا است.

۱۳- ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

معنی: تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد.

هر کسی که در این آیات تدبر کند، بر او یقین حاصل خواهد شد که تاکید و قاطعیت قرآن کریم بر این است که رسول خدا ﷺ هرگز فرشته، عنصری آسمانی، و یا موجودی خارج از نطاق و طبیعت این کون نبوده است. بلکه مانند همه بنی بشر، انسانی بوده که می خورده، می خوابیده، مریض می شده، دوست می داشته، اکراه داشته، ازدواج می کرده، و دارای فرزند می شده است. و بر طبق ناموس طبیعی کون مانند دیگر افراد بشر، کلیه تفاعلات طبیعی بر وی واقع می شده است. و به وضوح روشن است که تاکید بر این جنبه از شخصیت رسول خدا ﷺ این مسئله را ثابت می کند که همه افعال صادره از پیامبر بزرگوار، به مثابه وحی، کلام الهی، و یا امر آسمانی نیست. اما از سویی دیگر ناحیه الهی وجود نبی ﷺ که همان اتصال به مبدأ اعلی است را خود ایشان در هنگام نزول وحی تأکید می نمودند، و از کاتبان وحی می خواستند که کلام خداوند را مدون سازند. و بر آنان که اخلاق رسول کریم ﷺ را پیگیری می کنند روشن می شود که: همانگونه که گفتیم، همواره سعی ایشان بر این بوده است که جانب آسمانی شخصیت شان را از جانب زمینی آن جدا کنند. و این مسئله خود از ادله قاطعی است که قدرت نفسی، صدق، اخلاص، و امانت داری او را نسبت به رسالت و پروردگارش ثابت می کند. و این از جمله خصلت‌هایی است که هیچکدام از پیامبران آسمانی و یا بزرگان زمین، در آن با وی برابری نمی کنند. و این همان وظیفه بزرگ و برجسته‌ای بود که ایشان با انجام آن به مظهري که خداوند او را موصوف بدان کرده بود (طعام می خورد و به بازارها می رود) ظاهر می شدند، و در عین حال پیامبری بودند که بشارت و بیم می دادند (بشیر و نذیر) پس هنگامی که آیات عتاب و سرزنش بر وی نازل می شد، آن را با امانت و قدرت بر مردم می خواندند و با قرائت آیات عتاب چیزی از شخصیت ایشان کم نشده، و با قرائت آیات ثناء هرگز دچار تکبر و غرور نمی شدند. آیات عتاب به شخصیت رسول گرامی شان ﷺ قدرتی می دادند که هرگز از قدرت آیات مدح و ثناء کمتر نیست. آری ایشان در مدح خود کلماتی را از سوی خداوند دریافت نمودند، که هرگز رسول اولی العزم قبل از وی افتخار موصوف شدن به آن صفات را نداشتند:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾﴾ [القلم: ۴].

معنی: و به راستی تو به خلقی (اخلاقی) بزرگ آراسته‌ای.

کوشش حضرت محمد ﷺ در جدا سازی مکانت آسمانی از موقعیت بشری ایشان در این حد به پایان نمی‌رسد، بلکه به جایی می‌رسد که هرگز هیچ بشری فکر آن را نیز نمی‌تواند بکند مثلاً هنگامی که در ملاقاتش با یک اعرابی احساس می‌کند که مرد از او می‌ترسد اینچنین می‌گوید:

(از من ترس چون من پسر زنی هستم که قدید (گوشت خشک کرده و نمک سود) می‌خورد)<sup>۱</sup>.

آری علو عظمت روحی ایشان در انکار نفسی که مقامش از آفاق آسمان‌ها و زمین فراتر رفته است، اینچنین به ثبوت می‌رسد. در روزی که فرزندش ابراهیم وفات می‌یابد کسوفی رخ می‌دهد، و مردم می‌گویند: خورشید از وفات فرزند رسول ﷺ کسوف شد، و هنگامی که ایشان این سخن را می‌شنوند، بر منبر بالا رفته، مردم را خطبه می‌کنند که:

(خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوند می‌باشند، و هرگز بخاطر مرگ کسی کسوف نمی‌کنند. و ابراهیم فقط به قضا و قدر خداوند وفات یافت).

و اینچنین بود که پیامبر ﷺ تمامی مظاهر قداست و هاله‌هایش را از نفس خویش می‌زدودند، تا عبودیت خود را به خداوند اثبات نموده، و به همه بفهمانند که ایشان بشری بیش نبوده، و مالک نفع و ضرر خویش نمی‌باشند.

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ [یونس: ۴۹].

معنی: بگو که من مالک نفع و ضرر خود نیستم.

و ایشان آنچنان بر عبودیت و عبادت خویش می‌افزایند که خداوند این آیات را نازل می‌کند:

﴿طه ۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۲﴾ [طه: ۱-۲].

معنی: طه، ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که خویشتن را به رنج افکنی.

## آزادی فکری و اجتماعی در عهد رسول خدا ﷺ

<sup>۱</sup> هون عيك إنما أنا ابن امرأة كانت تأكل القديد.

اما چهره دیگر و مکمل سیرت نبوی، در مکان دیگری جلوه گر می شود و آن آزادی فکری و اجتماعی است که حضرت پیامبر ﷺ صحابه و مسلمان را از آن برخوردار ساخته بود. به راستی که هر کسی که عصر رسالت و آزادی های فکری و اجتماعی موجود در آن را که در سایه وجود آن حضرت حاصل شده بود مورد بررسی قرار دهد، در مقابل عظمت رسول خدا ﷺ خاضع و خاشع سر فرو می افکند. و این همان جنبه مکمل راهی است که رسول کریم ﷺ جهت جدا سازی شخصیتش به عنوان رسول خدا، از شخصیت دیگرش یعنی محمد بن عبدالله پیش گرفته بود. و اگر محققین و پژوهشگران تاریخ به بررسی این جنبه از عصر رسالت و سیاست اجتماعی پیامبر ﷺ می پرداختند، بسیاری از نقاط مبهم و تاریک عصر رسالت و دوره پس از وفات حضرت رسول ﷺ بر آنان روشن شده و بسیاری از اختلافات فکری و مذهبی میان مسلمانان، که گاهی به خونریزی و گاهی به شتم و ناسزاگویی ختم می شود، حل می شد.

حضرت رسول ﷺ از آغاز دعوت، تا آخرین روز حیاتش، مسلمانان و اصحابش را آنچنان از آزادی های فکری، اجتماعی، و مساواتی برخوردار می سازد که هرگز نمونه آن در اعصار دیگر، و حتی در هیچ امت دیگری نمی توان یافت. نمونه این آزادی ها حتی امروزه در بسیاری از امم مدعی آزادی و دموکراسی یافت نمی شود فکر نمی کنم هرگز در عصر جدید و قدیم دموکراسی و برابری امت ها سابقه داشته باشد که سرور قوم و موسس و پیشوای عقیدتی یک امت، به صورت دائری، با اصحابش در مجلسی بنشینند، تا این مجلس دارای بالا و پائین نبوده، و همه شرکت کنندگان در مجلس با رسول خدا ﷺ هم تراز و مساوی باشند. تا آنجا که فردی اعرابی وارد مجلس شده، و او را از بین اصحابش تشخیص ندهد، و در نتیجه بپرسد (که محمد کدامیک از شماست؟) و صحابه او را راهنمایی کنند.

افتخار و جلال آن عصر را همین اندازه کفایت که در عصر فضا، پروتکل های دموکراسی، (صورت جلسه) جهت اجتماع ملوک و روسا، نظریه میز گرد را از مجلس رسول خداوند ﷺ تقلید کنند.

حضرت رسول ﷺ اگر با شخصی دست می دادند، دست شخص را رها نمی کردند، تا آن زمان که خود دستش را رها کند. و این امر بعلت احترام وی نسبت به مصاحبش بود. ایشان، همانگونه که علی ابن ابی طالب او را وصف می کند: بر زمین نشسته غذا

می خورد، و مانند بندگان می نشست، نعلین و لباسش را با دست های مبارکش وصله می زد، و بر الاغ بدون زین می نشست و حتی کسی را هم با خود سوار می نمود. جلوه این آزادی تا حدی بود که بسیاری از مردم از آن سوء استفاده کرده، و در رفتارشان با آن پیشوای الهی از حدود ادب و اخلاق فراتر می رفتند، و حضرت رسول ﷺ با صبر و تبسم آن را تحمل می کرد، تا اینکه آیات خداوند در عتاب مسلمانان نازل شد. اما حتی آیات الهی نیز به صورت قاطع، چگونگی رفتار مردم با پیامبر را تهی ننموده. بلکه با ملامت آن گروه، آن ها را به جهل موصوف نمود، و در مورد کسانی که در رفتار پیامبر ﷺ از حدود ادب خارج می شوند، مالیات غیر واجبی را وضع کرد. بگذارید این آیات را با هم مطالعه کنیم:

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲﴾ إِنَّ الَّذِينَ يِنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۳﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۴﴾﴾ [الحجرات: ۲-۵].

(معنی): ای مومنان فوق صوت پیامبر صدا بلند نکنید، و آنگونه که با یکدیگر بلند سخن می گوئید، با او بلند سخن مگوئید که اعمالتان محو و باطل می شود در حالی که نفهمید. آنان که نزد رسول خدا با صدای آهسته و آرام سخن می گویند، کسانی هستند که خداوند دل هایشان را به تقوا آزموده است و آمرزش و اجر عظیم بر آنان است. به راستی که آنان از پشت حجره ها تو را صدا میزنند اکثر آنان تعقل نمی کنند. و اگر آنان صبر می کردند که تو بر آنان خارج شوی بر ایشان بسیار بهتر بود و خداوند بخشنده و مهربان است.

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰتِكُمْ صَدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَظْهَرٌ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾﴾ [المجادلة: ۱۲].

(معنی): ای کسانی که ایمان آورده اید اگر بخواهید با رسول الله به راز صحبت کنید، پیش از اینکار باید صدقه بدهید که این صدقه برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر از فقر چیزی برای صدقه نیابید، پس البته خداوند آمرزنده و مهربان است. اعتقاد دارم که بسیار ضروری مینماید که در این فصل از حادثه دیگری که در

حیات نبی بزرگوارمان ﷺ اتفاق افتاد، و ارتباطی مستقیم با همسر ایشان یعنی ام المومنین (عایشه) داشت نام بریم که این پیش آمد به داستان (افک) (تهمت) شهرت دارد.

کسی که داستان افک را پیگیری می کند، می تواند تصویری کاملی از آزادی هایی که مسلمانان در فکر، تعبیر، و سخن خود از آن برخوردار بودند را، مشاهده کند و هرآنکه تاریخ آن برهه از زمان را بخواند، یقیناً خواهد دانست که هنگامی که شایعه افک انتشار یافت، و نقل کلام هر مجلسی گشت، آن اخبار غم انگیز به گوش رسول الله ﷺ نیز می رسید و در مقابل هرگز رفتاری که نشانگر غضب ایشان بر اصحاب و مسلمانان باشد از وی صادر نشد. و بدون شک حضرت رسول ﷺ کذب این تهمت را که به ام المومنین، یعنی عزیزترین همسر وی پس از خدیجه کبری، و دختر (یار غار) و نزدیکترین اصحابش، ابوبکر روا داشته بودند، میدانست اما هرگز سندی که نشانگر درخواست ایشان مبنی بر عدم تکلم یارانش در رابطه با افک باشد، مشاهده نمی شود و ایشان هرگز در مورد سخن هایی که مخفیانه در مورد (ام المومنین) گفته می شد اعتراضی نکرد، و یا از اشاعه دهندگان این کلام تحقیق و بازپرسی به عمل نیاورد، و در رابطه با این موضوع این امر را هم باید در مد نظر داشت که ایشان در مدینه دشمنانی داشتند، که در قوم یهود و منافقین تجسد می یافتند، و به ایشان و زندگانی ایشان چشم دوخته بودند، تا نقطه سویی را دیده و آن را بزرگ جلوه دهند. و با وجود همه این ها حضرت رسول ﷺ، هرگز مسئله وجود دشمنان را سپر بلای خود قرار ندادند تا از اهل مدینه در خواست کنند که از این سخنان دست برداشته، و در نتیجه دشمن را تقویت نکنند بلکه بر عکس، ایشان درد قصه افک را با دواي صبر علاج نمودند. و حتی با علی ابن ابی طالب، زید بن حارث، و چند تن دیگر از صحابه مشورت نمودند تا راه علاج این داستان غم انگیز را، نه در رابطه با کسانی که اتهام می زدند، بلکه با خودم المومنین عایشه بیابند و به توجه با اینکه سنگینی این ضربه در ام المومنین، پدر و خانواده اش بسیار گران بود، تا جایی که ام المومنین بیمار گشته و در خانه بستری شد، و با در نظر گرفتن این که سخنان تهمت زندگان قلب ایشان را می آزد، باز هم سیاست پیامبر بزرگ در مورد آزادی های اجتماعی تغییر نکرده، و مردم را بر سکوت و عدم تکلم مجبور نساختند و در آنجا بود که مشیت و اراده خداوندی ظاهر شد و برای این سخنان جارح و اتهامات باطل، که بدون دلیل و سند و شاهد ارائه می شدند، حدی



آسمانی فرود آورد و این آیاتی که بر قلب رسول خداوند نازل گردید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أُمَّرٍ مِّنْهُمْ مَّا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾﴾  
[النور: ۱۱].

(معنی): (به راستی که کسانی این تهمت بزرگ را زدند، می‌پندارید برای شما شر است، بلکه این امر برای شما خیر است، و هر یک از آن‌ها به سزای اعمال خود خواهد رسید، و کسی که بزرگترین تهمت را زد، او را است بس عذابی بزرگ).  
و اینچنین بود که خداوند رحمان، ساحت و شخصیت بانو عایشه را پاک نمود. و برای آزادی‌های تکلم که موجب اسائه به فرد، و لکه دار کردن کرامت آنان می‌گردد حدی وضع کرد.

با توجه به این گفتار، همچنین با داشتن تصویری از آن مجتمع، بگذارید مسئله دیگری را در رابطه با مجتمع نتیجه گیری کنیم. مجتمعی که در آن آزادی رأی و سخن، علی رغم صحت و سقم آن به مرحله‌ای می‌رسد که در آن حتی حرمت رسول خدا ﷺ، که منجی آنان از گمراهی هلاک بوده، و آنان را به سوی خیر دنیا و آخرت رهنمون ساخته است، رعایت نمی‌شود. تا جایی که در حق مردم آیات تأدیب و عتاب نازل می‌گردد. با توجه به این چنین مجتمعی، آیا پیامبر می‌تواند در صورت عدم موافقت آن مجتمع، رأی خود را بدون امر خداوند و دستور قرآن به آن مردم تحمیل کند؟ آری فقط کلام الهی و اوامر خداوند است که می‌تواند در مقابل آزادی‌های فکری و اجتماعی حدی گذاشته، و در نتیجه از این مردم افرادی مطیع بسازد که همه هم و کوشش خود را برای اطاعت از اوامر وی و دوری از نواهی او گذرانده‌اند.

پیامبر ﷺ می‌توانست مجتمعی بسازد که در آن مسلمانان اراده شخصی او را اطاعت کنند. اما این شیوه، رسالت و مقصد آن را که نفی عبودیت‌ها و تقالید مربوط به آن است، و عبودیت را فقط برای خدا می‌خواهد، نقض کرده است، و با آن منافات دارد.

و همانطور که می‌دانیم، اسلام آمد، و محمد ﷺ مبعوث شد، تا رسومات فکری جاهلیت را، که مهمترین مظهر آن اطاعت و عبادت فرد از فرد بود، در هم بکوبد، و این چنین بود که اسلام مردم را از تاریکی‌های عبودیت فردی و جسدی، به سوی نور و آزادی هدایت نمود. و پیروزی اسلام به این خاطر بود که در این دین، مقومات حیات و

کرامات فرد و انسان از شاخصترین اصول بود. اسلام رسالتی آسمانی بود، که از آن مجتمع طبقاتی تشکیل شده از سروران و بردگان، مجتمعی توحیدی می ساخت که در آن همه مردم باهم برابر بودند و عربی بر عجمی هیچ فضلی نداشت مگر به تقوا.

﴿اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلَمُ﴾ [الحجرات: ۱۳].

(معنی): به راستی که بزرگوارترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.

و از نتایج خروج از عبودیت اصنام و خدایان گوناگون، و رهایی از سروری قریش و دخول در عبادت خداوند واحد احد، همان آزادی بود که به نعمت و فضل خداوند نصیب مردم شد و به فضل آن نعمت، این مجتمع جدید اسلامی، آزادی های رأی و تعبیر و فکر را بازیافت، مادامی که این آزادی ها با اوامر خداوند منافات نداشته، و غضب و خشم خداوند را بر نیانگیزید و هنگامی که آن مجتمع اسلامی در آزادی تعبیر و رأی، پای از حد و قیود فراتر گذاشته، باز هم رسول خدا ﷺ مانع مردم نشد، تا فکر اطاعت از سروران و بزرگان قوم به ذهن آنان باز نگردد. بلکه با صبری جلیل منتظر امر آسمان و نزول وحی شد و بالاخره این امر الهی بود که مسلمانان ملزوم به برخورداری از اخلاق فاضله، و عدم اشاعه فحشاء در مومنان نمود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ۱۹].

(معنی): به راستی آنان که دوست دارند تا در بین مومنان فحشاء شایع شود در دنیا و آخرت عذابی دردناک کنند.

و به همانگونه ایشان را ملزوم به رعایت حرمت مسلمانان و عدم اسائه به آنان، با کلام جارح و سب ناسزا نمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلَمُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۱۴﴾﴾ [الحجرات: ۱۲-۱۳].

(معنی): ای اهل ایمان، هرگز نباید قومی از قوم دیگر را مسخره کند، شاید آن قوم از قوم استهزاء کننده بهتر باشند، و نیز زنانی، زنان دیگر را سخریه نکنند که شاید آن زنان از زنان

سخریه کننده بهتر باشد. و به نام و لقب‌های زشت یکدیگر را نخوانید که بعد از ایمان نام فسق بسیار زشت است، و آنان که توبه نکنند ظالمند. ای اهل ایمان از بسیاری پندارها و گمان‌ها در حق یکدیگر اجتناب کنید که بعضی از این پندارها گناه و معصیت است، آیا دوست دارید که گوشت برادر مرده خود را بخورید، البته کراهت و نفرت از آن دارید.

آری عظمت رسول خدا ﷺ با همه قداست و جلالش این چنین جلوه‌گر می‌شود که برای امت و مجتمع خویش فقط اراده و خواست خدا را می‌خواهد، و نه چیز دیگر در اینجا به موضوع خلافت باز می‌گردیم و می‌گوییم: که رسول خدا ﷺ با علم به کذب داستان افک، که گروهی از مردم به همسر وی اتهام وارد کرده بودند، و با داشتن یقین به برائت ام المومنین عایشه، باز هم هرگز از همسر خود دفاع نکرد، و جلوی سخنان را نگرفت، تا از بازگشت مردم به دوران جاهلیت و اطاعت بی چون چرای ایشان از سروران و بزرگان جلو گیری کند. با در نظر گرفتن این موضوع آیا معقول است که ایشان بدون امر الهی امتش را قبول خلیفه‌ای که خود می‌خواهد مجبور کند؟

همانگونه که مردم را مجبور به عدم تکلم در قصه افک نکرد. و همانطور که وقتی مردم در هنگام تکلم وی صدای خود را بلند می‌کردند، و در حضور وی به نجوا و گفتگو می‌پرداختند، آنان را از این رفتارشان منع نمود، تا اینکه آیات نازل از سوی خداوند مردم را به ادب و احترام به رسول خدا ﷺ مقید نمود، و جلوه سوء استفاده از آزادی را گرفت.

و باری دیگر نظری پژوهش گرانه به دوران رسول کریم ﷺ و آزادی‌هایی که مجتمع اسلامی نو پا در آن زمان از آن برخوردار بود می‌افکنیم. آزادی‌هایی که با تجاوز از حدود، به آنچنان مرحله خطرناکی رسید که رسول الله ﷺ را خشمگین نمود، این تجاوزات به منزله خروج از تقالید در اطاعت از پیشوا و فرمانده قوا در هنگام جنگ به شمار می‌رفت. راویان اینگونه نقل می‌کنند که رسول خدا ﷺ هنگام بیماری و قبل از وفاتش اسامه بن زید بن حارثه را فرا خواند و به او گفت:

بسوی مقتل پدرت برو، و آنان را با اسپ خود بکوب، این لشکر را به تو سپردم پس اگر خداوند تو را بر دشمن پیروز گردانید در آنجا زیاد درنگ نکرده، و دیده بان را

پراکنده و طلایه داران را جلو بفرست<sup>۱</sup>.

و همه مهاجرین و انصار، جزو آن لشکر بودند، پس مردم به سخن پرداخته و گفتند: آیا این پسر تازه سن را می‌توان بر بزرگان مهاجرین و انصار به امارت گمارد؟

رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخنان ناراحت شده، و در حالی که سرش را از شدت بیماری و درد بسته بود بر منبر بالا رفته و گفت: «ای مردم این چه سخنی است که در مورد اسامه از برخی از شما به من رسیده است؟ اگر بر امارت وی طعنه زنید، در گذشته نیز هنگامی که پدرش را بر شما امیر نمودم بر امارت وی طعنه زدید، و به خدا او شایسته امارت بود، و پس از او نیز پسرش به امر شایستگی دارد و من آنان را بسیار دوست می‌دارم. پس نسبت به او توصیه خیر کنید چون او از برگزیدگان شماست<sup>۲</sup>.

و اینچنین به وضوح مشاهده می‌کنیم که قلب رسول خدا ﷺ بزرگتر از آن بود که امر به معاقبه کسانی دهد، که برگزیده او را طعنه زده، و صلاحیت‌های بزرگ فرمانده لشکر، که در ضمن رسول خداوند، موسس امت، و بنیان گزار مجد اسلام هم بود که نادیده گرفتند. امام علی در مورد عظمت فرماندهی او اینچنین می‌گوید:

«هنگامی که آتش جنگ بالا می‌گرفت، همه ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم، پس هیچکدام مان از او به دشمن نزدیکتر نبود»<sup>۳</sup>.

آری، رسول بزرگوار ﷺ در مقابل این پیشامد بزرگ، هرگز طعنه زنان را تهدید ننموده، و آنان را متهم به فسق و یا خروج از اسلام نکرد. و تنها مقاله او این بود که او را به نیکی توصیه کنید، چون او از برگزیدگان شماست.

تا به مسلمانان ثابت کند که اختیار اسامه بن زید به فرمان خداوند نبوده، و هیچ ارتباطی با آسمان و وحی ندارد، بلکه این امر، اختیار شخصی او، و به دلیل لیاقت

<sup>۱</sup> سر إلی مقتل أبیک فإوطئهم الخیل فقد ولیتک علی هذا الجیش وان ظفرك الله بالعدو فاقبل الثبت و بث العیون و قدم الطلائع.

<sup>۲</sup> یا ایها الناس ما مقالة بلغتني عن بعضکم في تامیر اسامه لئن طعتم في تامیر اسامه فقد طعتم في تامیر اباه من قبل. وایم الله انه كان خلیفاً بالإماره وابنه من بعده لخلیق بها. و انها لمن احب الناس إلی فاستوصوا به خیرا فانه من خیارکم.

<sup>۳</sup> (کنا اذا احمر الیاس اتقینا برسول الله فلم یکن منا اقرب إلی العدو منه).

اسامه، و حب او به امارت اسامه می‌باشد، و غضب او رضی الله عنه، از سخنانی که گفتند، باعث مسئولیت اخروی و عذاب الهی نخواهد شد، و به همین دلیل بود که او رضی الله عنه دلائل اختیار این جوان را بر مسلمانان بر شمرده و از مسلمانان خواست تا در لشکر او جای گیرند.

و در اینجا نیز روایتی را که ابن عباس از خلیفه عمر بن خطاب نقل نموده، و موضع صحابه را در قبال رغبت‌های شخصی رسول صلی الله علیه و آله و همچنین اوامر الهی، بصراحت تمام بازگو می‌کند، نقل می‌کنم ابن عباس چنین می‌گوید:

با عمر در سفری به شام همراه شدم و روزی او را تنها یافته و بدنبالش شتافتم، به من گفت: یا ابن عباس، از پسر عمویت به تو شکایت می‌کنم از او خواستم که با من خروج کند، اما راضی نشد، و نیز او را غمگین می‌بینم فکر می‌کنی دلیل حزن او چیست؟ گفتم: ای امیرالمومنین تو خود می‌دانی، گفتم: فکر می‌کنم هنوز از فوت خلافت غمگین است. گفتم: آری چنین است، گمان می‌کند رسول خدا خلافت را برای وی می‌خواسته است. گفتم: رسول خدا امر را چنین می‌خواست، و خداوند امر را جور دیگری می‌پسندید. پس اراده خداوند اجرا شد و موارد رسول خداوند صلی الله علیه و آله اجرا نشد<sup>۱</sup>. آیا هر چیزی رسول خداوند صلی الله علیه و آله اراده کرده انجام گرفت؟ او رضی الله عنه اسلام عمویش ابوطالب را می‌خواست، اما خداوند با آن راضی نبود پس مسلمان نشد.

### [عدم وجود نص در تعیین خلیفه]

و از آنچه به ثبوت رساندیم، آشکار است که وجود نص در موضوع مختلف، با پنج پیش آمد اصلی تصادم و برخورد صحیح دارد، که هرکدام از این اصول به تنهایی جهت بطلان کلی و اساسی این نظریه کفایت می‌کند. این پنج پیش آمد به این ترتیبند:

(الف) - صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و موضع آنان در رابطه با خلافت.

(ب) - سخنان امام در رابطه با خلافت.

(ج) - بیعت امام با خلفاء و اعتقاد صریح ایشان به مشروعیت خلافت خلفای

راشدین.

(د) - سخنان امام در رابطه با خلفای راشدین.

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۱۱۴.

(ه) - سخنان ائمه درباره خلفای راشدین.

### الف) - صحابه حضرت رسول ﷺ و موضع آنان در رابطه با خلافت

با بیان موضوعات گذشته تصاویر واضحی را در دوران رسالت به دست دهیم، و حدود آزادی‌های فکری و اجتماعی را که در آن زمان مجتمع نو پای اسلامی را همراهی می‌نمود بیان داریم. و آیات نازله را در رابطه با تقیید آزادی بیان و آزادی‌های اجتماعی، که موجب ایذاء پیامبر و مسلمانان می‌گشت را به شهادت گرفتیم. و ضروری است که این امر را نیز به صورت اظهار کنیم که تصویر به دست داده شده از آن مجتمع، و اطراف رسول را شامل می‌شود، که منافقان، تازه مسلمانان و گروه‌های دیگر سست ایمان را در بر می‌گیرد که خداوند در رابطه با آنان چنین می‌گوید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ يَمْشُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الحجرات: ١٤-١٧].

(معنی): اعراب گفتند که ما ایمان آورده‌ایم، بگو ایمان نیاورده‌اید، اما بگویید مسلمان شده‌ایم، و ایمان هنوز در قلب‌های شما داخل نشده است، و اگر خدا و رسول وی را اطاعت کنید از اعمالتان کم نخواهد شد و خداوند آمرزنده و مهربان است. هر آئینه مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول وی ایمان آوردند و سپس هیچ شکی در دل راه ندادند و با اموال و نفس‌های خود در راه خدا جهاد کردند، آنان همان صادقانند. بگو آیا می‌خواهید خداوند را از دین خود آگاه کنید، حال آنکه خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است میداند و خداوند بر همه چیز آگاه است. آنان بر تو منت مینهند که مسلمان شده‌اند، بگو بخاطر اسلام آوردنتان بر من منت می‌نهد، بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است، اگر که از صادقین هستید.

هر کسی که در این کریمه تدبر کند، علم یقین حاصل می‌کند که در ضمن اکثریتی که به آنان اشاره کردیم، آن گروه جلیل و مختار از صحابه رسول خدا ﷺ که در زیر

لوای او حرکت نموده، و با خون و مال خود از اسلام دفاع نمود نیز وجود داشت کسانی که با مشرکت با رسول خدا ﷺ، بانی مجد اسلام بوده، و در مقابل خطرهایی که به اسلام خیره شده بود، از آن دفاع نمود، آنان بزرگان اصحاب پیامبر از مهاجرین و انصار که در گشایش و سختی، همچون سایه او را ملازمت می‌کنند، تا الگوی آنان در حیاتشان باشد، و او را از گزند دشمنان حمایت کنند. قرآن کریم نیز چهره تابناک این گروه برگزیده را با زیبایی تمام به تصویر می‌کشد، که هر کلمه آن نشانگر صفای آن عصر، و عظمت، جلال، شکوه، اخلاص، و از خود گذشتگی صحابه در قبال اسلام، و دفاع از رسول خدا ﷺ می‌باشد. بگذارید آیه کریمه را بخوانیم:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ٢٩].

(معنی): «محمد رسول خدا است و یاران او بر کافران بسیار شدید و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود بسیار بینی که فضل و رحمت خدا و خوشنودی او را بدعا می‌طلبند، بر رخسارشان اثر و نور سجده پدیدار است و این وصف حال آن‌ها در تورات است و وصف آن‌ها در انجیل به دانه‌ای ماند که چون سر از خاک در آرد، شاخه‌ای نازک و ضعیف باشد، پس از آن قوت یابد تا آنکه سطیر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد، که دهقانان در تماشای آن حیوان مانند و کافران را به خشم و غیظ آرد، خداوند وعده نموده که کسانی از آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، گناهان‌شان را ببخشد و اجر عظیم عطا کند».

امام علی نیز آن عصر درخشان و اصحاب رسول خدا را چنین توصیف می‌کند: «اصحاب محمد ﷺ را دیدم و یکی از شما را نمی‌بینم که مانند ایشان باشند آنان صبح ژولیده سر و غبار آلود بودند و شب را بیدار، به سجده و قیام می‌گذراندند، گاهی پیشانی و گاهی رخسار بروی خاک می‌گذارند، و از یاد بازگشت و معاد (مضطرب و نگران) همراه پاره آتش می‌ایستند. پیشانی‌هایش بر اثر سجده‌های طویل همانند زانوهای بز پینه بسته بود. هرگاه ذکر خداوند به میان آمد، از چشم‌هایشان اشک

می‌ریخت تا اینکه گریبانشان تر می‌گشت. و از ترس عذاب و کیفر و امید و پاداش و ثواب می‌لرزیدند، همانگونه که درخت در هنگام وزیدن باد تند می‌لرزد»<sup>۱</sup>.

و بار دیگر امام علی در مورد اصحاب رسول ﷺ و ایمان مطلقشان به پیامبرشان و رسالتش چنین می‌گوید:

(ما با رسول خدا ﷺ بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را در جنگ‌ها می‌کشتیم و این رفتار بر ایمان ما افزوده و اطاعت و فرمان برداری پیش می‌گرفتیم، و ثبات قدم ما را در راه راست می‌افزاید و شکیبایی ما را بر سوزش درد، و سعی و کوشش ما را برای جهاد با دشمن زیاد می‌نمود. مردی از ما با یکی از مردان دشمن به یکدیگر حمله ور شده، همانند دو حیوان نر به جان یکدیگر می‌افتادند تا کدامیک دیگری را از جام مرگ سیراب نماید. پس گاهی ما بر دشمن ظفر یافته، و گاهی دشمن بر ما پیروز می‌گشت، پس هنگامی که خداوند راستی ما را دید دشمن ما را خار نموده و پیروزی را نصیب ما گردانید، تا اینکه اسلام در همه جا انتشار یافته و پخش شد. و به جان خودم سوگند اگر رفتار ما در یاری اسلام همانند رفتار شما بود، برای دین هیچ امری برقرار نمی‌گردید و شاخه درخت ایمان نیز سبز نمی‌گشت و سوگند به خدا که از این رفتار خود خون خواهید دوشید و در پی آن پشیمان خواهید گشت.<sup>۲</sup>

اکنون باید بپرسیم که اصحاب رسول ﷺ، که خداوند اینگونه از ایشان اجلال نموده، و امام علی به این صورت آنان را مدح می‌کند، آیا ممکن است نصی الهی که خداوند آن را تشریح نموده است مخالفت ورزیده، و آن را زیر پای گذارند، حال آنکه

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۱، ص ۱۹.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۱، ص ۱۰۴ (ولقد كنا مع رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - نقتل ابانا و اخواننا و اعمامنا و ما يزيدنا ذلك إلا إيماناً و تسليماً مضياً على اللقم. و صبرا على مضمض الالم و جدنا في جهاد العدو و اقد كان للرجل منا و الاخر من عدونا يتصاولون و تصاول الفحلين يتخاضسان افسهما ايها يسقي صاحبه كاس المنون. فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا. فلما راي الله صدقنا انزل الله بعدونا الكبت و انزل علينا النصر حتي استقر الاسلام ملقيا جرانه و متبونا اوطائه. و لعمرى لو كنا نائي ما اتيمم ما قام للدين عمود و لا اخضر للايان عود. و ايم الله تحتلبنها دما و اتبعنها ندما.)



آنان حامیان شریعت الهی و مجریان آن می‌باشند، و بخاطر همین شریعت از پر ارزش‌ترین موجودی‌های خود گذشته‌اند؟ آن هم شرعی الهی که با مصالح مسلمانان و آینده امورشان ارتباط مستقیم داشته، و اساس اصولی را که رسول الله ﷺ جهت برپایی آن مبعوث شده‌اند، مستحکم می‌کند؟

رساله تصحیح که در این کتاب مطرح شده است، رساله‌ای است خالی از هوس‌ها، تبعیضات، و تقالید پدران و مادران، رساله‌ای که روی سخنش به طبقه‌ای روشن‌گر و آزاد اندیش شیعه است. همان افرادی که امید و آرزوی همه ما در آنجا، این نهضت بر آن بنا شده است. پس بگذارید به بند دوم ماجرا پردازیم. بندی که با طرح سخنان امام علی در مورد خلافت، به وضع کامل موضع ایشان را در قبال این امر روشن نموده، و به صراحت اعلام می‌دارد که در رابطه با خلافت هیچ نص الهی وجود ندارد.

### (ب) اقوال امام علی در رابطه با خلافت

امام چنین می‌گوید:

«مرا رها کنید و شخص دیگری را بجوئید، چون ما در مقابل امری قرار گرفته‌ایم که چهره‌ها و رنگها دارد، و بدانید که اگر من دعوت شما را اجابت کردم، به آنچه میدانم عمل نموده، و شما را بدنبال خود می‌کشانم، و هرگز به سخنان مردم و سرزنش، سرزنش کنندگان گوش فرا نمیده‌م، و اگر مرا رها کنید، پس همچون یکی از شما خواهم بود، و شاید در اطاعت و انجام اوامر کسی که انتخاب می‌کنید، بهترین شما باشم. و اگر وزیر شما باشم، بهتر از این است که امیر شما باشم»<sup>۱</sup>.

و به سخنان امام گوش فرا می‌دهیم که قبل از بیعت با عثمان، با اهل شورا سخن می‌گوید:

(شما می‌دانید که من برای خلافت از هر کس دیگر شایسته‌تر و سزاوارترم، و سوگند به خدا که خلافت را رها کنم مادامی که امور مسلمانان منظم باشد، و مادامی که در زمان خلافت به جز بر من بر کس دیگری جور و ستمی وارد نشود، تا شاید اجر و ثواب آن را کسب کنم)<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۰۴. (لقد علمتم أني أحق الناس بها من غيري والله لأسلمن ما سلمت امور

و در اینجا نیز امام پرسش برخی از اصحابش را پاسخ می‌گوید که پرسیده بودند: چگونه قومتان شما را از این امر باز داشتند، در حالی که شما لایق‌ترین شخص برای این مقام می‌باشید؟

چون از من پرسیدی پس بدان. تسلط بر ما به خلافت، با اینکه ما از جهت نسب (خویشی با پیغمبر اکرم) برتر و از جهت نزدیکی به رسول خدا ﷺ استوارتریم، برای آنست که، خلافت مرغوب و برگزیده بود. گروهی به آن بخل ورزیدند، گروه دیگری بخشش نموده و از آن چشم پوشیدند، و حکم از آن خدا است، و بازگشت در روز قیامت به سوی او است.<sup>۱</sup>

و باز بیابید سخنان دیگری از امام را بخوانیم که با وضوح و صراحت. عدم رغبتش به خلافت و دوری از آن را بیان می‌کند، در حالی که خود را در اتخاذ این منصب از دیگران لایقتر می‌بیند. و هرگز ایشان اشاره‌ای به این امر که در رابطه با خلافت نصی الهی وارد شده است ندارد. ایشان می‌گوید:

(به خدا سوگند که به خلافت رغبتی، و به ولایت احتیاجی نداشتم اما شما مرا به آن خواندید، و آن را بر من تحمیل نمودید، پس هنگامی که خلافت به من واگذار شد. به کتاب خدا و احکام و اوامر آن نگریسته، آن را اتباع نمودم، و سنت نبی ﷺ را پیش روی قرار داده و به آن اقتدا کردم).<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌گوید:

(روی آورید به من همانند روی آوردن نوزائیده‌ها به فرزندانشان و می‌گفتید بیعت، بیعت. دست خود را بهم نهادم شما باز کردید، و آن را عقب بردم، شما به سوی خود کشیدید).<sup>۳</sup>

المسلمین، ولم یکن فیها جور إلا علی خاصه التعاسا لأجر ذالك وفضله).

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۴. (وقد استلمت فاعلم اما الاستبداد علینا بهذا للقمام و نحن الأعلون نسینا والأشدون برسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - وأله نرطا، فانها كانت اثره شحت علیها نفوس و سخت علیها نفوس قوم آخرین والحکم الله والعود الیه القیامه).

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۸۴.

<sup>۳</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۰ (فاقبلتم الی اقبال العود المطافیل علی اولادها تقواون البیعه البیعه فضت بدی

اکنون که این جملات روشن را در اعتقاد امام به اولویتش در امر خلافت پس از رسول خدا ﷺ خواندیم، باید به آنچه که ایشان در مورد شرعیت خلفای قبل از خودش بیان نموده است نیز نظری بیافکنیم، تا درجه ایمان و اعتقاد امام به صحت و شرعیت بیعت با ایشان نیز مورد مطالعه قرار گرفته باشد، امام می‌گوید:

«آن یک بیعت است که رأی و اندیشه در آن دو تا نمی‌شود، و اختیار و انتخاب در آن تکرار نمی‌گردد. پس هر کسی که پیمان شکسته و از آن دست بر دارد، طعن زنده است و هر کس در آن تامل و اندیشه نماید، منافق و دو رو است»<sup>۱</sup>.

و در جایی دیگر می‌گوید:

به راستی که شما ریسمان اطاعت و انقیاد را رها نمودید و قلعه خداوندی‌ای را که شما محفوظ و مصون نگه داشته بودید با ضربه‌های جاهلیت خود شکستید، پس خداوند سبحانه و تعالی با بستن ریسمان الفت که در سایه آن در آمد و رفت و در جانب آن محفوظ آرمیده‌اید، بر جماعت این امت منتهی گذاشته که هیچکدام از این مخلوقین قیمت این نعمت را ندانند زیرا فزونتر از هر قیمتی و اجل و برتر از هر قدر و مقامی است. و بدانید که شما دوباره بعد از هجرت، به صورت اولیه عرب جاهلیت و بعد از موالاته و برادری، دوباره به صورت احزاب و گروه‌ها در آمده‌اید و هیچ تعلقی به اسلام ندارید مگر اسم آن و از ایمان جز رسم آن را نمی‌دانید<sup>۲</sup>.

و بار دیگر به امام گوش فرا دهید که شرعیت خلافت و امامت را بعد از اینکه امت ولو به صورت کوچکی بر آن اجماع کنند بیان نموده، و اطاعت خلیفه منتخب را بر عامه مسلمانان و اکثریت غایب، واجب می‌دانند:

(حقیقتاً اگر امامت و خلافت تا زمان حضور همه مردم منعقد نمی‌شود، مسئله

فبسطتموها و ناز عتکم یدی فحاذیتموها).

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۵۴. (الا وانکم قد نفضتم من حبل الطاعه و ثلتمت حصن الله المضروب علیکم باضراب الجاهلیه فالله سبحانه و تعالی قد امتن علی جماعه هذه الامه فیما عقد بینهم من حبل الألفه التي ینتقلون فی ظلها ویاوون الی کنفها بنعمه لایعرب احد من المخلوقین لها قیمه، لأنه ارجح من کل ثمن و اجل من کل خطر و علموا بانکم صرتم بعد الهجره اعرابا و بعد الموالاته احزابا. ما تتعلقون من الإسلام الا باسمه ولا تعرفون من الإیمان الأ رسمه. )

بسیار مشکل بود چون هرگز نمی‌توان همه ی مردم را جمع نمود. اما آنان که در اجتماع حاضرند به نیابت از غائبان حکم می‌دهند. و پس از آن حاضر نمی‌تواند از حکم خود برگشته و غائب را نیز هیچ حق انتخاب و اعتراضی نباشد)<sup>۱</sup>.

### (ج) بیعت امام با خلفاء و تاکید صریح ایشان بر شرعیت خلفای راشدین

در سطور گذشته به سخنان امام علی در رابطه با خلافت پرداختیم و دیدیم که حتی یک کلمه در مورد نصی الهی که به خلافت ایشان اشاره کند وجود ندارد. پس اکنون باید به موضوع دیگری بپردازیم، و آن این است که، امام علی از این نص چشم پوشی کرده، و با خلفاء بیعت نموده، و به امری گردن نهاد که هرگز از حق آن نمی‌باشد؟

بسیاری از علماء شیعه در کتاب‌های مختلفی که تالیف کرده‌اند، در توجیه بیعت امام علی با خلفاء دو مورد را دلیل آورده‌اند: برخی از آنان اینگونه عقیده دارند که امام علی بعلت بر باد نرفتن اسلام، و عدم ایجاد تفرقه‌ای که باعث انهدام اسلام می‌گشت، از حق خود گذشته، و به امر خلفائی که حق او را غصب کرده بودند گردن نهاد. و گروهی دیگر اینگونه دلیل می‌آوردند که بیعت امام علی با خلفاء بعلت ترس ایشان از جان خویش بود، و ایشان به «تقیه» عمل نمودند که در مورد تقیه در فصول آینده این کتاب بحث خواهیم کرد.

اما آنان که عقیده دارند که بیعت امام با خلفاء بعلت ترس از برباد رفتن اسلام انجام می‌گرفت، و دلیل می‌آورند که مردم همگی تازه مسلمان بودند، و اسلام هنوز آن جور که باید کمر راست نکرده بود، می‌توان براحتی نظریه ایشان را رد کرد. و در رد این نظریه اینگونه دلیل می‌آوریم که پاسخ آنان در مورد بیعت امام علی با عثمان چیست؟ این بیعت در زمانی انجام گرفت که حدود خلافت، از شرق تا بخارا، و از غرب تا شمال آفریقا امتداد یافته بود، و خلافت اسلامی، در آن زمان پهناورترین سرزمین مسکونی کره زمین را در زیر تحکم داشت.

و به راستی غریبترین و خطرناکترین امر در بحث خلافت، که هرگز راویان شیعه و

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۸۶. (ولعمری لو كانت الأمامه لاتتعقد حتی یحظرها عامه الناس فما الی ذلک سبیل.

ولکن أهلها یحکمون علی من غاب عنها، ثم لیس للشاهد أن یرجع ولا للغائب ان یختار).

علمای فرقه‌های اسلامی دیگر از آن سخنی نگفته‌اند این است که ایشان خلافت الهی را به صورتی مستقل از امام علی و همچنین از خلفای قبل ایشان، مورد بحث و بررسی قرار نداده‌اند. بلکه همواره خلافت را در رابطه‌ای ناگسستنی با اشخاص و اسامی مطرح کرده‌اند. این امر به راستی مرا به تعجب وا می‌دارد. چون اگر خلافت به صورتی مستقل از شخص امام علی مورد بررسی و بحث قرار می‌گرفت، به راستی پیامدهای بزرگی را که شالوده و اساس آن در عصر جدال میان شیعه و تشیع بنا نهاده شده بود زیر سؤال برده و نابود می‌گردد.

اگر خلافت بدون در نظر گرفتن این که چه کسی آن را در دست می‌گیرد، در عقیده اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت، هرگز مسلمانان با اینگونه سردرگمی و حیرت در خلافت و شئون آن روبرو نمی‌شدند. بگذارید هدف خود را از این سخنان بیان کنم. اگر در باره خلافت بعد از رسول - و اگر می‌خواهید بگویید امامت - در مورد علی و یا اشخاص دیگر، نصی الهی و یا امر الهی آسمانی نازل شده بود، همه دلایل و سخنان راویان شیعه و علمای مذهب امامی (که همه این روایات اشاره به این امر دارند که امام علی بخاطر حفظ اسلام از نابودی، و ترس از مرتد شدن مردم، و یا تقیه با خلفاء بیعت نموده است) باد هوا گشته و ضایع می‌شود. چون هنگامی که خلافت به امر خداوند و نص الهی به کسی منصوب گردد، هرگز کسی را در هر مقام و منزلتی که باشد، یا رای رویارویی و مخالفت با آن نیست. چه این شخص علی باشد، و چه صحابه دیگر غیر از علی، و هرگز نمی‌توان امر قرآن و وحی مُنَزَّل را نادیده گرفت.

اگر محمد ﷺ که رسول خدا بود، هرگز نمی‌توانست و حق نداشت در ادای رسالت خداوندی خویش سستی نموده، و امر خداوند را پنهان کند، چگونه کسی که از لحاظ رتبه پایینتر از وی قرار گرفته است می‌تواند اوامر خداوندی را پنهان سازد؟

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].

(معنی): (ای پیامبر، آنچه از خدا بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن، و اگر نکنی، تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت). و آیا در مورد ابلاغ رسالت و وحی هرگز می‌توان سخنی صریحتر از این آیات کریمه یافت.

﴿وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمُّ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ﴾ (۱۸)

[العنکبوت: ۱۸].

(معنی): «اگر تکذیب کنید، پیش از شما نیز بسیاری از امم تکذیب کردند و بر رسول جز آنکه به آشکار تبلیغ رسالت کند تکلیفی نیست».

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَّغُ﴾ [الشوری: ۴۸].

معنی: «اگر اعراض کردند، دیگر تو را نگهبان آن‌ها نفرستاده‌ایم و بر تو جز ابلاغ رسالات تکلیفی نیست».

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكًا بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِءَ صَدْرِكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [هود: ۱۲].

(معنی): «ای رسول، مبدا بعضی از آیاتی که به تو وحی شده تبلیغ کنی، و از قول مخالفان که می‌گویند اگر این مرد پیامبر است چرا گنجی بر او فرود نمی‌آید، یا با او فرشتگانی نباشند، دل‌تنگ شوی، که وظیفه تو بیم دادن و انداز خلق است، و خداوند بر همه چیز وکیل است».

همانگونه که گفتیم، ربط دادن «خلافت» به «خلیفه» و عدم جدا سازی این دو، همان امری است که راه را برای راویان شیعه هموار ساخته است تا در خلال عصر جدال میان شیعه و تشیع، هر آنچه می‌خواستند تدوین کنند. امام هرگز نمی‌تواند شریعت را وضع کند. و هرگز در مقابل نص الهی، امام نمی‌تواند در مورد خلافت اجتهاد نموده، و سکوت کند. همانگونه که هرگز نمی‌تواند آن را نقض کند، چه بسا که خود او هم موضوع نص الهی باشد.

پس اگر خلافت امری آسمانی و الهی بود، بدون در نظر گرفتن شخص خلیفه، این امر برای مسلمانان حقی عمومی و دستوری آسمانی به شمار می‌رفت، که هرگز هیچکس در هر مقام و منزلتی که بود، نمی‌توانست با آن برخاسته، و یا آن را نادیده بگیرد. حال آنکه ما در مقابل بسیاری از علمای مذهب شیعه قرار گرفته‌ایم، که از این امر شدیداً غافل شده‌اند. و به همین دلیل به تأویل بیعت امام با خلفاء پرداخته، و گاهی آن را حمل بر تقیه و ترس، و باری آن را حمل بر عدم اعتقاد قلبی ایشان به بیعت با خلفاء می‌کنند.

و در اینجا نقش کسانی که می‌خواستند امام علی و شخصیتش را خورد کنند، و به صورت غیر مستقیم بر او طعن زنند، برجسته و بارز می‌شود. آنان نه تنها امام علی،

بلکه هر آنچه مربوط به عصر رسالت و صحابه حضرت رسول ﷺ بود را درهم کوبیدند، چون تنها راه سیاه و تاریک جلوه دادن عصر رسالت، که همه بزرگ اصحاب رسول ﷺ را برداشت، این است که همه آن مجتمع اسلامی را خارج از امر خداوند، و مرتد معرفی کنند. و همه این‌ها به این خاطر بود که علی را به عنوان خلیفه‌ای بر حق معرفی کنند که در مورد خلافتش نص آسمانی صادر شده است، و حضرت رسول ﷺ نیز این امر را به هم ابلاغ نموده، اما همه اصحاب آگاهانه با این امر الهی مخالفت ورزیده، و آن امر آسمانی را نادیده گرفته‌اند. در نتیجه تصویری که از امام علی به نمایش گذارده می‌شود، بدین صورت خواهد بود. شخصی صاحب حق، در کالبدی مردی دو رنگ و دو رو، مداهن، فریبکار، که مدت ۲۵ سال با سه خلیفه پیش از خویش زیست، و در ظاهر به عنوان مستشاری امین و دوستی صمیمی نمایان می‌شد، که همواره به مدح ایشان می‌پرداخت، و بهترین سخنان را در مورد آنان می‌گفت، اما در باطن شخصی بود که به آنچه می‌گفت معتقد، و به آنچه که می‌کرد مؤمن نبود، حتی دخترش «ام کلثوم» را به همسری «عمر بن خطاب» در آورد، در حالی که با این امر موافق نبود و فرزندان را «ابابکر»، «عمر» و «عثمان» نام نهاد، که از این موضوع نیز رضایتی نداشت و...

این است خلاصه آن چیزی برخی از علمای شیعه و راویان حدیث آنان - خداوند آن‌ها را ببخشد - از امام علی نوشته‌اند، نمی‌دانم در روز قیامت، هنگامی که امام علی خداوند را در مورد آنان به حکمیت و قضاوت می‌خواند، جواب آنان چه خواهد بود. و من اعتقاد جازم دارم که در میان آن اکثریت، گروه غیر قلیلی نیز، در تغیر جریان فکر اسلامی توحیدی به سوی شقاق و نفاق مساهمت داشته‌اند، در حالی که خود را به ظاهر حامیان مذهب شیعه معرفی می‌کردند، ولی در حقیقت غرض آنان هدم و نابودی همه مذهب، و حتی می‌توان گفت نابودی اسلام بود.

هنگامی که به اوائل قرن چهارم هجری، یعنی عصر غیبت کبری می‌نگریم: در هیچ اثری از اندیشه غصب خلافت و یا اینکه خلافت امری الهیست که از امام علی غصب شده است نمی‌بینم در این دوران هرگز این اندیشه وجود نداشت که اصحاب رسول خدا ﷺ در امر غصب خلافت از امام علی مشارکت نموده امر الهی را زیر پا گذاشتند. و این چنین بود که نظریه «اولویت خلافت حضرت علی» به نظریه «خلافت الهی ایشان» و مخالفت صحابه با این امر آسمانی تبدیل شد.

بدون شک دخول فلسفه یونان به فکر عربی و افکار فلسفی دیگر، که نقش اساسی

را در تاسیس دو فرقه «معتزله» و «اشعریه» بازی کرد، در پس این پرده نیز مشغول به کار شد، و جدال میان شیعه و تشیع را به وجود آورد، که نتیجه‌اش بروز شیعه به شکل امروزیش بود. و همچنین هیچ تردیدی نیست که معرفی خلافت توسط علمای مذاهب و بر اساس روایت راویان شیعه نیز، خود یکی اسباب جدایی و دوری شیعه از مذاهب دیگر بود، که حالت تهاجمی به آن می‌داد، و از الفت و انسجام آن با فرقه‌های دیگر جلوگیری می‌کرد ضرورت اینگونه حکم می‌کرد که مذهب شیعه محصور بماند، و از انسجام آن با فرقه‌های دیگر جلوگیری شود، تا با وجود آمدن یک حالت تنفر، از تقارب آن با فرقه‌های دیگر جلوگیری شود. و به این خاطر بود که شیعه راه تجریح خلفای راشدین، و ناسزاگویی به آنان را در پیش گرفت، که این امر نیز توسط روایاتی ساختگی، که راویان شیعه از زبان ائمه نقل می‌کردند انجام شد، و در پشت سرش خرابی‌های بی‌شماری به جای گذاشت، که بر شماری آن فقط کار خداست.

ما در اینجا تصمیم داریم که با شیعه با زبان شیعه صحبت کنیم، پس بگذارید اقوال امام علی در حق خلفای راشدین را نقل کرده، و سپس سخنان امام در حق خودش را به شهادت می‌گیریم. و آنگاه از خود بپرسیم که آیا این چنین امامی می‌تواند با خلفاء بیعت کرده باشد، در حالی که به این امر مجبور شده، و یا از آن راضی نیست؟ آیا او کسی است که به سخنی که گفته است اعتقاد، و به عملی که کرده است ایمان ندارد؟ باید پرسید که آیا شیعه حقیقتاً به علی عشق می‌ورزند، در حالی که اینگونه امور را به او نسبت می‌دهد، یا اینکه این راه پر پیچ و خم و خطرناک را پیموده است تا به حکم و سلطه دست یابد و دولت تاسیس کند و پس از آن هیچ اهمیتی ندارد که علی و جلال و منزلت و مقامش را قربانی خواسته‌های خود کند؟

#### (د) سخنان امام علی در رابطه با خلفای راشدین

بگذارید به سخنان امام علی در رابطه با خلیفه «عمر بن خطاب» گوش فرا دهیم:

«از بلای در گذشت عمر به خدا پناه می‌بریم. او غایت و منت‌های همه چیز را قوام بخشید، و دردها را مداوا کرد، فتنه‌ها را پشت سر نهاد و سنت رسول خدا را بر پا داشت، از این جهان پاکدامن و کم عیب رفت، خیر فتنه‌ها را اصابت نمود، و از شر آن گذشت، او راه اطاعت و تقوای خداوند را در پیش گرفت. رفت و همه را در راه‌هایی پر



پیچ و خم تنها گذاشت، که در آن گمراه هدایت نمی‌شود، و هدایت یافته را بر هدایتش یقینی نتوان بود).<sup>۱</sup>

و هنگامی که خلیفه «ابوبکر» در رابطه با خروج خودش، و رفتن به جنگ با رومیان از او نظر می‌خواهد، امام علی اینگونه جواب می‌دهد:

«اگر خودت سوی دشمن بروی و با آنان در آویزی، و تو را کنار گذارند در آن سرزمین دور برای مسلمانان پس از تو پشتوانه‌ای نخواهد بود، و پس از تو در اینجا نیز کسی نیست که به سوی او باز گردد، پس مردی مجرب را به جنگ آنان بفرست، و اهل بلاء و نصیحت را او همراه کن. اگر پیروز گشتند، همان چیزی است که تو دوست داری و اگر شکست خوردند، به عنوان پوششی برای مردم، و محور تجمع مسلمانان باقی بمان).<sup>۲</sup>

در اینجا عمر بن خطاب در مورد خروج خودش در جنگ با فارسیان، علی ابن ابی طالب را به مشورت می‌گیرد، و امام علی او را به عدم خروج نصیحت می‌کند و می‌گوید:

(قوم عرب امروزه اگرچه قلیلند، اما کثرت، عزت، و اجتماع آنان به اسلام است. پس همچون قطبی باش که عرب بر گرد تو جمع کردند، و آن‌ها را به جنگ بفرست و خود با آن‌ها نرو، چون در غیر این صورت فارسیان فردا به لشکر تو نگریسته و می‌گویند: این همان ریشه عرب است، اگر او را از جای برکنید راحت خواهید شد. پس همه هم و کوشش خود را به کشتن تو می‌گذارند. اما آنچه که درباره کثرت دشمنان گفتم، ما تا کنون با کثرت خود نجنبیده‌ایم، بلکه با نصر و یاری خداوند به قتال

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۲۲. (لله بلا، عمر فقد قوم الأمد وداوي العمد خلف الفتنة، وأقام السنة ذهب نقي الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها وسبق شرها، أدى إلى الله طاعته وأتقأها بحقه، رجل وتركهم في طرق متشعبة لا يهتدي فيها الضال ولا يستيقن المهتدي).

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۸. (إنك إن تسير إلى هذا العدو بنفسك فتلقهم بشخصك فتتكب، لا تكن للمسلمين كانه دون أقصى بلادهم وليس بعدك مرجع يرجعون إليه، فابعث إليهم رجلاً مجرباً، واخفر معه اهل البلاء والنصيحة فان اظهر الله فذاك ما تحب، وإن تكن الأخرى كنت رداء للناس ومثابة للمسلمين).

می‌پرداخته ایم)<sup>۱</sup>.

و اینجا هم علی با خلیفه «عثمان بن عفان» سخن می‌گوید، و او را به صفات صحابی مقرب به رسول خدا ﷺ مزین می‌کند:

«مردم از من خواستند که به عنوان میانجی بین تو و آنان با تو صحبت کنم به خدا سوگند که نمی‌دانم چه بگویم، چون چیزی را نمی‌دانم که تو آن را ندانی. و تو را به امری نمی‌خوانم که تو از آن آگاهی نداشته باشی، هر آنچه ما می‌دانیم، تو خود می‌دانی، و ما چیزی بیشتر از تو نمی‌دانیم تا تو را از آن آگاه سازیم، و دور از تو نیز خلوت نکرده‌ایم تا نتیجه را به تو ابلاغ کنیم، هر آنچه که ما دیدیم تو نیز دیدی، و هر آنچه که ما شنیدیم تو نیز شنیدی، همانند ما صحابی رسول خدا ﷺ بودی، و «ابوبکر» و «عمر» نیز در اقامه حق از تو برتر نبودند، در حالی که تو از آنان به رسول خدا ﷺ از لحاظ صله رحم (خویشاوندی) نزدیکتر هستی، تو داماد رسول خدا بودی که آنان نبودند پس خداوند را در نظر داشته باش و والله که عدم بینایی و ندانستن تو در این مساله بخاطر کوری یا جهل نیست)<sup>۲</sup>.

و بار دیگر امام در باره خلیفه عثمان با ابن عباس سخن می‌گوید:

ای ابن عباس عثمان نمی‌خواهد مرا مگر اینکه مانند شتر آبکش قرار دهد، بیایم و بروم. به سوی من فرستاد که بیرون شو، پس از آن فرستاد تا بیایم. و اکنون می‌فرستد

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۰ (والعرب اليوم وإن كانوا قليلاً فهم كثيرون بالإسلام وعزيزون بالإجتاع، فكن قطبا واستدر الرحي بالعرب واصلهم دونك نار الحرب. . . إن الأعاجم إن ينظروا غدا يقولون. . . هذا أصل العرب. . . فاذا قطعتموه استرحتم، فيكون ذلك أشد لكلبهم عليك وطعمهم فيك. . . وأما ما ذكرت من عددهم فإننا لم نكن نقاتل فيما مضى بالكثرة وإنما كنا نقاتل بالنصر والمعونة).

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۸. (إن الناس ورايي وقد استنفروني بينك و بينهم. والله مادري ما اقوال لك. ما اعرف شيئاً تجهله ولا ادلك علي امر لا تعرفه. انك لتعلم ما نعلم وما سبقناك الي شيء فنخبرك عنه. ولا خلونا بشيء فنبلغه وقد رايت كما راينا وسمعت كما سمعنا وصبحت رسول الله -صلي الله عليه وسلم- كما صبحنا. وما ابن ابي قحافه ولا ابن الخطاب اولي بعمل الحق منك. وانت اقرب الي رسول الله صلي الله عليه وسلم وشيجه رحم منها. وقد نلت من صهره ما لم ينالا. فالله الله في نفسك. فانك والله ما تبصر من عمي ولا تعلم من جهل).

تا بیرون بروم. به خدا سوگند که از او دوری کردم، تا جایی که ترسیدم شاید گناهکار شده باشم.<sup>۱</sup>

و در اینجا امام در نامه‌ای که به «معاویه ابن ابی سفیان» می‌فرستد، موضع خود را در قبال خلیفه عثمان ابن عفان روشن می‌کند:

سپس از اموری که بین من و عثمان بود یاد نموده‌ای، و تو خود باید جواب آن را بدهی بدلیل صله قرابتی که با او داشتی، پس کدامیک از ما در قتل او بیشتر دفاع یا سستی نمود، کسی که کمک خود را مبذول داشت ولی کمک او را نخواستند یا کسی که از او کمک خواسته شد ولی او آن قدر سستی و درنگ نمود تا وقتی که مرگ را به سوی او فرستاد... و من عذر و پوزش می‌طلبم از اینکه در بعضی موارد و احداث بر او انتقاداتی داشتم، پس اگر گناه من ارشاد کردن و هدایت اوست پس ممکن است که گاهی شخص مورد سرزنش هیچ گناهی هم نداشته باشد.

در اینجا «ابوسفیان» «شیخ امویین» به دیدار امام علی<sup>۲</sup> در خانه‌اش می‌رود و به او می‌گوید:

«به خدا سوگند که با اسپان و مردان بسیار در صف تو قرار می‌گیریم، دستت را بده تا با تو بیعت کنم».<sup>۳</sup>

و امام در جواب می‌گوید:

«هنوز هم فکر دشمنی هستی، اما با این دشمنی تو هرگز به اسلام و مسلمانان ضرری نرسد، ما ابوبکر را لایق خلافت دیدیم، اما تو می‌خواهی فتنه به پا کنی».<sup>۴</sup>

اگر موضع امام علی در قبال خلفای راشدین اینگونه بود، و بدین صورت در مورد آنان سخن می‌گفت، آیا می‌توان گفت که ایشان به ظاهر چیزی می‌گفت، اما در باطن چیزی دیگری می‌پنداشت؟ از این اندیشه به خدا پناه می‌بریم، اگر امام اینگونه شخصی

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۳۳. (با ابن عباس ما یرید عثمان الا ان یجعلنی جملاً ناضحاً بالعیوب اقبل و ادبر بعث الی ان اخرج، ثم بعث الی اقدم ثم هو الآن یبعث الی ان اخرج، والله لقد دفعت عنه حتی خشیت أن اکون آثماً).

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۳، ص ۵.

<sup>۳</sup> علی امام المتقین، عبدالرحمن الشرقاوی ج ۱، ص ۶۶.

<sup>۴</sup> علی امام المتقین، عبدالرحمن الشرقاوی ج ۱، ص ۶۶.

بود، هرگز در این مقطع از زمان که هرگز تاریخ انسانیت تا به ابد آن را فراموش نخواهد کرد، اینچنین موضع‌گیری نمی‌کرد، این موقف امام موقفی است صادقانه و مخلصانه، موقفی برخاسته از روی ایمان، از مردی که همواره پیش و پس از هر اعتباری آن را با حق و صدق محک می‌زد، و در راه این آرمان‌ها همه چیز را قربانی می‌کرد، باشد که این امر بسیار برایش گران تمام شود، آری، در روز شورا هنگامی که «عبدالرحمن ابن عوف» خلافت را به او عرضه نمود و به او گفت: «دستت را بده تا با تو بر اساس کتاب خداوند، سنت رسولش، و سیرت شیخین (ابوبکر و عمر) بیعت کنم». اما در جواب گفت: «کتاب خدا، سنت رسولش، و اجتهاد رأی خودم...».

عبدالرحمن ابن عوف سخنش را سه بار تکرار کرد، و امام نیز سه بار همان سخن را در جواب گفت، در نتیجه عبدالرحمن به سوی عثمان رفت و خلافت را همراه با همان مقاله به عثمان عرضه کرد، و عثمان آن را قبول کرده و بیعت با او انجام شد، با در نظر گرفتن این موضوع او را بشناسیم، علی کسی است که از خلافت اسلامی که پرچم آن بر فراز پهناورترین سرزمین‌های کره زمین به اهتزاز در آمده بود فقط بخاطر یک «بله» گفتن می‌گذرد، چون نمی‌خواهد امروز چیزی بگوید، و فردا چیزی دیگری انجام دهد، او نمی‌خواهد با مجامله و خداع و نیرنگ با کسی بیعت کند.

آیا درست است که بگوییم او با هر سه خلیفه بیعت کرد، و در مدح آنان سخن بسیار گفت و در همه این مواضع با آنان همراه شد، و برای آنان بهترین نصیحت‌کنندگان بود، اما به فعل و سخن خویش اعتقادی نداشت؟

گرچه همین یک موضع روشن امام در آن لحظه جاوید از تاریخ اسلام برای نشان دادن شخصیت، فضائل و صدق و اخلاصش کافی است، اما بگذارید از برخی سخنان او در مورد خودش، و اخلاص و از خود گذشتگی‌اش در راه خدا پرده برداریم، امام می‌گوید:

«به خدا سوگند که اگر اقالیم هفت گانه و همه موجودات زیر افلاکش را به من بدهند تا خدا را با سلب دانه جوی از مورچه‌ای معصیت کنم، هرگز این کار را نخواهم کرد. و این دنیای شما نزد من از برگ درختی که در دهان ملخی قرار دارد، بی ارزش‌تر است»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۱۸.

و در جایی دیگر می‌گوید:

«این آبی است گندیده، و لقمه‌ای است که در گلوی خورنده‌اش گیر می‌کند. و آن کسی که میوه را نرسیده و کال از درخت بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگران می‌کارد. اگر سخن بگویم، گویند بر ملک و پادشاهی حرف می‌زند و اگر خاموش بمانم می‌گویند از مرگ می‌ترسد. هیهات پس از آن چیزهایی که گذشت، به خدا انس پسر ابی طالب به مرگ، از انس کودک به پستان مادرش بیشتر است»<sup>۱</sup>.  
و در ضمن نامه‌ای که به والی بصره یعنی «عثمان ابن حنیف» می‌فرستد، چنین می‌گوید:

«به خدا سوگند که از دنیای شما و غنایمیش هیچ چیزی ذخیره نکردم، و با کهنه جامه‌ای که در بردارم جامه‌ای کهنه دیگری آماده ننمودم. چگونه می‌توانم خود را قانع کنم که به من امیرالمومنین می‌گویند، و در سختی‌های زندگی و تنگی معیشت با آنان شریک نباشم، و سیر بخوابم هنگامی که دورا دور من را شکم‌های گرسنه و جگرهای سوزان پر کرده است. پس زهی که هوای نفس من مرا به سوی خوراک‌های لذیذ بکشاند، حال آنکه شاید در نجد و یا یمامه کسی باشد که حتی به قرص نانی طمعی، و با سیر شدن عهدی نداشته باشد. و حال آنکه شنیده‌ام که می‌گویید: اگر این غذای پسر ابی طالب است، پس ضعف بر او مستولی شده و طاقت قتال و پیکار دلیران و شجاعان را نخواهد داشت، اما بدانید که درخت صحرائی، بسیار تنومند است، حال آنکه سبزه‌های زیبا پوست بسیار نازکی دارند، و ارتباط من با رسول خدا ﷺ مانند نخل است به نخل و مانند دست است به بازو پس به خدا سوگند که اگر عرب بر جنگ با من با یکدیگر همراه گردند از ایشان رو بر نگردانم»<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۰.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۲. (فوالله ما کنزت من دنیاکم تبراً ولا ادخرت من غنائمها وفراً ولا اعدت لبالی توی طمراً أو اقع من نفسی بان یقال امیرالمومنین ولا اشارکم فی مکاره الدهر و خشونه العیش، او آیت میطانا و حولی بطون غرنی و اکباد حری. فهیهات ان یقودنی هوای الی تحبیر الأطمعه ولذاتنها و لعل بالنجد او الیمامه من لا طمع له بالقرص ولا عهد له بالشیع و کانی بقاتلکم یقول إن کان هذا قوت ابن ابی طالب وقد قعد به الضعف عن قتال الأقران و منازل الشجعان الا وان الشجره البریه اصلب

و در جایی دیگر می‌گوید: «به خدا سوگند اگر بر خار بخوابم و یا مرا در زنجیرها بکشند، برای من عزیزتر است از اینکه در روز قیامت خداوند و رسولش ﷺ را ملاقات کنم، در حالی که به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده، و اموال برخی دیگر را غصب کرده باشم»<sup>۱</sup>.

و وقتی «عبدالله ابن عباس» بر امام وارد شده و ایشان را می‌بیند که نعلین پاره شده خود را وصله می‌زند، امام از او می‌پرسد: «قیمت این نعلین چقدر است؟» و عبدالله در جواب می‌گوید: «هیچ ارزشی ندارد ای امیرالمؤمنین» امام می‌گوید: «به خدا سوگند این نعلین از امارت شما بر من عزیزتر است، مگر اینکه حقی را اقامه نموده، و یا بلایی را دور سازم».

ضروری می‌بینم که موضع امام علی را در قبال ام المؤمنین عائشه، بعد از جنگ جمل بیان کنم. ام المؤمنین را به صورتی که لایق همسر پیامبر ﷺ باشد اکرام نموده، و ایشان را از میدان نبرد همراه با عده‌ای از زن‌های قریش باز می‌گردانند. اما شیعه هرگز بانو عائشه را بسبب خروجش بر امام در جنگ جمل نمی‌بخشد و این همان دلیل پرخاشگری ایشان به ام المؤمنین است، نمی‌خواهم دلایلی را که انصار بانو عائشه برای خروجشان بر امام آورده‌اند، در اینجا ذکر کنم. و همچنین قصد ندارم نظریات علمای شیعه را که باعث برخورد تند و خصمانه آنان با ام المؤمنین گردیده است بیان کرده باشم، چون همه این موضوعات در ده‌ها جلد از کتاب بارها و بارها ذکر گردیده‌اند، و از تکرار آن نفعی حاصل نمی‌گردد. اما می‌خواهم به این جدال فکری با خود منطق شیعه پایان بدهم خود امام علی بانو عایشه را از این جنگ مبرا میدانم. و ایشان در آن زمان خلیفه بوده و در میان مردم به حق قضاوت می‌نمود، و از راه حق سرانگشتی منحرف نمیشد. پس هنگامی که امام علی گناه را بگردن کسی میاندازد که از سادگی ام المؤمنین سوء استفاده کرده، و ایشان را به عنوان سردار حرکت ضد خلیفه منتخب و شرعی از خانه بیرون آوردند، در نتیجه نظر امام بر این است که بانو عایشه از هر آنچه که به جنگ جمل مربوط است مبرا می‌باشند. و به همین خاطر

عودا واقوی عمودا والروائع الخضره ارق جلودا، وانا من رسول الله صلی الله علیه و آله کالصنو بالصنو

والذراع من العضد. فوالله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها. )

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۱۶.

دستور به اکرام و بازگردانی ایشان به مدینه می‌دهد. آن هم به صورتی که تمامی کتب تاریخ اجماع نموده‌اند که از نظر یک قاضی عادل به نام امام علی، بانو عایشه هیچ گناهی ندارد. در نتیجه احدی حق ندارد که با طعن و جرح بانو عایشه با امام و رأی و نظرش به مقابله بپردازد امام با صراحت تمام هنگامی که از جنگ جمل و اخفاق ام المؤمنین در سالاری آن جنگ سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که:

(و لها- ای للسیده عائشه- بعد حرمت‌ها الاولی و الحساب علی الله تعالی)<sup>۱</sup>.

و در اماکن زیادی حضرت علی مسئولیت را متوجه کسانی می‌کند که از حرم حضرت رسول ﷺ سوء استفاده نموده و او را با خود همراه نمودند. باعث بسی خوشحالی است که بسیاری از علمای شیعه نیز در مقابل ام المؤمنین موضع‌گیری بسیار لایق نموده و از تجریح ایشان نهی نموده‌اند. «سید مهدی طباطبائی» که یکی از علمای قرن دوازدهم هجری است، در قطعه شعری که در مورد بانو عایشه می‌سراید ایشان را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

ایا حمیراء سبکک محرم	لا اجل عین الف عین یکرّم <sup>۲</sup>
----------------------	---------------------------------------

#### هـ) سخنان ائمه شیعه درباره خلافت خلفای راشدین

این فصل را پس از بیان موضع‌گیری ائمه شیعه در قبال خلافت خلفای راشدین به پایان می‌بریم تا همانگونه که قبلاً گفتیم بحث کاملی در این موضوع ارائه داده باشیم. شیعه عقیده دارد که امامت امری است الهی، که در فرزندان علی تا امام دوازدهم تسلسل می‌یابد. اما آنچه که راویان و مورخان بر آن اتفاق دارند این است که هنگامی که امام علی، پس از ضربت خوردن شمشیر مسموم «ابن ملجم» در بستر مرگ بود، مورد سؤال قرار گرفته، و از ایشان پرسیدند که چه کسی بعد از ایشان به خلافت می‌رسد؟ و ایشان در جواب گفتند:

«شما را ترک می‌کنم، همانگونه که رسول خدا ﷺ شما را ترک گفت»<sup>۳</sup>.

و پس از وفات امام مسلمانان گرد هم آمده و پسر ایشان حسن را به خلافت

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲، ص ۴۸.

<sup>۲</sup> پیامبر حضرت عایشه را حمیرا می‌خواندند.

<sup>۳</sup> اترککم کما ترککم رسول الله صلی الله علیه وسلم -.

برگزیدند. اما امام حسن بخاطر جلوگیری از خونریزی، با معاویه صلح نموده، و به نفع او از خلافت کناره گرفتند.

حال می‌پرسیم که اگر خلافت منصبی الهی بود، آیا امام حسن می‌توانست به حجت جلوگیری از ریختن خون مسلمانان از آن کناره گیری کند؟

چون همانگونه که می‌دانیم هنگامی که امر دفاع از دستورات خداوند و شریعتش پیش می‌آید، مکانی برای جلوگیری از خونریزی باقی نمی‌ماند. و در غیر این صورت جهاد و قتال در راه حکم فرما کردن دین، شریعت، و اوامر و نواهی خداوند چه معنی می‌دهد؟ باز هم بگذارید بگوییم که اگر خلافت امری الهی بود، جلوگیری از ریختن خون مسلمانان با نص این آیه تناقض صریح داشت:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْحَيَاةَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعِّعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾ [التوبة: ۱۱۱].

(معنی): «خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آن‌ها در راه خدا جهاد کرده تا بکشند یا کشته شوند، و این وعده حق است بر خداوند که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده، و از خدا با وفاتر به عهد کیست، پس بشارت دهید به معامله‌ای که کردید این همان پیروزی بزرگ است.»

و هنگامی که امام حسین خواست تا خلافت یزید ابن معاویه را با انقلاب خود در زیر تازیانه بگیرد، و در نتیجه همراه با یاران و فرزندان در کربلاء به شهادت رسید، هرگز این را عنوان نکرد که می‌خواهد از خلافت آسمانی دفاع کند که یزید آن را غصب کرده است. بلکه می‌گفت او از یزید به خلافت اولی‌تر است و کسی همانند او هرگز با شخص یزید بیعت نخواهد کرد، او می‌گفت انقلاب کرده است تا دین رسول خدا ﷺ را که به دست یزید رو به انحراف گذاشته است، احیاء و زنده کند.

کما اینکه در اقوال امام علی بن حسن ملقب به سجاد هم هیچ عبارتی دال بر اینکه خلافت امری الهی است نمی‌یابیم. و بعد از امام سجاد نوبت امام محمد باقر است که در عصر او مذهب فقهی اهل بیت شروع به پیدایش نمود و پسرش امام جعفر صادق آن را تکمیل کرد، پس نمی‌توانیم هیچ اثری از افکار خلافت الهی چه در عهد آنان و



چه در عهد ائمه دیگر شیعه تا غیبت کبری بیاییم.

مسئله دیگری که شایان توجه به ذکر است، و باید بر آن تأکید نمود تا روایاتی را که برخی از راویان شیعه در تجریح خلفای راشدین از جمله ابوبکر ذکر کرده‌اند، پاسخگو بوده و آن‌ها را رد کرد، این است که: امام صادق، که موسس و رئیس مذهب جعفری امامی اثنی عشری به شمار می‌رود، با افتخار زیاد در مواطن بسیاری بیان نموده است که:

«ابوبکر دو بار من را زائید»<sup>۱</sup>.

چون نسب امام صادق، از دو راه به ابوبکر می‌رسد. یکی از طریق مادرش، «فاطمه بنت قاسم ابن ابی بکر» و دیگری از راه مادر بزرگش «اسماء بنت عبدالرحمن ابن محمد ابن ابی بکر» که مادر فاطمه بنت قاسم ابن محمد ابن ابی بکر است.

اما غریب است که راویان ما - خداوند آن‌ها را ببخشد از این امام که به جد خود افتخار می‌ورزد، روایات زیادی نقل می‌کنند، که این جد بزرگوار را مجروح کرده و مورد ناسزا گویی قرار می‌دهد. پس آیا معقول است که امام د رجایی به جد خود افتخار ورزیده، و در مکانی دیگر او را مورد طعن قرار دهد؟ اینگونه سخن‌ها ممکن است از یک عامی جاهل سر بزند، اما هرگز نمی‌تواند از امامی نقل شود، که فقیه‌ترین و با تقواترین شخص عصر و زمان خود می‌باشد.

و این چنین است که می‌بینیم راویان شیعه شرکتی بسیار فعالانه و غیر مستقیم در اسائه به ائمه شیعه داشته‌اند. ائمه که این راویان، خود را یاران و انصار آنان می‌خوانند، و در احیاء آثار آنان کتاب‌های بسیاری تألیف نموده‌اند ما عصر تألیف این کتاب‌ها و روایات موجود در آن را، «عصر اول جدال بین شیعه و تشیع» نام مینهیم.

فکر می‌کنم در مورد خلافت و آنچه متعلق به آن است کافی سخن گفته باشیم. پس بیایید هم اکنون از نظریه «تصحیح» سخن بگوییم. نظریه‌ای که سرود آن را سر داده‌ایم و آن را فریاد می‌زنیم، و از فرزندان شیعه امامی می‌خواهیم که همگام با این نظریه قدم برداشته، و زیر پرچم آن جمع شوند.

ما از شیعه دعوت به عمل می‌آوریم تا با همه قدرت و توان خود در مقابل جیره خوارانی که راه قلم، زبان، و دعوت‌های تفرقه اندازانه نان می‌خورند بایستند. و از طبقه

<sup>۱</sup> او ادنی ابوبکر مرتین.

روشنفکر شیعه، که امید و آرزوی ما در راه پیروزی حرکت «تصحیح» به آنان است می‌خواهیم که همواره روشنی بخش راه باشند، تا شاید بتوانیم اکثریتی را که هنوز زیر تأثیر مخدر سخنان داعیان تفرقه، و اصحاب عقول سنگین قرار دارند نجات دهیم، و آنان را از زیر سلطه این افراد که همواره با نفس‌های مریضشان دنبال هوا و هوس و مصالح خود می‌گردند، بدر آوریم.

### تصحیح

در اینجا می‌خواهم نکته‌های اساسی حرکت تصحیح را مشخص سازم، و همانگونه که قبلاً گفتم تنها امید من به طبقه روشنفکر و آزاد اندیش شیعه می‌باشد، که باید راه را برای این حرکت باز نمایند.

۱- موضوع خلافت نباید از سیر حقیقی خود خارج شود چون خود قرآن به نص صریح در مورد آن اعلام می‌دارد:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸].

و می‌باید به گونه‌ای به خلفای راشدین بنگرد، که امام علی بر طبق نص قرآن از آن یاد می‌کند، و مسلمانان نیز بر آن اجماع دارند. شیعه باید بداند که خلفای راشدین از اولین بنیان گذاران اسلام بوده‌اند، که در مدت خلافت خود به اموری اجتهادی دست زده‌اند، پس گاهی اجتهادات ایشان اصابت نموده، و گاهی نیز اشتباهی کرده‌اند. و باید دانست که یک بیک آنان تا سرحد توان خود به اسلام و مسلمین خدمت نموده‌اند.

بگذارید به خلیفه اول ابوبکر نظری بیندازیم. او اسلام را از خطر «رده» (مرتد شدن مسلمانان)، با اراده آهنین، صبر، و شجاعتی بی نظیر حفظ نمود همان رده‌ای که سبب جنگ‌هایی شد که در آن بیست هزار صحابی در راه دفاع از اسلام به شهادت رسیدند، و در آن مسلمانان مورد آزمایش خداوندی قرار گرفتند.

و این امام علی است که در روز وفات ابی بکر، در کنار او می‌ایستد، و او را مخاطب قرار داده می‌گوید:

«ای ابا بکر، رحمت خداوند بر تو باد. تو اولین کسی از این قوم بودی که اسلام آوردی، و در ایمان خود مخلصترین، و در یقین خود شدیدترین، و در قناعت خود بزرگترین آنان بودی. از لحاظ اخلاق، فضل، هدایت، و سمت و مقام، بیش از همه به رسول خدا ﷺ شبیه بودی، خداوند تو را بخاطر اسلام، رسول خدا ﷺ، و مسلمانان

جزای خیر دهد. هنگامی که همه مردم رسول خدا ﷺ را دروغگو خواندند، او را تصدیق کردی، وقتی همه به او بخل ورزیدند، او را یاری کردی، و همراه او برخواستی زمانی که همه در مقابل دعوتش بر زمین نشستند. خداوند تو را در قرآن صدیق نام نهاد. و هنگامی که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳].

(معنی): «و کسی که با دعوت صدق آمد، و دیگری او را راستگو خواند، آنان همان متقی‌اند»، منظورش رسول خدا ﷺ و تو است. به خدا که تو برای اسلام قلعه‌ای محکم بودی، و برای کافران عذاب، هیچگاه حجت تو کاستی نگرفت، و بصیرتت ضعیف نگشت، و نفس تو از هیچ چیز نترسید. تو همچون کوهی استوار بودی که هرگز هیچ طوفانی نمی‌توانست آن را به لرزه بیندازد. تو همانطور بودی که رسول خدا ﷺ در مورد تو گفت: در بدنت ضعیف، در امر خدا قوی، در نفس خود متواضع، در نزد خداوند عظیم، و پیش مؤمنان بزرگ بودی، هیچکس نمی‌توانست در تو طمع ببندد، قوی در نزد تو آن قدر ضعیف بود، که تو حق را از او می‌گرفتی، و ضعیف پیش تو آن قدر قوی بود، که حق او را برایش می‌گرفتی، خداوند ما را از اجر تو محروم نکند، و ما را پس از تو گمراه نسازد<sup>۱</sup>.

حال به خلیفه دوم، عمر بن خطاب بنگریم. او با فتوحات خود، قدرت عظیمی را برای اسلام به ارمغان آورد. او در توسعه سرزمین اسلام از شرق و غرب تاریخی جاویدی دارد. او کسی است که اساس و شالوده اسلام را در اقصی نقاط این سرزمین پهناور، از جمله فارس، فلسطین، شام و مصر بر زمین کوبید.

و اما خلیفه سوم عثمان بن عفان، او دو بار داماد رسول خدا ﷺ شد. و اگر امتیازات وی بر دیگران برتر نبود، هیچگاه رسول خدا ﷺ او را دو بار داماد خود نمی‌کرد، او در ابتدای دعوت اسلامی دارای جهادی بزرگ است. و از افتخارات او همین بس که یکی از ثروتمندان قریش بود که با فروش هزار شتر سرخ و دریافت پول آن، همه را صرف دعوت و حرکت رسول خدا ﷺ کرد. پولی که در آن زمان یک میلیون سکه طلا برآورد شده است. دوران او دورانی بود که در آن گستردگی فتوحات

<sup>۱</sup> الصدیق اول الخلفاء عبدالرحمن الشراوی.

اسلام به آنجا رسید، که «تخوم» هند نیز فتح شد. و، در هر صورت او کشته شد در حالی که پیرمردی هشتاد ساله بود، و قرآن را قرائت می نمود.

چگونه می توان آنگونه که در بسیاری از کتب شیعه می بینیم خلفاء را تجریح کرده و به آنان ناسزا گفت؟ این عمل با کلیه موازین اسلامی و اخلاقی مغایرت دارد، وقتی امام علی همواره به مدح و تمجید آنان می پردازد، چگونه شیعه می تواند بر ضد او به این عمل دست زند؟

بر شیعه واجب است که احترام خلفای راشدین را نگه داشته، و مقام و منزلت آنان را نسبت به رسول خدا ﷺ ارج نهد، چون رسول خدا ﷺ داماد ابوبکر و عمر بودند، و عثمان دو بار داماد رسول خدا ﷺ شد. همانگونه که عمر ابن خطاب دختر امام علی «ام کلثوم» را به زنی گرفت و داماد او شد. من از شیعه انتظار ندارم که در مورد سه خلیفه قبل از امام علی، در عقیده خود از پیشی گیرند. چون حتی اگر شیعه به عمل امام علی ملتزم باشد، دروازه های خلاف و اختلاف بسته خواهد شد، و امت اسلامی به آرامشی فکری خواهد رسید، که وحدت بزرگ اسلامی را ضمانت می کند.

۲- پاکسازی کتاب های شیعه، که در آنان از ائمه شیعه روایاتی در ذم خلفای راشدین ذکر شده است، این کتاب ها باید غربال شده و از نو چاپ گردند.

۳- شیعه باید به این مسئله اعتقاد کاملی داشته باشد که روایتهایی که در حق خلفاء و وجود نصی الهی برای خلافت در کتاب های شیعه وارد شده اند، همگی روایاتی هستند که پس از عصر غیبت کبری، و بسته شدن همه درها در راه دسترسی به آخرین امام شیعه یعنی مهدی به وجود آمده اند، و به همین دلیل است که تا زمان امام یازدهم یعنی حسن عسکری هیچگونه اثری از این روایات جارج و زشت در حق خلفاء و وجود نصی الهی برای خلافت مشاهده نمیشده در صورتی که در زمان امام یازدهم شیعه می توانست به صورت مستقیم با امام ملاقات کرده، و در صحت روایاتی که به پدران او یعنی ائمه نسبت داده می شوند، از او سؤال کنند، اما پس از اعلام رسمی غیبت کبری، و تکذیب کسانی که ادعای دیدن امام پس از این تاریخ را کردند - به نص صریح خود امام - برخی از راویان شیعه روایاتی را به نام ائمه شیعه وضع می کنند، و به علت عدم دسترسی به ائمه و پرسش در مورد صحت و سقم آن، این روایات همراه با روایات دیگر در کتب شیعه جای می گیرند.

۴- شیعیان باید درهایی را که بر روی خود بسته‌اند باز کنند. و اگر به راستی خود را انصار امام علی می‌دانند، راه او را دنبال کرده، فرزندان خود را به اسامی خلفای راشدین، و دختران خود را به اسامی همسران رسول خدا ﷺ نامگذاری کنند. منظور از همسران رسول خدا ﷺ مخصوصاً بانو عایشه و حفصه می‌باشند، چون شیعه همواره از این دو اسم دوری می‌کنند، امام علی پسران خود را ابابکر، عمر، و عثمان نام نهاد، و ائمه شیعه نیز همین امر را دنبال کردند بسیاری از دختران ائمه حفصه و عائشه نامگذاری شده‌اند، و بسیاری از پسران آنان نام خلفای راشدین را به خود گرفتند، که همه و همه وحدت مسلمانان را باعث می‌گردد.

بر مصلحین مسلمان بسیار گران است که در سرزمین‌های شیعه نشین هرگز با نام‌های خلفاء برخورد نمی‌کنند اگر کسی تمام سرزمین‌های شیعه را از شرق تا غرب آن ببیماید، ندرتا با اینگونه اسمی برخورد می‌کند، مثلاً در ایران و کشورهای شیعه نشین دیگر که دامنه خلاف با فرقه‌های اسلامی دیگر بسیار وسیع است، اینگونه اسامی یافت نمی‌شوند.

۵- شیعه در هر جای این کره خاکی که به سر میبرد بداند که علت اصلی انحطاط فکری و اجتماعی‌اش دنباله روی او از رهبران مذهبی، و اطاعت کورکورانه از آنان می‌باشد. اطاعتی که از آنان همچون گوسفندی ساخته است، که او را به هر کجا که بخواهند راهی می‌کنند. شیعه باید بداند که علت اصلی شقاوت، بدبختی، و محنتش همین رهبریت‌های مذهبی هستند.

با اینکه من بعضی از رهبران مذهبی را از این قاعده مستثنا میدانم، اما باید اعتراف کنم که اکثریت این رهبران از زمان غیبت کبری تا اکنون همواره زمام بدعت‌های فکری در عقول شیعه را به دست داشته‌اند. و بدون شک فکری زنگار گرفته و بسته آنان، و امتیازات مالی بزرگ که به نام «خمس نفع کسب و کار» در دست آنان است و همچنین قدرت مطلق که در تحکم بر شیعه برای خود به وجود آورده‌اند. سد اصلی در راه بیدار سازی شیعه، و برداشتن پرده از چشمان خواب آلوده آنان که خماری دنیا و مادیات آن را فرا گرفته است می‌باشد. گویی آنان این کلام خدا را هرگز نشنیده‌اند که می‌گوید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ

لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصص: ۸۳].

(معنی): «ما آن دار آخرت را برای کسانی که در زمین اراده علوی و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم، و عاقبت خاص پرهیزگاران است».

و باز رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«آخرین چیزی که از سر دو دست خارج می‌شود، جاه طلبی است».

و حتی تا به امروز رهبریت مذهبی شیعه، آنان را چون تویی به اینجا و آنجا می‌فرستد، و از شیعه مضحکه‌ای ساخته است، که همه جهان به او می‌خندند.

من در یکی از این فصول این کتاب با ارائه شواهد و دلیل نشان خواهم داد که چگونه رهبران مذهبی شیعه در طول تاریخ، این امت مسکین را استثمار کرده، و آن را دوشیده‌اند، اما نمی‌خواهم مباحث را با یکدیگر مخلوط کرده، و سعی می‌کنم در هر فصل به مبحثی جداگانه پرداخته و آن را موشکافی کنم.

## تقیه

من فکر نمی‌کنم که در سرتاسر گیتی هرگز هیچ امتی وجود داشته باشد که همچون شیعه، با قبول تقیه و عمل به آن، نفس خود را تا به آن اندازه ذلیل نموده، و به آن اهانت کرده باشند. من مخلصانه دست دعا به درگاه خداوند دراز می‌کنم، که آن روز بیاید که شیعه حتی از فکر کردن تقیه نیز دوری کند، چه رسد به اینکه به آن عمل کند.

## تقیه

برای من حتی تصور معنی تقیه به مفهوم شیعی خالص آن، و آنگونه که در کتاب‌های شیعه و توسط امامی تفسیر و نوشته شده است مشکل است، تقیه‌ای که از زمان غیبت کبری تا کنون توسط علمای این مذهب اعمال شده است.

نمی‌دانم شیعه چگونه ادعا می‌کند که از انصار امام حسین، سید الشهداء و امام انقلاب گران است، و پس از این ادعا، به تقیه عمل کرده و بدان راضی می‌شود. و باز هم نمی‌دانم این چگونه تناقض عجیب و غریبی است که رهبریت مذهبی شیعه در طول قرن متمادی، در اعتقادات او به وجود آورده است. چون شیعه اعتقاد دارد که سیرت ائمه بر آنان حجت، و اتباع آن واجب می‌باشد، اما از سوی دیگر هنگامی که به تقیه میرسند، آن سیرت را زیر پا گذاشته، و از واجب بودن عمل به تقیه، بخصوص در قبال فرقه‌های اسلامی دیگر صحبت می‌کنند.

بعضی از علمای ما، خواسته‌اند که از تقیه دفاع کنند<sup>۱</sup>. اما تقیه‌ای که علمای شیعه

---

<sup>۱</sup> عالم شیعه بزرگ، (محسن‌الأمین) در کتابش (الشیعه بین الحقایق والاهام) ص ۱۶۸. اینگونه از این امر دفاع می‌کند:

دلیل جواز تقیه عقل و نقل است، چون عقل به هدف دفع ضرر نه تنها به آن اجازه داده، بلکه تقیه را ضروری می‌داند و همه عاقلان بر آن اتفاق دارند، و همچنین کتاب خدا و سنت مطهر نیز به این امر می‌دهد و دلیل آن در کتاب خدا، آیه ۲۷ سوره آل عمران است که می‌گوید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا

از آن صحبت می‌کنند، کاملاً با آن تقیه فرق دارد. این تقیه بدین معنی است که چیزی بگویی و در باطن به آن اعتقاد نداشته باشی و یا اینکه در مقابل سایر فرق اسلامی به عملی عبادی دست بزنی، در حالی که به آن اعتقادی نداری، سپس پس از رفتن به خانه ات، آن را بدان صورتی که به آن عقیده داری انجام دهی پیش از اینکه به بحث اینگونه تقیه، که آن را به ائمه شیعه نسبت می‌دهند وارد شوم، باید به عمل ائمه شیعه در زندگی خصوصی و عمومی آنان، اندکی نظر افکنیم، تا ببینیم که آنان دورترین مردم از تقیه، و پر غضب‌ترین مردم نسبت به آن بوده‌اند، تا پس از آن دریابیم که هرگز معقول نیست که خود ائمه شیعه از تقیه دوری کنند، و اتباع خود را به انجام این عمل امر نمایند.<sup>۱</sup>

در فصل گذشته تصاویر واضحی را از معالم زندگی امام علی، و صراحت وی در امر حق بیان کنیم، و نمی‌خواهم دو باره آن را تکرار کنم، اما پسر او حسن که امام دوم شیعیان می‌باشد، او دورترین افراد از تقیه و دورویی با مردم بود و صلح او با معاویه خود به این امر شهادت می‌دهد، صلح امام حسن عملی انقلابی بود که رأی و اندیشه عمومی محیط را در ایشان در هم ریخت. ایشان با این عمل از سوی بسیاری از شیعیان پدرش که صلح را نمی‌خواستند، مورد معارض صریح قرار گرفت. حتی

مِنْهُمْ تُقَلِّبُ ۝

و همچنین امام رازی در تفسیر این آیه می‌گوید: (تقیه در اظهار دوستی و دشمنی جایز است، و همچنین در اظهار داشتن دین نیز ممکن است جایز باشد و اما آن امری که ضررش به دیگران برسد همانند قتل پس البته این امر جایز نیست).

در مذهب شافعی نیز تقیه بین مسلمین و مشرکین هنگامی که مشکلی پیش می‌آید، همانند حفظ جان و نفس جایز است، و تقیه برای حفظ نفس جایز است، اما آیا تقیه برای حفظ مال جایز است؟ این مسئله نیز ممکن است به علت قول رسول خدا ﷺ که می‌گوید: (حرمة مسلم كحرمة دمه) یا حرمت مسلمان همانند حرمت خورش است. و همچنین ایشان می‌فرمایند: (من قتل دون ماله فهو شهيد). و امام باقر در روایتی که کلینی در اصول کافی آن را روایت می‌کند می‌فرماید: (تقیه برای جلوگیری از خونریزی حلال شده، اما اگر جهت خونریزی از آن استفاده شود آن دیگر تقیه نیست).

<sup>۱</sup> اطلاق تسمیه (ائمه شیعه) بر امامان اهل بیت وجهی مجازی دارد، چون همه مسلمانان اهل بیت را محترم شمرده و آنان را جلیل می‌شمارند.



سلیمان ابن سرد که از بزرگ شیعیان علی بود او را مخاطب قرار داده و به او گفت:

«السلام علیک یا مذل المؤمنین» یا «سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان».

جبهه مخالف صلح نیز از مردمی قوی و شدید تشکیل شده بود، و امام حسن از دست آنان رنج بسیار برد، اما با همه این‌ها هرگز تسلیم آنان نشده، و در مقابل آن‌ها شجاعانه ایستادگی کرد.

پس بگذارید بگوییم: اگر تقیه در گوشه‌ای از قلب امام حسن جای داشت، آیا با معاویه صلح می‌کرد، یا اینکه به ندای جبهه مخالف صلح پاسخ مثبت می‌گفت. و به جنگ با معاویه پرداخته، و حکومت را به عنوان خلیفه منتخب و شرعی مردم در دست می‌گرفت؟

سپس نوبت به امام حسین می‌رسد که بر ضد یزید ابن معاویه شوریدن گرفت و سخنان کسانی که او را به باقی ماندن در مدینه نصیحت کرده، و او را از مسافرت به عراق منع می‌کردند، قبول نکرد. هر کسی که انقلاب حسین را بررسی کند، بخوبی خواهد دانست که قبل از درگیری عاشورا، امام حسین، از عاقبت خود، فرزندان و یارانش، و اهل بیتش آگاه بود، و این امور را از قبل پیش بینی کرده بود. پس او در شب دهم محرم همه یارانش را گرد هم آورد، و به آنان گفت که فردا روز قتال است، و بدون شک او مقتول خواهد بود. و به همه اصحابش اجازه داد تا در صورت تمایل جبهه قتال را ترک گویند، و به آنان گفت:

«شب را وسیله‌ای بر گیرید، و به شهرهای خود بروید».

پس هر آن کسی که می‌خواست موضع را ترک گفته، و هر آن که می‌خواست در آنجا باقی ماند، تا همراه حسین شهید شده، و نامش برای همیشه جاوید بماند. پس آیا در مثل چنین انقلابی، شیعه هیچ اثری از تقیه می‌بیند. و یا حتی شمه‌ای از آن به مشام می‌رسد؟

سپس نوبت به امام «علی ابن حسین» یا امام «سجاد» می‌رسد. او معاصر با کشتار کربلا بود، اما به سبب بیماریش نتوانست در قتال شرکت کند و همراه با کسانی که پس از مقتل پدرش به اسارت در آمدند، او نیز اسیر گشته، و در حالی که با زنجیر به شتر بسته شده بود او را از کربلا به شام بردند و بدون شک آن تصویر غم‌انگیز و دردناک آلوده با خون و اشک که او در روز عاشورا مشاهده کرد. و ذلت و سختی که همراه با اسیران در راه کربلاء به دمشق تحمل نموده بود، همواره و در طول شب و

روز تصویر ساز ذهنش بود. او همه هم و کوشش خود را بر عبادت گذاشت، و در اطراف روز و دل شب به گریه و عبادت می‌پرداخت، آنچنان که به او لقب «بکاء» (کسی که زیاد می‌گرید) داده بودند. جلوه‌هایی از آن غم و اندوه سرمدی که قلب امام را می‌فشرد را می‌توان در کلام و خطبه‌های ایشان بر ضد خلافت امویان مشاهده نمود. خلافتی که تا به آن روز بر منابر به سب و ناسزاگویی جدش، امام علی می‌پرداخت امام سجاد پس از خود پنجاه و چهار دعا بر جای گذاشت، که در کتابی واحد گرد آوری گردیده و «صحیفه سجادیه» نام دارد.

کسی که این ادعیه را بخواند یقیناً خواهد دانست که «تقیه» در قلب امام سجاد هیچگونه جایی نداشت، چون ایشان به زیبایی هر چه تمام‌تر در نص و مضمون این ادعیه، به موجودیت خلافت اموی حمله‌گر می‌شوند.

به راستی که این ادعیه انقلابی از امامی صادر شده‌اند که خود شاهد بزرگترین انقلاب اسلامی بود، هر چند که این انقلاب بزرگ در زمانی بسیار کوتاه انجام گرفت، اگر ایشان نتوانست با خون خود در این انقلاب شرکت داشته باشد. هم اکنون او را می‌بینیم که چگونه با سخنان خود همچون شمشیری برنده به پیکر خلافت اموی می‌نوازد. هنگامی که در یکی از ایام امام سجاد قصد طواف خانه خدا را می‌کند. همه حجاج به احترام وی راه را برایش باز می‌کنند. و خلیفه «هشام ابن عبدالملک» که در بین حجاج به طواف می‌پردازد، این مشهد را می‌بیند، در حالی که مردم به او ارجی نمی‌نهند. امام نیز او را می‌بیند اما وقعه‌ای نمینهد. هشام از این مشهد به غیظ آمده، و متجاهلاً می‌پرسد: «او کیست؟» در حالی که به سجاد اشاره می‌کند. قضاء و قدر حکم می‌کند که «فرزدق» شاعر در آنجا حاضر باشد. و در جواب هشام این شعر را می‌سراید<sup>۱</sup>:

العرب تعرف من أنكرت والعجم  
هذا الإمام التقى الطاهر العلم  
أقبل الركن منه موضع القدم  
فلا يكلم إلا حين يتسم

وليس قولك من هذا بضائره  
هذا ابن خير عباد الله كلهم  
لو يعلم الركن من جاء يلثمه  
يغضي— حياءً ويغضي— من مهابته

(ترجمه)

«این سؤال تو که او کیست برای او ضرر ندارد  
 زیرا عرب و عجم می‌شناسند کسی را که تو انکار می‌کنی  
 این پسر بهترین بندگان خداست  
 این امام متقی و طاهر و عالم است  
 اگر رکن مسجد بدانند چه کسی آمده که او را ببوسد  
 خود رکن موضع قدم او را خواهد بوسید  
 از حیاء سرش را پائین انداخته و از مهابتش در مقابلش سر به زیر انداخته‌اند  
 پس سخن نمی‌گوید، مگر زمانی که لبخند می‌زند».

هر کسی که به این دیدار خشک که بین خلیفه حاکم و امام به وقوع می‌پیوندد نظر  
 بیافکند، به یقین درک خواهد کرد که تقیه هیچگونه جایی در قلب امام ندارد.

سپس نوبت به مؤسسان مدرسه فقهی جعفری یعنی «امام باقر» و پسرش «امام  
 صادق» می‌رسد. هر دوی این امامان جلیل در مدینه منوره، در مسجد نبوی بدون  
 هیچ ترس و واهمه‌ای به نشر و تدریس می‌پرداختند. امام باقر معاصر با خلافت امویان  
 بود، و امام صادق هم عصر با انتهای خلافت اموی و آغاز خلافت عباسیان می‌زیست.  
 خلافت‌های اموی و عباسی همواره با این دو امام در اختلاف بودند، و به مدرسه فقهی  
 این دو امام رضایت نمی‌دادند. امام این امامان بزرگوار حق رسالت را ادا نموده، و  
 فقیهان و علمای بسیاری از آنان درس گرفته، و به ادای رسالت مشغول شدند.  
 اینچنین است که می‌بینیم این دو امام بدون هیچ واهمه‌ای از سلطه حاکم، به ادای  
 واجب پرداخته و وظیفه خود را انجام دادند.

و بسیار عجیب است که برخی از راویان شیعه روایاتی را در واجب بودن تقیه از  
 امام صادق نقل می‌کنند، در حالی که ایشان و شیعیان‌شان هرگز احتیاجی به تقیه  
 نداشتند. امام صادق در مسجد نبوی به تدریس می‌پرداخت و همواره شاگردان و  
 مستمعین ایشان که سر به هزاران می‌زدند او را احاطه می‌کردند. پس می‌خواهم  
 بپرسم که مدرسه‌ای فقهی که با این وسعت و کثرت طلاب به کار مشغول بود. آیا  
 می‌تواند بر تقیه بنا شده باشد؟ و امام در بنا و ساختار این مدرسه فقهی که اساس آن  
 به صورت علنی برای مسلمانان زده شده است، و شامل هر دوی یاران و دشمنان امام  
 می‌شوند، چگونه تقیه‌ای به کار برده شده است؟

و امام موسی بن جعفر هم با خلیفه عباسی هارون الرشید سازگاری نداشت و سال‌های زیادی را در زندان خلیفه در بغداد گذرانده و اگر موسی بن جعفر راه تقیه و خداع را با خلیفه که پسر عمویش بوده و رشته قرابت و خویشاوندی بین آن‌ها حکمفرما بود می‌پیمود، هرگز آن مسائل زندان و غیره برای او اتفاق نمی‌افتاد.

و هنگامی که خلافت به مامون خلیفه عباسی رسید، او «امام علی ابن موسی» ملقب به «رضا» را ولیعهد خود کرد. و «علی الرضا» همان امام هشتم شیعیان امامی می‌باشد، اما امام از دنیا رفته، و خلافت در عباسیان استمرار پیدا کرد. و پس از وفات «امام رضا» مامون دختر خود «ام الفضل» را به همسری فرزند امام، یعنی «محمد الجواد» در آورد، تا مودت بین خلیفه عباسی و بیت علویان از بین نرود و این دو امام بزرگوار که یکی از آنان ولیعهد، و دیگری داماد خلیفه بود، هرگز احتیاجی به تقیه نداشتند، و هرگز جهت نیل به اهداف، از شیعه نخواسته‌اند که تقیه پیشه کنند.

و پس از امام جواد نوبت به «علی» و پسرش «حسن العسکری» می‌رسد، که امامان دهم و یازدهم شیعیان امامی می‌باشند و در پایتخت خلافت عباسی سکنی گزیده، و هم عصر با «متوکل» و پسرش «معتصم» بودند. خانه این دو امام همیشه مملو از زوار بود. و به شئون دینی مسلمین رسیدگی کرده، و به نشر اسلام می‌پرداختند. و هر کسی زندگانی این دو امام را پیگیری کند خواهد دانست که ایشان، دورترین مردم نسبت به تقیه بوده‌اند، با اینکه همواره جاسوسان خلفاء به مراقبت آنان و حرکات‌شان و دعوتشان، که به خلافت عباسی تعارض صریح داشت، می‌پرداختند. اما این دو امام به این امر توجهی نداشتند و در ادای رسالت خود طریق حق را می‌پیمودند.

این خلاصه کوتاه از زندگانی ائمه شیعه را جهت آن نقل کردیم تا ثابت کنیم که نظریه «تقیه» در مفهوم شیعی خالص آن، در اواسط قرن چهارم هجری، یعنی پس از اعلام رسمی غیبت امام دوازدهم به وجود آمد که هم‌زمان با ظهور جدال میان شیعه و تشیع بود. یعنی زمانی که رهبریت مذهبی، سیاسی، و فکری شیعه خواست تا اعمال مخفیانه و سری را جهت از بین بردن خلافت عباسیان حاکم پیشه نموده و اعلام کند که این خلافت شرعیت ندارد و پس بسیار طبیعی می‌نمود که به نظریه تشیع علی و اهل بیتش عنصر جدیدی اضافه شود تا به مساندت این نظریه در آید. و این عنصر همان نظریه «الهی و آسمانی بودن خلافت» بود که از آن زمان به بعد یکی از محورهای اساسی عقیده تشیع را تشکیل می‌دهد. و می‌توان گفت که اعمال مخفیانه و

سرّی مذهبی درست از عصر ظهور نظریه تقیه آغاز شده، و همه کسانی که عقیده‌ای مذهبی داشته، و از ترس سلطه حاکم نمی‌خواهند آن را افشا کنند، ملزم به تبعیت و پیروی از آن می‌گردند. به همین خاطر تقیه نقش بزرگی در کمک به رهبریت مذهبی شیعه، پس از غیبت کبری داشته است. آن رهبریت‌های مذهبی با کمک تقیه، فعالیت‌های خود را در مامن از سلطه حاکم ادامه می‌دادند، و اموال لازمه نیز در زیر سرپوش تقیه به آنان میرسید. و اینچنین بود که تقیه در فکر و عمل شیعه در طول قرون متمادی جریان گرفت، و به تکوین شخصیت تشیع شکلی غم‌انگیز داد و من هیچ شکی ندارم که تقیه یکی از علت‌های مهمی بود که به انحطاط فکری، اجتماعی و سیاسی مجتمعات شیعی کمک بسیار نمود. تقیه مانند خون در رگ‌های این مجتمعات جریان پیدا کرده، و بعلت ترس یا شرم، از ظهور آنان به مظهر حقیقی خود جلوگیری می‌کرد. و حتی در ایران یعنی این قطر بزرگ شیعه نشین، در ایام شاه در مواجهه با استبداد شاه به عنوان واجب دینی، راه تقیه را پیموده و او را با القاب گوناگون می‌آراستند. و اینچنین بود که مردم شیعه ایران همانند نظیران دیگرشان، با دوگانگی شخصیت روبرو بودند.

و باز هم هیچ شکی ندارم که تقیه - که خداوند آن را از بین ببرد - در دوری شیعه از فرقه‌های دیگر اسلامی نقش اساسی و اصلی را بازی کرده است، همانگونه که باعث زبازد شده شیعیان به امور عجیب و غریبی شده است، که آنان از بین اتهامات پاک و بری می‌باشند. اما بعلت شهرت داشتن شیعه به تقیه و مخفی‌سازی حقیقت، رد این اتهامات و اوهام امری بسیار مشکل می‌نماید، و اندوه دیگری که قلب من را می‌فشارد این است که، تقیه از مرحله عقیدتی عامه شیعه تجاوز نموده، و در اعماق قلوب فرماندهان و رهبران مذهبی تشیع جای گرفته است. و همین امر باعث گردیده تا ما از شیعیان در راه رهائی از آن رهبریت‌های مذهبی دعوت به عمل آوریم چون هنگامی که یک رهبر مذهبی در رابطه‌اش با مردم در قول و عمل خود، طریق خداع و نیرنگ را می‌پیماید، چگونه می‌توان از عامه مردم انتظار اصلاح داشت؟

در زمان‌هایی که قدم‌های انسان سطح ماه را پیموده، و آزادی سخن و فکر آنچنان مقدس گشته است که از مکنونات انسانی و عقایدش چه خیر باشد و چه شر، دفاع می‌کند، مجتمع شیعه به فرماندهی رهبریت‌اش خود را زندانی تقیه نموده، همه درها را بروی خود بسته، گاهی چیزی را آشکار، و گاه چیزی دیگر را پنهان می‌دارد. در

نتیجه فکر نمی‌کنم در شرق و غرب کره زمین حتی یک رهبر شیعه وجود داشته باشد که از ترس شیعیان تربیت شده در مدرسه رهبران شیعه که بدعت‌ها گوشه‌ای از کیان و شخصیت آنان گشته است، بتواند رای خود را صریحاً اعلام کند. بگذارید مثالی بیاوریم و به عنوان نمونه، شهادت سوم اذان یعنی «أشهد أن علیاً ولی الله» را که علمای مذهب شیعه در مورد ساختگی بودن آن اتفاق دارند بیان کنیم. علمای شیعه اتفاق دارند که این جمله در عهد رسول الله و اصحاب ایشان، و حتی در عهد امام علی و ائمه شیعه، اصلاً وجود نداشته است، و هر کسی که این جمله را به قصد اینکه این جمله جزو شریعت می‌باشد در اذان بگوید، عمل محرم انجام داده و مرتکب بدعت شده است اما با وجود همه این‌ها هیچکدام از آن‌ها جرات ندارند که این مسئله را عنوان نموده، و یا در کتابی آن را بنویسد. همانگونه که هیچ رهبر شیعه‌ای وجود ندارد که بتواند به صراحت مسلمانان را خطاب قرار داده، و حقیقت اختلافات میان شیعه و سنت را برای آنان بیان نموده، و در جهت رفع این اختلافات گام بردارد. همانطور که گفتیم یکی از مهمترین عناصر اختلاف میان شیعه و سنت، ناسزاگویی و تجریح خلفای راشدین، اصحاب و همسران حضرت رسول می‌باشد. و تا زمانی که این عایق از ستون اختلافات میان شیعه و سنت پاک نشود هرگز نمی‌توان به بهبودی روابط میان این دو فرقه، تا ابدالابدین امیدی بست. پس نه کنفرانس‌های اسلامی نفعی می‌رساند، و نه سخنان و خطبه‌های مصلحین سودی می‌بخشد. و هرگز نمی‌توان آتشفشان حقد و غضب ناشی از این تجریح و فحاشی را که در عقول و قلوب مردم به کمین نشسته است خاموش ساخت.

حتی در این مقام نیز رهبران مذهبی طریق تقیه را می‌پیمایند و این تجریح و ناسزاگویی‌ها را به جاهلان شیعه نسبت می‌دهند. حال آنکه خود راویان، محدثان، علما و فقهاء شیعه امامی این سخنان را در کتاب‌های خود نوشته‌اند، و در نتیجه این اقوال از همانجا به قلب و زبان عامه شیعه سرایت کرده است. پس اکنون خود بگویید که باید خاصان را ملامت و سرزنش کرد، یا عوام را؟!

من فکر نمی‌کنم که در گذشته و حال، حتی یکی از رهبران شیعه در پاکسازی و تصفیه کتب شیعه از روایات ساختگی قدمی برداشته باشد. روایاتی که به دروغ به ائمه شیعه نسبت داده می‌شوند، و هدف از آنان تجریح و ناسزاگویی به خلفای راشدین می‌باشد. روایاتی که عقل سلیم به بطلان آن رای داده، و عدم صدور آن را از امام

براحتی تشخیص می‌دهد و حتی علمای مذهب بر این امر اجتماع دارند که کتاب‌هایی که در شئون مذهبی بدان‌ها اعتماد می‌کنند، در بردارنده روایات باطل و غیر صحیح نیز می‌باشد. و خالص و ناخالص، و صحیح و ناصحیح را با هم در لابلای صفحات خود جای می‌دهند. با وجود این آنان هرگز به فکر اصلاح اینگونه روایات نیافتاده‌اند. پس اگر رهبریت شیعه خود را به شجاعت موصوف دانسته و احساس مسئولیت می‌کرد، مسئولیت کلی این کتاب‌ها را بر دوش می‌گرفت، و در راه پاکسازی کتاب‌ها و عقول شیعه از این روایات ساختگی گام بر می‌داشت، و در تاریخ اسلام و خیر خواهی همه مسلمانان صفحه جدیدی را می‌گشود.

اما فرار از مسئولیت و الصاق آن به مردم عادی جهت فرار از حقیقت و واقعیت در زیر زیر پوش تقیه، امری بس اسفبار است.

من در زمانی که این سطور را می‌نویسم می‌دانم که هزار آن شیعه در اعمال شرعی خود به تقیه عمل می‌کنند. آنان «تربت حسینی» را که در مساجد خود بر آن سجده می‌برند با خود همه جا حمل می‌کنند. اما در مساجد فرقه‌های اسلامی دیگر آن را پنهان کرده، در حالی که بسیاری از آنان در مساجد اهل سنت و به اقتدای امام آنان نماز می‌خوانند، و هنگام بازگشت به خانه هایشان، آن نمازها را با تمسک به تقیه‌ای که به ائمه شیعه نسبت داده شده است، و علمای شیعه به آن فتوا داده‌اند دوباره می‌خوانند. به این دلیل است که ما شیعه را به این تصحیح می‌خوانیم:

### تصحیح

بر شیعیان سراسر جهان واجب است تا در مقابل تقیه، به عنوان یک انسان با کرامت که به عقیده و ذات خود احترام می‌گذارد موضع‌گیری کنند، و به پیامدهای نفسانی که از این دوگانگی شخصیت ناشی شده و میان گفتار و عمل اضطراب حاصل می‌کند بیاندیشد. شیعه باید بداند که این عمل با صداقت و بی‌ریائی منافات داشته و با صفات یک مسلمان مخلص متناقض است. چون هر سخن و یا عملی که از یک انسان صادر شود و ریا و خداع و نیرنگ در آن باشد، بدون شک با منطق و عمل اجتماع و اکثریت مغایرت دارد. پس بر هر مسلمان حقیقی واجب است تا از عمل و کلامی که مجتمع اسلامی به آن عقیده ندارد دست بردارد. حال خواه این عمل و کلام مخفی باشد و یا آشکار. و باید دانست که هیچ مجتمعی به یک انسان دو رنگ و دورو و ریاکار

خوشامدی نمی‌گوید.

بر پیشوایان شیعه و بخصوص روشنفکران آنان واجب است که رهبریت‌های مذهبی که آنان را جهت رسیدن به اغراض و مقاصد خود، راهی این راه خطرناک و پر پیچ و خم کرده‌اند، به پای میز محاسبه بکشند.

بر شیعه واجب است تا خود را به قاعده‌ای که اسلام بر مسلمانان واجب کرده است پایبند کند. قاعده‌ای که می‌گوید مسلمان هرگز نباید راه نیرنگ و خداع پیش گیرد و هرگز نباید به جز حق سخن بگوید و به جز بحق عمل کند، حتی اگر این امر به ضررش تمام شود. و به راستی باید دانست که کار نیک در همه جا کار نیک، و عمل قبیح در همه جا زشت و قبیح مینماید.

و باید شیعه بداند که این سخن که به امام صادق نسبت داده شده است: «تقیه دین من و دین پدران من است»<sup>۱</sup>. جز دروغ و بهتان و تزویر، چیز دیگری نیست.

<sup>۱</sup> التقیة دینی و دین آبايي.



## امام مهدی

به راستی تصور ظهور مردی از خاندان محمد، که جهان را سرشار از قسط و عدل خواهد کرد، تصویری بسیار زیبا و آکنده از آرزوهای خیر است. اما علمای شیعه با چسبانیدن دو بال به «امام مهدی» بار شیعه را در هر زمان و مکان سنگین نمودند. و این دو بال همان «خمس نفع کسب و کار» و «ولایت فقیه» است. که بدعت اولی عبارت است از پرداخت مالیاتی که خداوند هیچ امری به پرداخت آن نداده است، و بدعت دومی، به بندگی کشیدن بلا قید و شرط انسان توسط انسان را معنی می‌دهد.

امام مهدی

اجتهاد و تقلید

خمس

ولایت فقیه

## امام مهدی

شیعه امامی اعتقاد دارد که امام حسن عسکری، یعنی امام یازدهم شیعیان، در هنگام مرگ در سال ۲۶۰ هجری دارای پسری بود که «محمد» نام داشت و پنج ساله بود، او همان «مهدی منتظر» است. و در آنجا روایات دیگری وجود دارد که می‌گوید مهدی پس از وفات پدرش به دنیا آمده است. در هر صورت او منصب امامت را پس از پدرش و به دستور او به دست گرفت، و شصت و پنج سال از نظرها پنهان ماند. و شیعه در این مدت توسط نائبان که ایشان تعیین کرده بود با او تماس می‌گرفتند. این نائبان عبارتند از «عثمان ابن سعید العمری» و پسرش «محمد ابن عثمان» و «حسین ابن روح» و آخرین آن‌ها «علی ابن محمد السیمری».

این نواب چهارگانه، نواب خاص لقب گرفتند، و این فاصله زمانی به عصر «غیبت صغری» معروف است. و در سال ۳۲۹ هجری و چند ماه قبل از وفات علی ابن محمد السیمری رقعته‌ای به امضاء امام مهدی به ایشان می‌رسد که مضمون آن این است:

«غیبت کامل و تام اتفاق افتاده است، پس تا زمانی که خداوند اجازه ندهد ظهور نتوانم کرد، پس هر کسی که ادعای دیدن من را بکند دروغگو و کذاب است.»

و این همان سال آغاز غیبت کبری است. و از آن زمان تاکنون ارتباط شیعه با امام، چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیر مستقیم قطع گردیده است. و حتی اگر کسی ادعای دیدن ایشان را بکند، شیعه بعلت همین نص وارد، او را تکذیب خواهد کرد... این بود خلاصه عقیده شیعه امامی در مورد مهدی منتظر. و کماکان شیعیان در پانزدهم شعبان هر سال ولادت امام مهدی را با عظمت تمام جشن می‌گیرند. و او تنها امامی است که شیعه ولادت او را با این شکوه جشن می‌گیرد. اما در مورد ائمه دیگر، مراسم ولادت و وفات آنان تقریباً به یک صورت انجام می‌شود.

تصویر مهدی و سرداری که در آخر الزمان ظهور کرده و زمین را پس از اینکه مملو از ظلم و جور شده است، سرشار از عدل و داد خواهد کرد، در بسیاری از ادیان وارد شده است، و در کتاب‌های صحاح نیز احادیث زیادی از نبی کریم صلی الله علیه و آله در مورد ظهور یکی از فرزندانش به نام مهدی در آخر الزمان روایت شده است، اما این شخص را بوجه تعیین مشخص ننموده است. اما شیعه به استناد روایت‌هایی که به ائمه خود منسوب می‌دارد، عقیده دارد که مهدی منتظری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد او خبر داده است، همان پسر امام حسن عسکری است. در اینجا ما نمی‌خواهیم وارد همان جدال بی‌زانی قدیمی در مورد مهدی شده، و برای هزاران سال بقای دنیوی او تفسیری عقلانی بیاوریم. چون ما شیعیان نیز مانند فرقه‌های اسلامی دیگر، تا زمانی که به غیب و قادر بودن خداوند متعال به هر کاری اعتقاد داریم، برای تفسیر این اعتقاد که انسانی ممکن است خارج از قوانین طبیعی در این دنیا برای مدت هزاران سال زندگی کند صعوبت و اشکالی نمی‌بینیم. (البته اگر آیاتی یا احادیثی داشتیم دال بر زنده بودن مهدی و حیات فعلی او نگاه هیچ مشکلی نبود که از این آیات استفاده شود در تایید این نظریه اما از جایی که هیچ دلیل صحیح در دست نداریم پس استناد به این آیات اشتباه است) خود قرآن نیز به صراحت اعلام می‌دارد که «نوح» مدت نهصد و پنجاه سال در میان قوم خویش زیست، و «اصحاب کهف» نیز مدت سیصد و نه سال در غار به سر بردند، و خداوند عیسی ابن مریم را به سوی خود برد، و او در رحاب خداوند تعالی زیست می‌نماید. بگذارید این آیات را بخوانیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾﴾ [العنكبوت: ۱۴].

(معنی): «و همانا ما نوح را به رسالت سوی قومش فرستادیم. او نهصد و پنجاه سال میان

قومش به سر برد...»

﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْدَاذُوا تِسْعًا﴾ [الكهف: ۲۵].

(معنی): «و آنان در کهف (غار) خود سیصد و نه سال درنگ کردند».

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ  
وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ  
الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ [البقره: ۱۷۷] بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۷۸﴾ [النساء: ۱۵۷-  
۱۵۸].

(معنی): «قول آن‌ها که گفتند ما مسیح عیسی ابن مریم رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نکشتند و نه به صلیب کشیدند بلکه امر بر آنان مشتبه شد. و همانا آنان که در مورد او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید بود و عالم به او نبودند. جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند، و بطور یقین مسیح را نکشتند بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و پیوسته خداوند عزیز و با حکمت است».

تصور ظهور مهدی در حد ذات خود تصویری بسیار زیباست (اگر معتقد به آمدنش باشیم نه تولدش زیرا تولدش و حیات فعلی او که بعضی بر آن باورند خرافاتی بیش نیست و هیچ هم زیبا نیست) خیر محض از خلال آن می‌تراود، و عالمی آکنده از نیکی‌ها، فضایل و حسنات را نوید می‌دهد. عالمی نمونه و افلاطون در «جمهوریت» خویش و فارابی فیلسوف اسلامی در «مدینه فاضله اش» به سوی آن می‌خواندند.

اگر اعتقاد به وجود مهدی در چهار چوب ایمان به آمدن کسی از نسل رسول الله ﷺ باقی می‌ماند که در روزی از روزها متولد می‌شود و ظهور کرده و جهان را مملو از قسط و عدل خواهد کرد، مسئله حل بود و مسلمانان به خیر بودند. اما با تاسف زیاد فقهای مذهب جعفری به «مهدی» دو «بال» چسباندند که مقام رفیع و چهره درخشان او را مشوه می‌کند. و این «دو بال» همان دو بدعت بزرگ‌اند که در عهد ظهور جدال میان شیعه و تشیع به وجود آمدند، که با نصوص قرآن کریم و سیرت حضرت رسول ﷺ و عمل امام علی و ائمه پس از او تناقض کامل دارند. بدعت اول عبارت است از تفسیر «خمس» به خمس نفع کسب و کار، و بدعت دوم عبارت است از «ولایت فقیه در مجتهدان». همواره در دست دارندگان زمام این دو بدعت رهبران مذهبی بوده‌اند که پس از غیبت کبری و باز شدن در اجتهاد، امور دینی شیعه را در

دست داشته، و تاکنون نیز در دست دارند.

در مورد خمس می‌توان گفت که همگی علمای مذهب شیعه اعتقاد دارند که شامل نفع کسب و کار و همچنین غنایم می‌شود. و تفسیر کردن غنیمت به نفع کسب و کار، یک قرن و نیم پس از غیبت کبری در کتب شیعه ظاهر شده است. و اما در رابطه با ولایت فقیه، بسیاری از علمای مذهب به مخالفت با آن سخن گفته‌اند، اما این بدعت یاوران و انصار زیادی دارد. و امری که در این رابطه بر آن اجماع می‌کنند این است که اختیارات مجتهدین نوعی صلاحیت همانند صلاحیت قضاوت در تعیین وصی بر مجنون و دیوانه، و طفل کم سن و قاصر را شامل می‌شود.

قبل از این که دو بدعت الصاقی به امام مهدی را مورد بررسی قرار دهیم، باید از «اجتهاد» در نزد شیعه، و رابطه شیعه با امام مهدی بر طبق رهنمودهای علمای مذهب، تصویر کامل و واضحی ارائه دهیم.

### اجتهاد و تقلید

علمای مذهب شیعه امامی در مسئله اجتهاد به دو خط مشی که قبل از غیبت امام مهدی صادر شده است استفاده می‌ورزند. و این خط مشی گرچه در مضمون با یکدیگر اختلاف دارند، اما مفهوم مشابهی را می‌رسانند و عبارت‌اند از:

۱- خط مشی اول: «و اما از فقها کسی است که نفس خود را مصون داشته، دین خود را حفظ کرده، و با هوی و هوس خود مخالفت می‌ورزد، و مطیع امر مولای خویش است. پس بر همه ضروری است که او را تقلید کنند».

۲- خط مشی دوم: «و اما در مورد حوادثی که واقع می‌شوند، به راویان احادیث ما مراجعه کنید».

بر طبق این دو خط مشی که اولی به مجتهدین، و دوم به عموم شیعیان اختصاص دارد علمای مذهب باب اجتهاد را باز دانسته، و معتقد به عدم اتخاذ آراء اموات و مردگان از فقهاء هستند. و مجتهدان در وجوب و ضرورت تقلید عوام شیعه، به آن دو خط مشی استناد می‌ورزند.

پس از غیبت کبری، علمای مذهب، شئون دینی شیعه را یکی پس از دیگری در دست گرفتند، و این رهبریت مذهبی میان مجتهدین و عامه مردم تا هم اکنون ادامه دارد، که دلیل آن باز بودن درهای اجتهاد در وجوب تقلید عوام از مجتهدین می‌باشد.

اما فرقه‌های اسلامی دیگر به جز «سلفیه» بعلت مشکلات زیادی که در عمل درک و استنباط ظاهر می‌شود، درهای اجتهاد را بستند. و فقهاء سلفیه در فروع فقهی که در مورد آن‌ها نصی وارد نشده است درهای اجتهاد را باز گذاشته و به استنباط از کتاب و سنت و اجماع و قیاس تمسک می‌جویند. اما علمای مذهب شیعه «قیاس» را به «دلیل عقلی» بدل کرده، و آن را به عنوان اصل چهارم از اصول استنباط معرفی نموده و اتخاذ کرده‌اند و غریب‌تر از همه اینکه فقهای شیعه خود را در استنباط احکام شرعی به مذهب عقل منسوب می‌دارند، اما در حقیقت در طریق استنباط با عقل فاصله زیادی دارند.

و واقعا می‌خواهم بدانم که چگونه علمای ما در فهم احکام شرعی و استنباط مسایل فقهی به عقل استناد می‌ورزند در حالی که بدون جدل و نقاش به روایات منسوب به ائمه شیعه که در کتاب‌های صحیح و معتبر آنان وارد شده‌اند، تسلیم می‌شوند، حال آنکه این روایات با عقل سلیم تناقض کامل دارند؟ آری این امر در صورتی درست است که بگوییم که منظور از استخدام عقل در نزد فقهای شیعه همان استخدام دلایل عقلی است که بر اساس آن علم اصول فقه - در تصور شیعه - تدوین شده است. علمی که علمای شیعه در تاسیس و تدوین آن دست درازی دارند. این عمل چگونگی به خدمت گرفتن دلایل عقلی، جهت فهم احکام شرعی، بدون درنظر گرفتن مسئله مورد نطق را بیان می‌کند. همانند مباحث ظن، قطع، استصحاب، تعادل، ترجیح و دیگر مسایل اصولی، که علمای اصول فقه در کتاب‌های خود از آنان نام برده‌اند. اصول فقه در حد ذات خود علمی بسیار زیباست و مزایای عقلی زیادی دارد، اما با کمال تاسف فقهای ما، از آن به صورتی عمقی استفاده نکرده، و با آن برخوردی بسیار سطحی دارند.

قبل از اینکه وارد مبحث اجتهاد بشوم می‌خواهم دو مسئله بسیار ضروری را ذکر کنم:

**مسئله اول:** می‌خواهم به اشتباه بزرگی که خیلی از نویسندگان و پژوهشگران در دام آن افتاده‌اند اشاره کنم. این نویسندگان در سنوات اخیر کتاب‌ها و منشوراتی تالیف کرده، و در آنان از شیعه به عنوان «اصولی» نام برده‌اند. و این مسئله را اینگونه تفسیر کرده‌اند که شیعه می‌خواهد به قهقرا باز گردد. و این امر به این خاطر است که آنان کلمه «اصول» را به ریشه ترجمه کرده، و عنوان کرده‌اند که شیعه می‌خواهد به

ریشه‌ها و عقاید گذشته بازگردد. آنان این مسئله را درک نکرده‌اند که اصولی بودن به معنای بازگشتن به ریشه نیست، بلکه شیعه امامی جهت استنباط احکام شرعی در عمل اجتهادی خویش اساسی را به کار می‌گیرد که اصول فقه نام دارد و به همین خاطر به «اصولی» ملقب گشته‌اند. در اصول فقه صدها کتاب نوشته شده‌اند که همه به دنبال مباحث عقلی می‌گردند، که نمونه آنان در چند سطر گذشته ذکر شد.

**مسئله دوم:** گروه کوچکی از شیعه وجود دارند که خود را «اخباریان» می‌نامند، و آنان کسانی هستند که از «علم اصول» و یا بهتر بگوییم «دلایل عقلی» جهت استنباط احکام شرعی استفاده نمی‌کنند. و در نزد آنان اعمال اجتهادی با تمسک به کتاب، سنت و اجماع صورت می‌پذیرد. از مشهورترین علمای این گروه، «شیخ حر العاملی» یعنی صاحب کتاب «وسائل الشیعه» می‌باشد، که این کتاب از مهمترین مصادر شیعه در علم فقه به شمار می‌رود.

حال بیایید باز به مسئله اجتهاد بازگردیم، مسئله‌ای که شیعه را از دیگران متمایز می‌کند. باید این امر را نیز اضافه کنیم که طریقه اجتهادی در حد ذات خود امری خوب و زیباست که با پیشرفتهای فکری و اجتماعی هماهنگی کامل دارد. چون همانگونه که بشریت به سوی بهتری و کمال می‌رود، با امور جدید روبرو خواهد شد، که به قوانین جدید نیاز دارد. پس عمل اجتهادی، استنباط قوانین شرعی را در صورتی که با اصول عقیده معارضه نداشته باشد آسان می‌سازد. در نتیجه هنگامی که مجتمعی به حرکت در می‌آید، قوانین اجتماعی نیز باید همگام با آن، و تا جایی که با کتاب و سنت و اجماع تعارضی نداشته باشد، به حرکت در آید. و اگر در عمل اجتهادی، علمای مذهب شیعه در نقش فقهای مذهب جعفری ظاهر می‌شدند و حلال و حرام را نشان می‌دادند، شان آنان، شان سایر فقهای مسلمانان بود که نفس خود را در راه خداوند وقف نموده، و برای کاری که انجام می‌دهند هیچ اجری نمی‌گیرند، و انتظار تشکر و یا پاداشی را ندارند. و در این صورت شیعه در خیر و نیکی بود، و همچنین امت اسلامی نیز به بهترین صورت خود ظاهر می‌شد، ولی متأسفانه فقهای ما از روی عقیده، جهل یا ضرورت، دو بدعت صریح را به عمل اجتهادی اضافه نمودند و همه معالم اخلاص و عمل در راه خدا را مسخ نمودند. و این دو بدعت همانگونه که گفتیم، همان دو بال به پرواز در آمده بر فراز شیعیان است، که خمس نفع کسب و کار، و ولایت فقیه نام دارد.

## خمس

آیه کریمه این چنین می گوید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الأَنْفَالُ ۴۱].

(معنی): «بدانید که هر غنیمتی که بگیرید، پس به راستی خمس آن برای خدا و رسول و خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است».

«فضل ابن حسن طبرسی» که از علمای بزرگ امامیه است و در قرن ششم هجری میزیسته در تفسیر این آیه کریمه اینچنین می گوید:

«علما در کیفیت تقسیم خمس و این که چه کسی مستحق آن می باشد با یکدیگر اختلاف دارند، و اصحاب ما بر این عقیده اند که خمس به شش قسم تقسیم می شود: سهم خدا و سهم رسول ﷺ همراه با سهم ذی القربی (خویشاوندان)، به امام قائم به مقام در رسول خدا ﷺ می رسد. یک سهم به ایتام آل محمد، و یک سهم به مساکین آنان، و بالاخره یک سهم به ابناء سبیل آنان (در راه ماندگان آنان) می رسد. و به جز این افراد کس دیگری استحقاق خمس را ندارد. چون خداوند صدقه را بعلت ناپاک بودن آن بر آنان حرام نموده و در عوض خمس را جایگزین آن کرده است و یاران ما این چنین گفته اند که خمس بر نفع کسب و تجارت، گنج، معادن، غوص، و امور دیگری که در کتبها ذکر شده است تعلق می گیرد. و دلیل آن همین آیه است».

به راستی که تفسیر نمودن غنیمت به نفع کسب و کار از اموری است که فقط مختص علمای شیعه بوده و در جای دیگری آن را نمی یابیم. چون آیه مذکوره بسیار صریح و واضح اعلام می کند که خمس به غنایم جنگی تعلق می گیرد، نه به نفع کسب و تجارت. و اگر بخواهیم به عدم مشروعیت خمس نفع کسب و تجارت دلیل قاطع دیگری نیز بیاوریم، باید سیرت پیامبر خدا ﷺ و خلفای پس از او که امام علی نیز جزو آنان است، و همچنین سیرت ائمه شیعه را دنبال کنیم که پس از این بررسی به این نتیجه می رسیم که سیرت نویسانی که کوچک و بزرگ سیرت پیامبر ﷺ را نوشته، و همه اوامر و نواهی او را ثبت کرده اند، هرگز به این مسئله اشاره ای نیز نکرده اند که حضرت رسول ﷺ، اشخاصی را جهت گردآوری خمس نفع و کسب و کار به بازارها می فرستاده است. این امر نیز شایان توجه است که اسامی تمام کسانی که

مامور گرد آوری زکات اموال مسلمین بوده‌اند، به دقت تمام در کتب سیرت ذکر گردیده است. و به همان صورت که در کتاب‌های مورخانی که زندگانی خلفای راشدین را به رشته تحریر کشیده‌اند، هرگز اثری از گرد آوری خمس نفع و کسب تجارت توسط آنان ذکری به میان نمی‌آید. کیفیت زندگانی امام علی در کوفه نیز بسیار معروف است. اگر زندگانی او را نیز مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که با در دست داشتن خلافت و امارت سرزمین وسیع و گسترده اسلامی الزاما، ایشان هرگز فرستادگان خود را جهت جمع آوری خمس نفع کسب و تجارت به هیچ جا نفرستاده است. و همچنین اگر آثار مورخانی که زندگانی ائمه را دنبال می‌کرده‌اند مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دانست که آن‌ها هرگز از مردم خمس دریافت نکرده، و هیچگاه کسی مالی را به این عنوان به ایشان تقدیم نکرده است.

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم این بدعت در اواخر قرن پنجم هجری در مجتمع شیعی پدیدار گشت چون در فاصله بین غیبت کبری تا اواخر قرن پنجم هجری در کتب شیعه از باب خمس اثری نمی‌بینیم. و به این مسئله نیز که خمس، نفع کسب تجارت را شامل می‌شود هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. به عنوان مثال «محمد بن حسن الطوسی» که از فقهای بزرگ شیعه به شمار می‌رود، در اوایل قرن پنجم هجری می‌زیسته، و حوزه علمیه نجف را نیز او تاسیس کرده است، در کتاب‌های فقهی معروفش هیچ ذکری از این مسئله نمی‌کند، با اینکه در تالیفات زیادش، ریز و درشت مسایل فقهی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

این عادت و سنت زشت در زمان خلافت عباسیان پدیدار گشت، یعنی زمانی که سلطه حاکم، برای مذهب اهل بیت مشروعیت قابل نبود، و در نتیجه فقهای آنان را نیز قبول نداشت تا به آنان حقوق و مواجبی پرداخت کند، و شیعه نیز تا آن تاریخ به معنای مذهبی، اجتماعی و تماسکی نداشتند تا فقهای خود را از لحاظ مادی فراهم و تامین کنند، و در نتیجه بهترین تضمین برای معالجه عجز و ناتوانی مادی فقهاء و طلاب علوم دینی شیعه در آن زمان، تفسیر «غنیمت» به «نفع کسب و کار» بود، و این بدین معنی نیست که شیعه هرگز جهت تامین فقهاء و طلاب علوم دینی خود چاره‌ای نیاندیشیده است. چون در عراق که اولین مهد و پرورشگاه شیعه به شمار می‌رود، حتی تا به امروز املاک، ساختمان‌ها، و زمین‌های زیادی وجود دارند که از قرن پنجم هجری جهت امور خیریه شیعه وقف گردیده‌اند.



پس از تاسیس این بدعت، احکام مشدد و سختی نیز بدان اضافه گردید تا شیعه را به انجام و تمسک به آن وادار نماید و جهت مجبور نمودن شیعه به پرداخت خمس، که اعطای آن برای هیچکس آسان نیست، می‌باشد او را از عقاب و وعید می‌ترسانیدند. چون اخذ مالیات هر قدر که جامعه دموکراتیک و آزاد بوده و از مردمی روشن فکر برخوردار باشد، همواره با امتناع مردم روبرو خواهد شد. و چون فقهای شیعه سلطه آن را نداشتند تا عامه مردم را به پرداخت خمس نفع کسب و تجارت ترغیب کنند، لذا احکامی شدید به آن اضافه نمودند، تا مردم را به پرداخت این خمس مجبور کنند، که از جمله این احکام، دخول ابدی به آتش جهنم، و عدم اقامه نماز در خانه کسی بود که خمس را نپردازد. و حتی غذا خوردن در سر سفره این شخص را حرام دانستند. و ...

سپس این فتوا نیز توسط علما صادر شد که این خمس نفع کسب و کار که حق امام غایب است باید به مجتهدین و فقهای که در زمان غیبت جای امام را پر می‌کنند پرداخته شود. و این چنین بود که این بدعت در مجتمع شیعه قرار و تمکین یافته و در همه جا به جمع آوری اموال شیعه پرداخت. و بسیاری از شیعیان حتی تا به امروز این مالیات را به مراجع دینی خود پرداخت می‌کنند. و این بدان صورت است که شخص پرداخت کننده پس از پرداخت خمس، در حالی که خود را بسیار کوچک و خوار می‌بیند رو به روی مرجع خود نشسته و با خشوع و سر افکندگی کامل دست مرجع خود را می‌بوسد. و بسیار شادمان است که مرجعش بر او منت گذارده، و حق امام را از او قبول کرده است.

بعضی از فقهای شیعه، از جمله فقیه «احمد اردبیلی» که از فقهای بارز عصر خود به شمار می‌رود و به «مقدس اردبیلی» لقب یافته است، به عدم اجازه تصرف در خمس در زمان غیبت کبری فتوا داده‌اند. همانگونه که قلیلی از فقهای شیعه به ساقط بودن امر خمس از شیعه فتوا داده‌اند و در این مورد این روایت را از امام مهدی سند آورده‌اند: «أبجنا الخمس لشیعتنا». به معنای این که: «خمس را برای شیعیان خود مباح دانستیم». در صورتی که اکثریت فقهای شیعه نظر اقلیت را زیر پا گذاشته و در میان خود بر این مسئله اجماع دارند که استخراج خمس واجب می‌باشد.

چقدر آرزو دارم که فقها و مجتهدین از اموال شیعه دست کشیده، و از سربار اجتماع بودن دست بردارند. چون برای دریافت این خمس خداوند هیچ دلیلی نفرستاده است.

برخی از علمای شیعه نیز از مسئله دریافت خمس دفاع کرده و اینگونه دلیل آورده‌اند که این اموال صرف امور مدارس دینی و حوزه‌های علمیه و شئون مذهبی دیگر می‌شود. ولی مسئله این نیست که این اموال چگونه و کجا مصرف می‌رسد، بلکه مناقشه ما، مناقشه‌ای اصولی، واقعی و مذهبی است. بدین معنی که اصلاً دریافت این اموال از مردم، خود مخالف شرع، و عملی باطل می‌باشد. باشد که حتی رد راه خدا صرف شود، چون هرگز نمی‌توان در اموال غیر شرعی تصرف نمود. فقهای شیعه می‌توانسته‌اند با تکیه بر خود زندگی خود را تامین کنند، همانگونه که صاحبان صنایع دیگر این کار را می‌کنند. و حتی می‌توانستند جهت تعلیم و تعلم بهایی دریافت کنند، اما نه به اسم واجب شرعی و امر خداوندی، بلکه به عنوان کمک و مساعدت مردم.

هم اکنون که این کتاب را مینویسم، مجتهدی از مجتهدان شیعه را می‌شناسم که از خمس دریافتی از مردم ثروتی انباشته کرده است که می‌توان او را به راحتی هم تراز با «قارون» خواند. و مجتهد شیعه دیگری را می‌شناسم که چند سال پیش در ایران به قتل رسید و در حساب‌های بانکی خود مبلغی معادل بیست میلیون دلار از دریافت خمس به وعیده گذارده بود. و پس از سر و صداهای بسیار و جلسات دادگاهی زیادی بالاخره حکومت ایران این ثروت را ضبط نمود، تا ورثه‌شان نتوانند این مبلغ هنگفت را بین خود تقسیم کنند. این تصویری است بسیار غم‌انگیز از آثار بدعتی که «خمس» نام دارد، و در ساختار آن فقهای شیعه نقش زیادی بازی کرده‌اند.

به راستی که رهبریت مذهبی شیعه به علت وجود همین در آمد همیشگی و جاری توانسته است مستقل از سلطه حاکم به بقای خود ادامه دهد و تا زمانی که این رهبریت خود را در نفع مکاسب با شیعه شریک می‌داند، استقرار و آرامش فکری هیچ راهی به مجتمع شیعیان پیدا نخواهد کرد. و دلیل آن بسیار روشن و واضح است، چون این پیشوایان مذهبی بعلت وجود چنین بودجه‌ای عظیم که حصول آن هیچ نیازی به ماموران مالیات ندارد، و با رضایت کامل پرداخت کنندگان به سوی آنان روان می‌گردد، توانسته است از رهبریت شیعه نیروی سیاسی بزرگی بسازد که شیعه را به هر سویی که بخواهد می‌کشاند و به همین خاطر است که می‌بینیم این رهبریت‌ها همواره شیعه را جهت رسیدن به اهداف سیاسی و اجتماعی‌شان در طول تاریخ به کار گرفتند.

و در ایران یعنی این قطر بزرگ شیعه نشین از نتایج ارتباط و هم جوشی شیعه و رهبریت دینی‌اش آثار غم‌انگیزی بروز نمود که شمارش این آثار کار آسانی نیست.

وخامت امور به آنجا رسید که به بدعت خمس نفع کسب و تجارت، بدعت دیگری نیز اضافه شد که ولایت فقیه نام داشت.

قبل از اینکه وارد بحث ولایت فقیه شویم باید مسئله‌ای را عنوان کنیم تا در پژوهش تاریخی خود امین بوده، و رسالت خود را صادقانه به سرانجام رسانیم. و این مسئله این است که از رهبران مذهب شیعه، به اسلام و فکر اسلامی و وطن خود در جنگ با استعمار و استبداد حاکم خدمت بسیار کرده‌اند، اما هنگامی که بین خدمت‌های این عده قلیل در راه مصالح عام و سوء استفاده از نفوذ آن اکثریت در راه مصالح خصوصی خود، مقارنه و مقایسه‌ای انجام داده و آنان را در دو کفه ترازو بگذاریم، خواهیم دید که کفه اکثریت رهبرانی که از نفوذ خود جهت مصالح خصوصی خودشان استفاده کرده‌اند به صورت آشکار و اسف انگیزی، بر کفه دیگر برتری می‌گیرد.

### ولایت فقیه

همان بدعت، بال، و قدرت دومی است که به سلطه کسانی که خود را نایبان امام مهدی می‌داند اضافه گشت. این نظریه به معنای دقیق‌تر نظریه‌ای «حلولی» بسته است که از مسیحیت گرفته شده و همان معنی را در بر دارد. این نظریه حلولی در مسیحیت به این صورت است که: خداوند در مسیح تجسد می‌یابد، و مسیح در اسقف اعظم متجسد می‌شود. در عصر دادگاه‌های تفتیش عقاید در اسپانیا، ایتالیا، و قسمتی از فرانسه، «پاپ» به عنوان سلطه الهی مطلق بر مسیحیان و دیگران حکم رانی می‌کرد. و به اعدام، سوزاندن، و زندانی کردن مردم دستور می‌داد. پلیس‌ها و ماموران او در طول روز و دل شب به خانه‌های این مردم می‌ریختند و انواع و اقسام فساد و منکرات را بر اهل این خانه‌ها واقع می‌کردند. این نظریه ساختگی پس از غیبت کبری در زمانی که علما از الهی بودن منصب امامت سخن می‌راندند و آن را ستایش می‌کردند، به نظریات شیعه اضافه گشته و شکل عقیدتی به خود گرفت. این سلطه الهی از امام جانشینی برای رسول خدا ﷺ می‌ساخت که از طرف خداوند انتخاب گشته و دارای سلطه می‌باشد. و چون امام زنده بوده و فقط از انظار غایب است، و غیبت خود سلطه الهی خود را از دست نداده، بلکه این سلطه به نایبان او، یکی پس از دیگری و تا روز قیامت، انتقال می‌یابد.

و این چنین بود که نظریه ولایت فقیه، در افکار فقهای شیعه جای بزرگی را به خود اختصاص داد. عده کثیری از آنان نیز این نوع ولایت را به معنای ذکر شده انکار نمودند و گفتند امر ولایت، خاص به رسول خدا ﷺ و دوازده امام پس از او بوده، و بعد از اینان به شخص دیگری همچون نایبان امام انتقال نمی‌یابد. در نتیجه به نظر این عده ولایت فقیه، بیشتر از ولایت یک قاضی که می‌تواند بر اوقاف بدون سرپرست امین تعیین کرده، و یا برای مجنون و قاصر قیمی قرار دهد نیست.

همانگونه که پیداست نظریه ولایت فقیه هرگز نتوانست از مرحله تئوری به مرحله عملی برسد، مگر پس از اینکه شاه اسماعیل صفوی، پادشاهی و سلطه را در ایران به دست گرفت و این همان عصری است که ما آن را «عصر جدال دوم میان شیعه و تشیع» نام نهاده‌ایم.

شاه اسماعیل صفوی در خانواده‌ای صوفی نشأت گرفت و مقر آنان شهر اردبیل بود که در شمال غربی ایران واقع است. اجداد وی از سردمداران نهضت صوفیان بودند که شعار آنان عشق به علی علیه السلام و آل بیتش بود و در استان آذربایجان ترکیه نفوذ زیادی داشتند شاه اسماعیل توانست در سال ۹۰۷ هجری و در زمانی که جنگ‌های عثمانی ایران را بسیار ضعیف کرده بود حکم و سلطنت را به دست گیرد.

این پادشاه جوان که در سن سیزده سالگی تاج گذاری کرد در پشت پرده حکومتش محرکاتی داشت که او را جهت داده و راهنمایی می‌کردند که همان رهبران نهضت تصوف بودند در زمان به حکومت رسیدن شاه اسماعیل به جز شهرهای قم کاشان و نیشابور هیچکدام از مناطق ایران شیعه مذهب نبودند و او مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد در نتیجه سیل حرکت مبلغان صفویه به همه شهرهای ایران باریدن گرفت و این مبلغان در مدح علی علیه السلام و اهل بیتش اشعار و خطابه‌های می‌خواندند و مردم را به دخول به مذهب شیعه ترغیب و تشویق می‌نمودند شاه اسماعیل نیز با زور و شمشیر کسانی را که از ورود به مذهب شیعه امتناع می‌ورزیدند از دم تیغ گذرانیده و کشتار می‌کردند.

در اینجا بگذارید به نکته ظریفی اشاره کنیم اهالی شهر اصفهان همه از خوارج بودند تا اینکه رساله شاه اسماعیل به ایشان رسید در این رساله امر شده بود که همه اهالی اصفهان باید بین دو مسئله ورود به مذهب تشیع و کشتار دسته جمعی یکی را انتخاب کنند و چون اهالی اصفهان امر را بسیار سنگین دیدند از شاه اسماعیل چهل

روز مهلت خواستند تا در این مدت بار دل را خالی کرده و هر چه فحش و ناسزا در سینه انبار دارند به امام علی منسوب دارند و پس از این مدت وارد مذهب جدید شوند شاه نیز این مهلت را به ایشان داد و این چنین بود که اصفهان نیز به شهرهای شیعه دیگر پیوست.

با اینکه شاه اسماعیل به حکم نشأت و مقام تصوفش از ته قلب شیعه بود اما اعطای صفت شیعه خالص به ایران برای او و نظام جدید حکومت اهمیت بسیاری داشت چون جنگ‌های عثمانی اگرچه جنگ‌های اقلیمی بود اما در گذشته ایران ریشه دوانیده بود و ادامه این جنگ با مسئله حرمت جنگ مسلمان با مسلمان به سختی تضاد و تصادم می‌کرد این نظریه در ایران مطرح شده بود و در نتیجه افراد زیادی بودند که با جنگ و خون ریزی مسلمانان مخالف بوده و اعتقاد داشتند که باید به خلافت عثمانی پیوست و از امر خلیفه که امیرالمومنین لقب یافته بود اطاعت نمود اما مذهب جدیدی که شاه اسماعیل بر ایران تحمیل نمود نوعی همبستگی قوی بین ایرانیان به وجود آورد و همه امید و آرزوهای خلافت عثمانی مبنی بر انضمام ایران به امپراطوری خودش را به سرایی تبدیل نمود و در زمانی که شاه اسماعیل خود را قطبی صوفی و پادشاهی می‌دانست که برای مذهب شیعه مجد و عظمتی بی سابقه به ارمغان آورده است به ولایت فقیه تن در داد و از علی بن عبد العال الکرکی العاملی که از بزرگ علمای شیعه بود و در جبل عامل لبنان سکونت داشت درخواست کرد تا از او پشتیبانی سیاسی نموده و برای جلوس بر کرسی سلطنت و در دست گرفتن حکومت اجازه‌ای صادر کند که صدور این اجازه نامه به نام ولایت عمومی و صلاحیت‌های فقیه بود متن اجازه «کرکی» مبنی بر جلوس شاه اسماعیل هنوز در کتب تاریخ موجود می‌باشد.

رجوع شاه به یک عالم شیعه موجود در جبل عامل لبنان جهت پشتیبانی از نظامش و در ابتدای حکمرانی وی، دلیل قاطعی است بر اینکه، رهبریت مذهبی شیعه در آن ایام در جبل عامل، یعنی پایگاه دوم شیعه، بعد از عراق مستقر بوده است. و به همین علت نیز هرگز جای تعجب نیست که بدانیم «شاه عباس» نوه شاه اسماعیل نیز، عالم بزرگ شیعه «شیخ بهاء الدین» را از جبل عامل به پایتخت حکومت خود، یعنی اصفهان فرا می‌خواند تا مرجع رسمی کشور بوده، و او را به «شیخ الاسلام» ملقب می‌سازد.

نتیجتاً از سطور گذشته این مسئله به وضوح تمام آشکار می‌گردد که، نظریه ولایت

فقیه در عقیده شیعه از قبل موجود بوده، و نیز نظریه عدم شرعیت خلافت اسلامی، و یا هر نوع حکومت دیگر، مگر به اجازه ولایت فقیه که نماینده امام غایب و منصوب شده به امر خداست، بر پایه آن شکل می‌گرفت.

از زمان دخول مذهب شیعه به ایران توسط شاه اسماعیل تا کنون، رهبریت مذهب شیعه در ایران، همواره دارای نفوذی وسیع بوده است، و از سوی حکام و ملوک مورد احترام زیادی قرار می‌گرفته است.

و با اینکه در طول تاریخ روابط بین پیشوایان مذهبی و رهبریت سیاسی متمثل در ملوک و حکام همواره بسیار خوب بوده، اما در بعضی از احوان نیز در بین آنان جدالی صورت می‌گرفت و به پیروزی یکی بر دیگری می‌انجامید.

و از وقتی که شاه اسماعیل توانست از ولایت فقیه منصبی از منصب شاه بسازد، هرگز این مسئله اتفاق نیفتاده است که ببینیم فقیهی از فقهای شیعه، خود را مستقما برای حکمرانی نامزد کرده باشد. و نظریه ولایت فقیه از لحاظ تطبیقی، و به آن صورت که در تاریخ معاصر بروز نموده است، هرگز در فکر و ذهن فقها وجود نداشته است. و فقهای ایران هرگز از این حق خود، بیش از رو در رو قرار گرفتن با سلطان در صورت بروز مخالفت و یا همراهی با او در حالت جنگ با دشمنان، استفاده دیگری نکرده‌اند.

در زمانی کمتر از دو قرن پیش، هنگامی که فتح علی شاه قاجار خواست با «تزار» بجنگد، مجتهد بزرگ شیعه «سید محمد طباطبایی» ملقب به «مجاهد» در پیشاپیش لشکر شاه در جنگ با روسیه قرار گرفته بود، و به نام ولایت فقیه فتوای جهاد صادر کرد. و هنگامی که ایران در آن جنگ شکست خورده و شاه اسماعیل از هفده شهر ایران به نفع روسیه تنازل ابدی نمود، و لشکر شکست خورده همراه با سید مجاهد به ایران بازگشت، ایرانیان از آنان با بر زبان راندن انواع عبارات خزی و عار استقبال نمودند. و حتی بر سر سید مجاهد و اطرافیانش، بخاطر اینکه این رهبر دینی، ایران را به سوی هلاک و فاجعه می‌راند، جیفه و کثافت ریختند.

اما در تاریخ معاصر ما که همان عهد جدال میان شیعه و تشیع می‌باشد، ولایت فقیه شکل دیگری به خود گرفته و به صورتی حاد و عنیف همه ارزش‌های اسلامی و انسانی را در هم می‌کوبد. و شاید از مهمترین پیامدهای این نظریه، همان جدال بین خود فقها در باره این موضوع، و شکست خوردن قدرت حاکمه توسط قدرت فقهی محکوم بود. با اینکه ما در این رساله تصحیح می‌کنیم از اشخاص نامی برده باشیم، اما وقایعی

که به آن اشاره می‌کنیم آن قدر واضح است که شیعیانی که در جریان حوادث عالم تشیع بوده‌اند به خوبی آن را می‌شناسند. این وقایع، یا در مقابل چشمان آن‌ها اتفاق افتاده و یا خبرش به گوش آنان رسیده است، به همین علت اطمینان کامل دارم که شیعیانی که این کتاب را برای آنان نوشته‌ام در مورد این فصل احتیاجی به دلیل و سند و ذکر نام‌ها ندارم چون وقایع ولایت فقیه و بدبختی‌های ناشی از آن، در مجتمعات شیعه، چه در ایران و چه در غیر از ایران از خورشید در دل آسمان آشکارتر است.

اکنون بگذارید به بحث ولایت فقیه بازگشته و آن را از لحاظ نظری و عملی مورد بررسی قرار دهیم. اساس این نظریه در نزد فقهای شیعه، بر این آیه تمرکز دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

(معنی): «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند و رسول او و اولی الامر خود اطاعت کنید، و اگر در امری به منازعه بر خواستید، آن را به خدا و رسول او باز گردانیده و راه چاره را بیابید».

علمای شیعه می‌گویند منظور از اولی الامر در این آیه کریمه، همام خلیفه و یا امام شرعی است، که از امام علی، و پس از او از فرزندانش تا امام مهدی، تشکیل شده است. و در زمان غیبت امام مهدی، حق ولایت مختص به فقها و مجتهدینی است که جای او را پر نموده، و نایبان عام او می‌باشند.

اشتباه و بطلان این تفسیر بسیار روشن و واضح است، و نظریه ولایت فقیه قبل از هر چیز با نص صریح قرآن برخورد و تصادم می‌کند. قرآن کریم چهارچوب صلاحیت فقها را به وضوح کامل بیان نموده است و بسیار جای تاسف است که میبینیم کسانی که در رد این نظریه تلاش نموده‌اند، از ذکر این نکته اساسی که نظریه ولایت فقیه از بیخ و بن بر می‌کند باز مانده‌اند. این آیه کریمه در رد نظریه ولایت فقیه و میزان صلاحیت فقها چنین عنوان می‌کند:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

(معنی): «پس چرا گروهی از هر فرقه بیرون نروند تا علم بیاموزند و هنگام بازگشت قوم خود را بیم و انذار دهند تا بلکه از نافرمانی حذر کنند».

پس نظریه ولایت فقیه با نص قرآن تعارض دارد و هر شخصی با نص الهی به معارضه برخیزد، صریحا از اسلام خارج است. بگذارید بار دیگر به آیه کریمه بازگردیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

هرکسی که این آیه را بخواند و از تفسیر و تجزیه جز به جزء آن بر طبق هوی و هوس خودداری کند یقینا در خواهد یافت که اطاعت از اولی الامر، با اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ اختلاف دارد. اطاعت از اولی الامر اطاعتی محدود است که در نطاق صلاحیت‌های واگذار شده به والی، بر طبق طبیعت شغلش انجام می‌گیرد و حتی بر طبق این آیه صلاحیت حکم دادن در منازعات بین مسلمانان نیز از او گرفته شده است و از این گذشته این آیه بسیار واضح و صریح در مورد کسانی نازل شده است که رسول خدا ﷺ آنان را به نیابت از سوی خودش و به عنوان به عنوان والی بر شئون مسلمانان گمارده بود. س آیه در مورد عصر ول خدا ﷺ نازل شده و به همان عصر اختصاص دارد. و اشاره به آن، اشاره‌ای است خاص، و نه عام اما حتی اگر آن را به صورت عام بررسی کرده و بگوییم این آیه، اولی الامر بعد از هر عصر حضرت رسول ﷺ را شامل می‌شود، باز هم عدم وجود اطاعت از آنان در منازعت میان مسلمانان به اثبات می‌رسد. یعنی همان امری که از شان اولی الامر کاسته، و صلاحیت ولایت عام و یا مطلق را از آنان سلب می‌کند. می‌خواهم بدانم کسانی که ولایت فقیه را قبول داشته و حق تحکم در شئون سیاسی، اقتصادی، لشکری و اجتماعی را به او می‌دهند، چگونه به این آیه استدلال نموده و آن را حجت قرار می‌دهند؟ پس اگر ولی امر همانگونه که کتاب خداوند می‌گوید حق تدخل در منازعات مسلمانان را ندارد، و این امر بدین خاطر است که نتواند از خدا و رسول خدا ﷺ سوء استفاده نموده و در مجتمع اسلامی بر حسب هوی و هوس و عقایدش، و بدون در نظر گرفتن شوری حکمرانی کند نتیجتا آیا می‌توان گفت که نایب ولی امر از خود او اختیارات بیشتری دارد؟

و در ایران که در تاریخ معاصر، یعنی همان عصر جدال سوم میان شیعه و تشیع، مهد ولایت فقیه به شمار می‌رود، ولایت فقیه توانست با استفاده از قانون اساسی جدی بالاترین مقام کشوری را کسب نموده، و سلطه مطلق کشور را در دست گیرد. اما با همه این‌ها، وضع کنندگان و پشتیبانان این قانون اساسی هرگز نتوانستند تناقضات



واضحی را که بین تطبیقات عملی، و نظری فقهی وجود دارد حل نموده و به همین دلیل از چشم انداز مجتمع شیعه، نظریه ضعیف، رکیک و سست به نظر می‌رسد اگرچه قدرت‌های مادی بزرگی از آن پشتیبانی می‌کند، شاید از بارزترین این تناقضات، این مسئله باشد که شیعیان در مورد آن می‌پرسند: «آیا ولایت فقیه منصبی است دینی، یا سیاسی؟»

چون اگر ولایت فقیه منصبی است دینی، در نتیجه قابلیت انتخاب شدن و عزل شدن ندارد. همانگونه که قابلیت تطبیق ندارد، پس هرگاه کسی به مرتبه فقاقت برسد به صفت ولایت موصوف می‌گردد و اطاعت از اوامر او که ولایتش بر همه مسلمانان واجب می‌گردد. اما ما مشاهده نموده‌ایم که چگونه برخی از فقها مورد اهانت و شتم قرار گرفته و یا زندانی و فراری شده‌اند. و همه این امور بخاطر این بود که در مقابل سلطه فقیه حاکم موضع‌گیری فکری و یا سیاسی کرده بودند.

اما اگر ولایت فقیه منصبی سیاسی است، پس چرا آن را به دین و مذهب ربط می‌دهند و لباس عقیدتی می‌پوشانند؟ و چرا دم از واجب بودن اطاعت از ولی فقیه می‌زنند؟

از همه این‌ها گذشته هنگامی که فقیهان یک شهر، در رای و عقیده با یکدیگر به زد و خورد می‌پردازند، یک شخص از لحاظ عملی چگونه می‌تواند ولایت فقیه را تجسم کند؟ و چگونه می‌توان بین آراء متناقض و متخالف این فقیهان جمع بندی نمود؟ به راستی که ربط دادن چنین قانونی به اسلام، که خداوند آن را جهت بالا بردن ارزش‌های انسانی فرو فرستاده است، بزرگترین اهانت به این دین قیم و آسمانی است. نظریه ولایت فقیه از ایران فراتر رفت و به مناطق شیعه نشین دیگر سرایت نمود تا شیعیان آنجا را همانند شیعیان ایران در زیر تازیانه طوفان خود گیرد. من از این می‌ترسم که این بلا دامن گیر شده و همه شیعیان را آنگونه در بر گیرد، که پس از آن حتی رویای استقرار را نیز در خواب خود نبینند. اگر شیعه می‌دانست که به نام ولایت فقیه چه فجایعی رخ داده و می‌دهد سایه این فقها از سر مناطق شیعه نشین کم می‌شد و این حضرات هم چون گوسفند گریزان از دست گرگ، از دست شیعیان پا به فرار می‌گذارند.

هم اکنون و در زمان نوشتن این سطور، در سرزمین شیعه نشین ایران، و پس از اینکه مردم این سرزمین از دست ولایت فقیه بدبختی‌های بسیاری کشیده‌اند،

می‌بینیم که در مقابل مذهب و همه امور ناشی از سلطه فقها و مرجعیت مذهبی واکنشی بسیار عنیف و سخت به وجود می‌آید که این بدبختی‌ها به نوبه خود مردم ایران را به خروج دسته جمعی از اسلام تهدید می‌کند.

و به همین علت است که من مخلصانه از خداوند مسئلت می‌کنم که رساله تصحیحی من قبل از اینکه دیر شود، و دیگر نوشدار و را فایده‌ای نباشد، به دست مردم ایران رسیده تا بدانند که راه‌هایی در از بین بردن و انکار کردن نیست، بلکه در ساختن و اصلاح خلاصه می‌شود.

من نمی‌خواهم کسی تصور کند که من در رسالتم شخص خاصی از فقهای زمامدار را مقصود نظر دارم بلکه این را می‌خواهم بگویم که سخن من سخنی عمومی است. چون هنگامی که به دقت به پیش آمدهای دردناکی که در ساحت اسلامی و شیعی جریان دارند بنگریم، خواهیم دید در رویدادهایی که با مبادی صریح اسلام تناقض دارند، ولایت فقیه نقش بارز و اصلی را بازی می‌کند، و اکثریت فقها نیز موضع‌گیری مخالفی ندارند. بلکه یا تایید کننده این رویدادها بوده و یا در مقابل آن خاموش می‌مانند. و به جرأت می‌توان گفت عده فقهایی که با این رویدادها مخالفت می‌ورزند، شاید از تعداد انگشتان یک دست نیز کمتر باشد.

### تصحیح

اگر شیعه بتواند جهت‌رهایی از سه امری که در این فصل به آنان اشاره نمودیم، برنامه‌های تصحیحی مورد نظر ما را به انجام رساند، گامهای بزرگی را در راه تصحیح برداشته، و خود و افراد دیگر را از قید و بندهایی که بدون هیچ دلیل و برهانی بندگان خدا به گردن او نهاده‌اند، نجات داده است. و این امور سه‌گانه از این قرارند.

### اولاً: تقلید

که به معنای اخذ رای مجتهد به آن در مسایل شرعی است. که اکثریت قریب به اتفاق شیعیان در مسایل شرعی به مجتهدین رجوع می‌کنند. می‌توان گفت که در مجتمع شیعی کمتر خانه‌ای یافت می‌شود که در آن رساله‌ای از رسالات فقهی نوشته شده توسط مجتهدین وجود نداشته باشد. این رساله‌ها برای عوام مردم نوشته شده و رساله‌های عملی نام دارند، که همواره نام‌هایی به آن اضافه می‌گردد، مانند (ذخیره الصالحین)، (صراط النجاة) (ذخیره العباد)، و هرکسی که این رساله‌ها را پیگیری کند،

در خواهد یافت که فقهای این رساله‌ها در طول قرون متمادی، همواره در اولین صفحه از صفحات آن این عبارت را ذکر می‌کنند:

«بر هر مکلف عاقل واجب است که، یا مجتهد باشد، یا مقلد، یا محتاط (یعنی به موارد احتیاط آگاه باشد) و عمل افراد عامی در فروع، بدون تقلید، عاقل و باطل می‌باشد».

این نظریه که همه فقهای امامیه از زمان غیبت کبری تا کنون بر آن اجماع دارند، این معنی را می‌دهد که، آن کسی که به احتیاط عمل می‌کند، احتیاجی به تقلید و اخذ رای دیگران ندارند، و عمل احتیاطی به این معنی است که: مکلف، موارد اختلاف را در مسایل فرعی دانسته، و بهترین آن‌ها انتخاب کند.

اما در مورد اصول عقیده تقلید جایز نیست و واجب است که یک مسلمان از روی بصیرت و آگاهی بدان مومن و معتقد باشد.

راه حلی که ما به شیعه عرضه نموده و جهت سعادت دنیا و آخرتشان، انجام آن را به آنان پیشنهاد می‌کنیم این است که، به «احتیاط» عمل کنند و بر طبق اجماع فقهای شیعه عمل احتیاطی، خروج از مذهب را باعث نمی‌گردد، و با آن منافاتی ندارد این امر باعث می‌گردد که مجتهدان نتوانند شیعیان را بر ضد تصحیح ترغیب نموده و آنان را از عذاب خداوندی در روز قیامت بترسانند.

اما در صورت رخداد مسایل بسیار جدید و مستحدث - که این امر بسیار کم اتفاق می‌افتد - یعنی مسایلی که فقه تا کنون در مورد آن سخنی نگفته است، آنگاه ممکن است که به مجتهدین رجوع نموده، و در حل آن از آنان نظر بخواهند و من به خواست خداوند، صدور رساله‌ای عملی فقهی را که آراء احتیاطی در مسایل عامه را شامل می‌گردد، تضمین می‌کنم که در تالیف آن از علماء و فقهای که مخلصانه برای خداوند کار می‌کنند و در مقابل آن بها و پاداشی نمی‌خواهند، کمک خواهم گرفت.

### ثانیا: خمس

فقهای مذهب امامی هنگامی که اتفاق نمودند که نصف خمس که حق خداوند و رسولش و امام غایب می‌باشد، باید به مجتهدی داده شود که شیعه عامی از او تقلید می‌نماید، و نصف دیگر آن باید میان فقهای هاشمی، ایتام، و ابناء سبیل آنان تقسیم گردد، مسئله بزرگی را فراموش کردند. و آن این مسئله است که این حکم برای عوام مقلدین می‌باشد، پس حکم شرعی در مورد «محتاطی» که از آراء فقها تقلید نموده و

استفاده نمی‌کند چیست؟ آیا خمس به او تعلق نمی‌گیرد، یا اینکه در دخل و تصرف در آن آزاد است؟

و از اینجا روشن می‌شود که بدعت خمس به مفهوم شرعی، با وجود اصرار فقها بر آن، دقیق و موزون نبوده، و خلاء زیادی دارد، که این مسئله بطلان آن را آشکار می‌سازد.

بدعت خمس که در مفهوم شیعی آن کاملاً با سنت رسول خدا ﷺ، خلفای راشدین و ائمه شیعه تناقض دارد. چون خمس در اسلام عبارت از خمس، یا یک پنجم غنایم است، و نه نفع تجارت و کسب و کار.

و در اینجاست که می‌خواهم در این رسالت تصحیحی از شیعه درخواست کنم که این مالیات بی دلیل و سند را، به هیچ فقیهی، و تحت هیچ پوششی نپردازند. اما آنان را در مشارکت در اعمال خیر و مساعدت فقرا و مؤسسات اجتماعی و علمی، و بدون واسطه ترغیب می‌کنم. و می‌خواهم همه بدانند که دستیابی به قله‌های مجد، فقط با سخاوت و بخشش میسر است. اگر شیعه می‌خواهد فقها، مجتهدین و رجال دین را مساعدت نماید، این امر بسیار زیبا و خوب است، به شرط اینکه این مساعدت کمکی شخصی برای رفع مشکلات این افراد باشد، نه اینکه از آنان واسطه‌ای بسازد، که مامور توزیع اموال بر دیگران می‌باشند، یعنی همان امری که تا به امروز آن را مشاهده می‌کنیم.

### ثالثاً: ولایت فقیه

در اینجا آنچه را که قبلاً گفته‌ام تکرار می‌کنم، و آن اینست که: من فکر نمی‌کنم که هرگز در تاریخ بشریت، غیر از ولایت فقیه، هیچ نظریه دیگری این چنین باعث خونریزی و درد و اندوه شده باشد، من احتیاجی نمی‌بینم که از شیعه بخواهم تا در مقابل این نظریه مقاومت کند. چون بحمدالله می‌بینم که این نظریه دارد به دست خودش، خود را نابود می‌سازد، چون هنگامی که یک نظریه به علت شکستش در تطبیق، با مصیبت‌های بی‌ار آمد، از درون خود را نابود می‌سازد آنگاه است که می‌توان گفت این نظریه راه نابودی و زوال را پیش گرفته است.

## غلو

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۷۷].

«بگو: ای اهل کتاب در دین خود به ناحق غلو مکنید و از پی هواهای آن قومی که خود گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند، و از راه راست دور افتادند نروید.»  
هنگامی که انسان به مرحله تکامل رسیده، و از ملائکه برتری می‌گیرد، دیگر هیچ احتیاجی به خزعبلات و اوهامی که همانند تار عنکبوت او را فرا گرفته و دست و پایش را می‌بندد و تصویر روشن او را مسخ می‌کند، ندارد.

غلو

غلو نظری

غلو عملی

### غلو نظری

موارد بسیاری از غلو وجود دارد که همواره با غلو نظری آغاز شده و به غلو عملی می‌انجامد. غلو نظری به اختصار این معنی را می‌دهد: معتقد بودن به این که یک انسان دارای کرامات بوده و قادر به انجام معجزات و امور خالق العاده و غیر عادی است که عامه مردم از انجام آن عاجزاند.

همانگونه که ایمان به تأثیر خیر و شر یک انسان در زندگی دنیا و آخرت دیگران، چه این انسان زنده باشد و چه مرده، خود مظهر بزرگی از مظاهر غلو می‌باشد.

غلو نظری که در کتاب‌های روایات و احادیث ما نقش بسته، و به ائمه و مشایخ و اولیاء، امور عجیب و خارق العاده را نسبت می‌دهد، علت اصلی غلو عملی بوده و باعث بروز اعمالی می‌شود که از عامه مردم در کنار مقابر ائمه، اولیاء و مشایخ می‌بینیم. این اعمال تنوع زیادی دارند. همانند اظهار عبودیت و تقدیم نذر به آنان و طلب حاجت مستقیم از ایشان و...

غلو در سینه بسیاری از مردم، حتی غیر مسلمانان جای گرفته، و فرقه‌های اسلامی دیگر نیز شیعه را در غلوشان نسبت به اولیاء و ائمه همراهی می‌کنند. به جز

«سلفی‌ها» که توانسته‌اند قید و بند این افکار را که عقول و قلوب مردم را به خود اسیر کرده است بگسلند.

اما شیعه در این راه گام‌های زیادی از فرقه‌های اسلامی دیگر پیشی گرفته، که این اسراف در غلو، به کتاب‌های روایاتی بر می‌گردد که هرگز پاک سازی و تهذیب نشده، و نیز فقهای شیعه در مقابل این روایات خاموش مانده‌اند. موثوق‌ترین کتاب‌های روایت شیعه در معجزات و کرامات ائمه داستان‌هایی را نقل می‌کنند که از روایات فرقه‌های اسلامی دیگر در مورد مشایخ، اولیا و شیوخ صوفیه کمتر نیست.

من نمی‌خواهم با بررسی این که این روایات مذکوره صحیح بوده و یا از بافته‌های خیال می‌باشند، وارد یک بحث و جدل بی سر و ته شوم. چون این روایات در عصری حکایت شده‌اند که اذهان عامه مردم بدون شنیدن داستان‌های هیجان‌انگیز از زندگانی بزرگان‌شان سیراب نمی‌شد. اما نکته اساسی که می‌خواهم بر آن تاکید کنم این است که ما به عنوان امت اسلام عقیده داریم که داده‌های عقلانی بهترین دستاویزی است که می‌توانیم به آن متمسک شده، و این داده‌های عقلی ما را از رفتن به دنبال سراب مستغنی می‌سازد. و بخصوص که ما شیعیان مذهب عقلی را از شروط استنباط احکام فقهی می‌دانیم. در روایتی از امام صادق که «کلینی» آن را در کتاب «اصول کافی» به صورت متواتر ذکر می‌کند آمده است:

«اولین چیزی که خداوند خلق کرد عقل بود. پس به او گفت بیا، پس آمد سپس به او گفت برو، پس رفت، و خداوند گفت: قسم به عزت و جلالم مردمان را به تو عقاب نموده، و به تو پاداش می‌دهم».

و از اینجاست که شیعه این قاعده عقلی را گرفته است که می‌گوید:

«هر آنچه که عقل به آن حکم دهد، شرع نیز به آن حکم می‌دهد».

یعنی حکم شرع بر اساس مستقلاتی عقلی است که عقل راهی جز قبول و یا رد آن ندارد. پس بگذارید بپرسم: عقل یا خزعلاتی که راویان حدیث، از معجزات و کرامات به ائمه نسبت می‌دهند چه ارتباطی دارد؟ و جایگاه عقل در این غلوی بی اندازه که از ذکر خداوند و توجه به سوی او باز می‌دارد کجاست؟ و چرا ما شیعیان ائمه خود را از جایگاه رفیعی که شایسته آنان است بدور می‌رانیم؟ این جایگاه رفیع همان رسیدن به مرتبه انسانی کامل است، که خود از بزرگترین معجزات به شمار می‌رود همانگونه که در حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است.

به راستی خداوند انسان را خلق نمود، و در او عقل و شهوت را جای داد، ملائکه را خلق نمود، و در آنان عقل را جایگزین کرد، بهایم را خلق کرد و در آنان شهوت را قرار داد، پس هر کسی عقلش بر شهوتش پیشی گیرد، از ملائکه بالاتر است، و هر آنکه شهوتش بر عقلش به چربد، از بهایم پست تر می‌باشد». (این حدیث در مصادر اهل سنت موجود نمی‌باشد و مولف آن را از کتب شیعه نقل کرده است که صحت و سقم آن به عهده ایشان است)

به خدا سوگند که این منزلت بزرگ انسانی که خداوند به ائمه و بندگان صالحش ارزانی داشته است، تا از رتبه ملائکه برتری گیرند، آنان را از خزعبلاتی که به آنان نسبت می‌دهند بی‌نیاز می‌سازد از این‌ها گذشته غلو در بعضی از احیان از مرحله مدح فراتر رفته، و تبدیل به عیب و نقص می‌گردد. برای مثال: عصمتی که به ائمه ما نسبت می‌دهند، همان طور که در فصول گذشته گفتیم، برای این بود که روایات دروغینی را که با عقل و منطق منافات داشته و به امام نسبت داده می‌شوند، تثبیت نموده و درهای نقاش و پرسش را در مورد محتوای آن، بر عقلا و تیز هوشان ببندند. در نتیجه مردم به علت اینکه این روایات از معصومین صادر شده‌اند که از گناه و اشتباه و خطا مصون می‌باشد مجبور به قبول آن گردند.

اما عصمت در حقیقت نه تنها در حق امام مدحی به شمار نمی‌رود، بلکه از شان و منزلت او نیز می‌کاهد. چون هرگاه بخواهیم عصمت را در معنای شیعی آن تفسیر کنیم، این معنی را می‌دهد که: ائمه از روز ولادت تا هنگام مرگ به اراده خداوند دچار هیچ‌گونه معصیت و گناهی نشدند، یعنی امام در برتری دادن خیر بر شر، از خود هیچ اراده‌ای نداشته است. و من نمی‌دانم هنگامی که یک انسان نتواند به دلیل اراده خارج از ذاتش دست به عمل شری بزند، برای او نزد خداوند چه فضیلتی به شمار وی رود؟ آری اگر عصمت به معنای این باشد که ائمه با وجود داشتن قدرت بر انجام عمل شر، و به علت علو نفس و ملکه موجود در اخلاشان، و حاجز و پرده‌ای که آنان را از گناه باز می‌دارد به معصیت نزدیک نمی‌شده‌اند، آنگاه است که کلامی معقول گفته‌ایم، که با عقل و منطق سازگار است. و در اینصورت نمی‌توان این حالت نفسانی را به اشخاص معدودی اختصاص داد و گفت که این حالت نفسانی فقط مخصوص ائمه شیعه می‌باشد. بلکه این حالت، صفتی است از که هر انسانی می‌تواند در صورت التزام به حدود و قوانین خداوند و اطاعت از اوامر او و دوری از نواهی وی، به آن متصف گردد.

و دلیل ما بر این گفتار نیز کتاب خداوند است که در مورد عنایت پروردگاری تصویری بسیار زیبا و بلیغ در سوره یوسف به نمایش می‌گذارد:

﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۲۴﴾﴾

[یوسف: ۲۳-۲۴].

(معنی): «بانوی خانه که در آن بود با او بنای مراوده گذاشت و درها را بست و گفت پیش آی گفت به خدا پناه می‌برم او پروردگار من است، خدا مرا مقامی منزه و و نیکو عطا کرده، به راستی که خداوند ستمکاران را رستگار نسازد. و آن زن به یوسف اهتمام کرد و یوسف را هم آن زن بود اگر نشانه پروردگار خود را ندیده بود. و این چنین کردیم تا بدی فحشا را از او درو سازیم هر آینه او از بندگان مخلص ماست».

و علم «لدنی» از این نوع -یعنی علمی که بدون جهد و کوشش، و فقط با الهام برای انسان کسب می‌شود- نیز برای انسان فضیلتی به شمار نمی‌رود. و جالب‌تر اینکه بعضی از علمای ما، از این فراتر گام برداشته و گفته‌اند که امام به همه چیز علم داشته، و همه علوم و فنون را می‌داند. باز هم نمی‌دانم که این چه فضیلتی برای امام است که مهندس، مکانیک و یا عالم به لغت ژاپنی باشد. فضیلتی که می‌توان به امام نسبت داد این است که او یک فقیه با تقوا، و در شئون دین، یک عالم ربانی است. و این چنین است که امام ارزش و منزلت می‌یابد. از این گذشته، وقتی که قرآن در مورد رسول خدا ﷺ روشنی بخش عالم است این چنین می‌گوید:

﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۵﴾﴾ [الإسراء: ۸۵].

معنی: «بگو روح به امر پروردگار من است و از آن علم کمی دارید».

و نیز با این گفتار علم غیب را از او نفی می‌کند:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ﴿۱۸۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

معنی: «بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا برای من خواسته است و اگر از غیب خبر داشتم بر خیر می‌افزودم».

پس چگونه نفس‌هایمان به ما اجازه می‌دهد که به ائمه خود صفاتی را نسبت دهیم



که از صفات رسول الله ﷺ برتر است؟ اما معجزات و کراماتی که از انبیاء سر می‌زده و قرآن به آنان اشاره می‌کند، در عهدی واقع می‌شده‌اند که انسان با رسالت‌های آسمانی به تحدی و رقابت می‌پرداختند، و بشریت قدرت درک مفاهیم عقلی و فضایل بالا را به لغت منطق و استدلال نداشته است. و در نتیجه جهت کشانیدن انسان به جاده ایمان، خداوند به انبیای خود نعمت معجزه را ارزانی داشته تا بر مردم حجت و دلیل را تمام کند. همانگونه که رسوا خدا ﷺ را با معجزه‌ای جاوید به نام قرآن فرستاد تا برای ابدیت پایدار بماند.

و طریق رسالت، به محمد ﷺ پایان یافت و معجزه نیز ختم شد و با او بود که دین کامل شده و نعمت خداوند بر مردمان نیز تمام گردید که خداوند در این مورد به صراحت می‌گوید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

معنی: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما برگزیدم».

هنگامی که از غلو نظری در نزد شیعه سخن می‌گوییم، از فرقه‌های اسلامی دیگر نیز می‌خواهیم تا از غلو حاکم در قلوب فرزندان‌شان و لابلای کتاب‌هایشان سخن گفته و راهنمای مسلمانان باشند.

بسیار جای تاسف است که می‌بینیم غلو نظری همانند غلو علمی از طریق فقهای مذهب و مجتهدین به اعماق قلوب مردم راه یافته است. پس مسئولیت اول و آخر این عمل بر گردن همین فقها و مجتهدین است که عوام را به این راه پر پیچ و خم کشانیده‌اند. کتاب‌های شیعه که ساخته و پرداخته دست فقهای مذهب می‌باشد امور غلو آمیزی را به ائمه نسبت می‌دهند. این روایات در کتاب‌های موثق و مصادر شیعه، همانند (اصول کافی)، (وافی)، (استبصار)، (من لا یحضره الفقیه) و (وسایل الشیعه) و... وارد شده‌اند که بسیاری از آنان شامل غلو در حق ائمه شیعه بوده و به صورت غیر مستقیم از شان و منزلت آنان می‌کاهند. و با اینکه ما بعضی از علما و مراجع خود را بعلت موضع‌گیری منصفانه و معتدل خود در قبال غلو نظری و علمی از این قاعده مستثنی می‌دانیم، اما اکثریت آنان پای در راه غلو گذارده و از «الف» تا «یای» آن را در نور دیده‌اند، مهمترین موضوعات غلو از این قرارند:

۱- عصمت ۲- علم لدنی ۳- الهام (منظور غلو بی اندازه تا حد وحی) ۴- معجزه ۵- آگاه بودن به غیب ۶- کرامات (منظور کرامات دوروغین و با غلو شدید تا حد معجزه که مخصوص انبیا است) ۷- بوسیدن ضریح ائمه و شیوخ، و طلب حاجت از آنان.

می‌خواهم به صراحت و وضوح کامل بگویم که، من از شیعه می‌خواهم تا کتاب‌های خود را غربال نموده، و آنان را به جای زیبا نشان دادن اینگونه مسائل از روایات خلاف عقل پاک سازد.

### غلو عملی

غلو عملی در طلب حاجات دنیوی و اخروی و کمک خواستن مستقیم از ائمه متجسد می‌شود. همانگونه که بوسیدن ضریح ائمه و اولیا در مرقد آنان امری بسیار شایع است.

من حقیقتاً از مناقشه و مناظره با فقهایمان حول بوسیدن ضریح ائمه و طلب حاجات از ایشان، و خواندن زیارت نامه به جای قرآن کریم در کنار قبرهایشان، خسته شده‌ام. و از آنان جوابی به جز سخنانی که بارها گفته شده و بارها آن را شنیده‌ایم نشنیدم - آنان می‌خواستند تا بوسیدن ضریح را، با بوسیدن «حجر الاسود» توسط رسول خداوند ﷺ مقایسه نموده و این عذر را مستمسک قرار دهند. در حالی که عمل حضرت رسول ﷺ عبارت است از سنتی که در موقعی خاص انجام می‌شود. حتی خلیفه عمر بن خطاب رضی الله عنه در کنار حجر ایستاده و به آن گفت:

تو سنگی هستی که هیچ ضرر و نفعی نداری، و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده بودم که تو را می‌بوسید، هرگز تو را نمی‌بوسیدم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز به کسی اجازه نمی‌داد که دست ایشان را ببوید، بلکه با زائران خود دست می‌دادند، همانگونه که هرگز نشنیده و نخوانده‌ام که امام علی رضی الله عنه به کسی اجازه دهد که دست و یا ردایش را ببوسد و امام صادق را می‌بینیم که هنگامی که مردی می‌خواهد عصای ایشان را به این بهانه که عصای رسول خداست ببوسد، خشمگین شده و به او می‌گوید:

وای بر تو، (در حالی که به دست خود اشاره می‌کند) این گوشت و خون رسول خدا است، پس چرا چیزی را می‌بوسی که نه به تو نفعی می‌رساند، و نه ضرری».

بسیار جای شگفتی است که علمای ما در استدلال خود، بوسیدن ضریح ائمه را به بوسیدن حجر الاسود توسط رسول خدا ﷺ قیاس می‌کنند. حال آنکه آنان کلا با عمل «قیاس» در استنباط احکام شرعی مخالف بوده و همانگونه که می‌دانیم، «دلیل عقلی» را جایگزین آن کرده‌اند. اما هر گاه مصلحتی در میان باشد، آن را دست آویز قرار می‌دهند.

من مقابر بسیار از اولیا را در کشورهای اسلامی زیارت کرده‌ام، و همان چیزهایی را دیدم که در کنار مراقد ائمه خودمان مشاهده می‌کنیم. در بسیاری از کشورهای عالم به کلیساهای مسیحیان وارد شدم و دیدم که مردم به همان صوت از تمثال مسیح و پاهای عذراء تبرک می‌جویند، و خداوند را به کناری گذارده و از آنان در حوائج دنیا و آخرت طلب حاجت می‌کنند.

وارد معابد بودائیان، شنتو، هندویان، و سیک‌ها شدم. و همان چیزی را دیدم که از مسلمانان مسیحیان در تقدیم قربانی، و طلب حاجت از مجسمه‌ها و تماثیل و رکوع و خشوع و خضوع در مقابل آنان دیده بودم.

و سرانجام دیدم که بشریت در دریائی از سراب‌ها و اوهام دست و پا می‌زند. و به راستی آن دسته از علمای مسلمین همانند «ابن حزم اندلسی» و کسانی که راه او را پیموده‌اند، در نظرم بزرگ جلوه می‌کنند هنگامی که می‌بینم، خداوند آنان را با اعطای عقولی جبار، که از آن به عنوان منار هدایت برای خود و دیگران سود جسته‌اند، چگونه قرین نعمت خود نموده است. آنان قرن‌ها از عصر خود سبقت گرفته و همانند سدی استوار در مقابل این اعمال ناروا پایداری کردند. بیایید با هم این آیات بینات را بخوانیم، تا ببینیم قرآن کریم چگونه به صراحت و وضوح به معالجه این دردها پرداخته است:

۱- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

﴿[الأعراف: ۱۸۸].﴾

معنی: بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا برای من خواسته است و اگر از غیب خبر داشتم بر عمل خیر می‌افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی‌دیدم. من نیستم مگر رسولی بیم دهنده و بشارت دهنده برای گروهی که ایمان دارند.

۲- ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ﴾  
[هود: ۳۱].

معنی: من به شما نمی‌گویم که خزائن خداوند نزد من است و نه مدعی‌ام که از علم غیب آگاهم و نه ادعای این دارم که ملائکه هستم.

۳- ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

معنی: بگو که در همه آسمان‌ها و زمین به جز خداوند کسی از علم غیب آگاه نیست.

۴- ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶].  
معنی: (و اگر بندگان من درباره من از تو سوال کنند، بدانند که من به آن‌ها نزدیک خواهم بود، و هر که مرا بخواند، دعای او را اجابت می‌کنم).

۵- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَحَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلٍ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶].

معنی: و ما انسان را خلق کرده‌ایم و از وساوس و اندیشه‌های نفس او، کاملا آگاهیم و ما از رگ گردن او به او نزدیک‌تریم.

## تصحیح

و بار دیگر به مسئله بزرگ تصحیح باز می‌گردیم که همان غربال و پاکسازی کتاب‌ها از روایات و اخبار دروغین و غیر صحیح موجود در آنان می‌باشد ما نام چند کتاب از کتب معتبر شیعه را که در عهد اول جدال میان شیعه و تشیع نوشته شده‌اند در سطور گذشته ذکر نمودیم. و جدیر به ذکر است که بگوییم، کتب‌هایی نیز که در عهد دوم این جدال یعنی در عهد حکومت صفویان تالیف شده‌اند، تا حد زیادی از کتب عهد اول شگفت آور ترند. چون بسیاری از این کتاب‌ها در لابلای صفحات خود امور و اقوال عجیب و غریبی را در خود جای می‌دهند که هیچ عاشق اهل بیت و عاقلی به وجود آن‌ها راضی نمی‌شود. خوب است برای نمونه از «موسوعه بحار الانوار» که «محمد باقر مجلسی» آن را در مجلدات ضخیمی که بالغ بر بیست جلد می‌باشد و به لغت عربی به تالیف رسانیده است نام ببریم این موسوعه به راستی که در حین نافع بودن، بسیار نیز پر ضرر می‌باشد. چون همانگونه که یادگاری بسیار پر منفعت و غنیمت علمی است، به همان صورت نیز حاوی اقوال پر ضرر و بیهوده و رکیک است که به شیعه ضرر رسانیده و از هم پاشیدن وحدت اسلامی را دامن می‌زند. و با اینکه مولف در مقدمه کتاب خود

اعتراف می‌کند که کتاب موسوم به بحار الانوار همانند دریا، صدف و خزف را همراه با هم در بر دارد، اما با تاسف زیاد باید گفت که خزف و امور پر ضرر موجود در آن بیشتر از هر اثر دیگری که در تاریخ شیعه نوشته شده است باعث متضرر شدن شیعه و وحدت اسلامی گردیده است.

مولف قسمت بسیار بزرگی از کتاب خود را به معجزات ائمه شیعه اختصاص داده که آکنده از افکار غلو آمیز و داستان‌های معجزات و کرامات اولیاء شیعه می‌باشد به راستی که این حکایات فقط به درد آرام سازی کودکان می‌خورد.

و جانب مخرب دیگر این موسوعه بر طعن و جرح خلفای راشدین علیهم‌السلام متمرکز شده که در برخی از اوقات صورت بسیار عنیفی به خود می‌گیرد. و این همان مسئله‌ای است که تاجران پر کینه طائفیت از آن جهت برپایی جنگ و جدال میان شیعه و سنت سود می‌جویند. کتاب‌هایی که بر ضد شیعه نوشته می‌شوند، حتی تا به امروز نوک پیکان حمله خود را بر کتاب مجلسی متمرکز می‌سازند. مجلسی کتاب‌هایی نیز به زبان فارسی دارد که از لحاظ اینگونه محتوا کمتر از موسوعه عربی‌اش نیست بدون شک دوران مجلسی و تایید نظام حاکم از مذهب شیعه و علمای مذهب از مهمترین عوامل تالیف موسوعه‌ای همچون «بحار الانوار» می‌باشد، کتابی که اختلافات جاوید و ابدی میان شیعیان ایران، و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانانی که تحت لوای «امیرالمومنین» یا امپراطوری می‌زیستند را دامن می‌زند. «مجلسی» که در سال ۱۰۳۷ هجری به دنیا آمده و به سال ۱۱۱۱ هجری وفات یافت، معاصر با شاه سلیمان و سلطان حسین، از پادشاهان صفوی بود و در زمان این دو پادشاه به رتبه شیخ الاسلام دست یافت، و شئون دین مملکت ایران به دستور این پادشاه که در پر شکوه‌ترین سال‌های حکومت اسلامی در ایران پرداختند، به وی واگذار شد.

در حدود ۳۰ سال پیش که موسسه انتشارات ایران خواست که چاپ موسوعه بحار را در صد جلد تجدید کند، «امام طباطبایی بروجردی» که در آن روز رهبر بزرگ شیعیان بود امر به تهذیب و پاکسازی کتاب داد، تا از روایات و قصصی که در آنان خلفای راشدین مورد سب و ناسزاگویی قرار می‌گرفتند پاک گردد اما ناشر این کتاب از بزرگترین تجار طائفی به شمار می‌رفت به همکاری جهات مشبوهی به در نظر گرفتن تسلسل وارد در موسوعه، دست به چاپ این مجلات بزرگ زد، که از روایات مضر و زیان آور پاک شده بود. و در نتیجه پس از وفات امام بروجردی، همان مجلدات مضر و زیان

آور دوباره به چاپ رسید، و به کتابخانه‌های اسلامی عرضه گشت، تا هیزم تازه‌ای برای برپا داشتن آتش کینه و خشم میان مسلمانان باشد. اخیرا نیز به من خبر دادند که این موسوعه به کمک جهتی که با دو ابر استعماری ارتباط عمیق دارد دوباره در لبنان به چاپ رسیده است.

در زمره گفتارمان از پاک سازی کتب روایات شیعه این امر را نیز باید به صراحت ذکر کنم که، بعضی از فقهای ما دست به دفاع از صحت اینگونه روایات زده، و علم «درایت» یا «رجال» را بهانه صحت صدور این روایات از ائمه شیعه نموده و صدور بعضی معجزات و کرامات را از آنان به اثبات می‌رسانند.

می‌خواهم بدانم کدامیک از این دو موضوع قابل قبول‌تر است: علم درایت و رجال، یا کتاب خداوند و سنت رسولش؟ یا پس از آن عقل و منطق و برهان؟ و رسول خدا ﷺ می‌گوید:

«هر آنچه را که با کتاب خدا موافقت کرد، آن را بگیرد، و هر چیزی که با آن تعارض نمود، آن را دور بریزد».

و قبل از اینکه این فصل را به پایان برسانم می‌خواهم به موضوعی اشاره کنم که در این راستا اهمیت زیادی دارد. بسیاری از فقها و دست اندر کاران شئون شیعه، در عدم موافقت با پاک‌سازی کتب شیعه از روایاتی که وحدت اسلامی را متلاشی می‌کند اینگونه دلیل آورده‌اند که: کتاب‌های اهل سنت نیز پر از موضوعاتی است که باعث تجریح شیعیان گشته، و به آنان تهمت زندقه، کفر و خروج از اسلام می‌زنند.

ما فقهای شیعه را به صراحت مخاطب قرار داده و به آنان گفتیم که کتاب‌های شما، به زشتی، خلفای راشدین، زنان حضرت رسول ﷺ و اصحابش را که در قلوب مسلمانان جایگاه خاصی دارد، مورد شتم و طعن قرار داده‌اند. اما اهل سنت هرگز در مورد ائمه شیعه اینگونه سخنانی نگفتند. بلکه آنان را تکریم نموده، و فضائل آنان را بر شمرده‌اند. اما هنگامی که علمای اهل سنت می‌خواهند از عزیزترین مردمی که با رسول خدا ﷺ در رابطه بوده‌اند، دفاع کنند، و می‌بینند کتب شیعه بدان گونه به آنان حمله‌ور می‌شوند، پس بسیار طبیعی است که نوک پیکان حملات خود را متوجه کسانی بکنند که اینگونه روایات را در کتاب‌های خود جای داده‌اند. و از اینجا می‌توان گفت که طعن و شتم کتب شیعه نسبت به خلفای راشدین، بسیار سنگین‌تر از کلامی است که اهل سنت در مورد شیعه بیان می‌دارد. و ما چون می‌خواهیم این اختلافات را

به صورتی ابدی پایان داده و راه حل‌هایی تصحیحی جهت تضمین آن ارائه دهیم لذا مسایل را باید با صراحت تمام بیان کنیم. چون در جایی ایستاده‌ایم که در مقابل خداوند، تاریخ و مسلمانان مسئول می‌باشیم.

پس به همین دلیل باید گفت در بعضی از کتاب‌ها در حق ائمه شیعه طعن و جرح به کار گرفته شده است و منظور ما از ائمه شیعه ائمه آل بیت می‌باشد و توصیف آنان به ائمه شیعه، توصیفی مجازی است که اصطلاحاً به کار گرفته می‌شود و الا ائمه آل بیت همچون حسن، حسین، زین العابدین و دیگران ائمه اهل سنت نیز به شمار می‌روند. و هر کس که آنان را مورد طعن و شتم قرار دهد طبیعتاً با موازین اهل سنت نیز به مخالفت بر خواسته است. روشن‌تر بگوییم، منظور من از آن کاتبان نویسندگان فرقه «خوارج» نمی‌باشد، چون موضع آنان در قبال امام علی بسیار واضح و روشن است و با این که من اعتراف می‌کنم که کتاب‌هایی این چنین بسیار نادر و کمیاب است اما باید بگویم، تاجران طائفی و کسانی که هرگز نمی‌خواهند وحدت اسلامی متشکل شود همواره از این کتاب‌ها بهانه‌ای می‌سازند تا با استناد به آن به شکاف و تفرقه دامن بزنند.

من مخلصانه دست به درگاه خدا دراز می‌کنم تا مصلحات امت محمد صلی الله علیه و آله به پاکسازی و غربال اینگونه کتاب‌ها موفق گرداند.





## زیارت مراقد ائمه

من تاکنون از فقهایمان جواب قابل قبولی در مورد برتری دادن کلام مخلوق بر کلام خالق نشنیده‌ام.

### زیارت مراقد ائمه

در مبحث غلو، وجه اشتراک میان شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی را که در زیارت مراقد ائمه و قبور اولیاء خلاصه می‌شود بیان کردیم، و «سلفیون» را از آنان جدا دانستیم، و در این فصل به مورد اختلاف میان آنان می‌پردازیم. همان اختلافی که شیعه در زیارت قبور ائمه خود در آن منفرد می‌باشد. شیعه رسم راه زیارت ائمه را که باید برای رضای خدا انجام پذیرد، به زیارتی سیاسی، تبلیغی، آموزشی و مذهبی تغییر داد.

امروزه و در زمان نوشتن این کتاب می‌دانم که ده‌ها هزار شیعه مراقد ائمه را در ایران، عراق و مدینه منوره، در طول شب و روز زیارت می‌کنند. اما فکر نمی‌کنم که میان این همه شیعیان یک نفر پیدا شود که در زمان ورود به عتیات و وقوف در کنار قبر ائمه سوره فاتحه یا سوره دیگری از قرآن را بخواند.

شیعه را در طول قرون متمادی بر این عادت شده است که در کنار قبور ائمه خود، عباراتی طولانی به نام «زیارت نامه» را بخواند، که در طی صفحات خود مدح و ثنای ائمه و سرزنش دشمنان آنان، و همچنین مقدار قلیلی دعا را جای می‌دهد. کمتر خانه‌ای از خانه‌های شیعیان را می‌توان پیدا کرد که در آن کتاب (مفاتیح الجنان) یافت نشود این کتاب حاوی صدها زیارت نامه جهت زیارت ائمه و فرزندان آنان می‌باشد، که همگی آنان با تفاوتی اندک و به یک شیوه نوشته شده‌اند.

بیاید با هم به (جامعة الکبیرة) که از مهمترین، پریشان‌ترین، و طولانی‌ترین زیارت نامه‌های شیعه بوده و در سر مرقد همه ائمه خوانده می‌شود نظری بیافکنیم. در کتاب (فقیه) از مولف آن «صدوق» روایت می‌شود که امام دهم یعنی «علی ابن محمد الجواد» یکی از خاصان خود به نام «موسی ابن عبدالله النخعی» بر این زیارت نامه آگاه نموده است:

«سلام بر شما ای اهل بیت پیامبر و قرارگاه رسالت و محل اختلاف ملائکه، و محل نزول وحی... و امانت داران خداوند رحمن و سلاله پیامبران، و برگزیده مرسلین، و اختیار شدگان پروردگار جهانیان... شهادت می‌دهم که شما ائمه معصوم و اکرام شده و نزدیکان به پروردگار، و متقیان صادق، و ارشاد شده و هدایت شده از سوی پروردگارید. دشمن شما از دین برگشته است، و ملازم شما به بهشت می‌رسد، و معترض به شما نابود خواهد شد. و حق با شما، و در شما، و از شما و به سوی شما است. و شما اهل و معدن حقیق، میراث نبوت نزد شماست. و آیات خلق به سوی شما، و محاسبه آنان با شما است. فصاحت و اراده با شما است... کسی که شما را یاری دهد. خداوند را یاری نموده است و آنکه شما را دوست داشته باشد، خداوند را دوست دارد. و کسی که بغض شما را در دل گیرد، خداوند را خشمگین ساخته است. و خداوند و شما را به شهادت می‌گیرم که من یار شما و اولیاء شمایم. و دشمنی و عداوت دشمنان شما را در دل دارم، صلح بر کسی که با شما مسالمت جوید، و جنگ بر کسی که با شما جنگید. راه رضوان و بهشت فقط از طریق شما می‌گذرد، و کسی که از ولایت شما سرپیچی کرد، خداوند را خشمگین نموده است»<sup>۱</sup>.

این زیارت نامه به همین منوال ادامه یافته و با دعایی کوتاه خاتمه می‌پذیرد. زیارت نامه‌ای که مقطع کوتاهی از آن را ذکر نمودیم، از جمله معتدلترین زیارت نامه‌ها می‌باشد. حال آنکه زیارت نامه‌های دیگری وجود دارند که متنی شدید و عنیف داشته و بعضی از آنان شتم و طعن خلفای راشدین را در خود جای می‌دهند. اما روش، شیوه و نمط عمومی این زیارت نامه‌ها، سرزنش ظالمان آل محمد و اعتراف به فضل علی و فرزندان او می‌باشد، که حق امامت را مخصوص آنان می‌داند. زیارت نامه‌های زیادی نیز وجود دارند که مخصوص امام حسین می‌باشند، و در آن امویان سرزنش شده و حتی با سب و شتم صریح در حق بسیاری از آنان، قتل حسین را نکوهش می‌کنند. بدون شک کشته شدن امام حسین در واقعه کربلا و سب امام علی بر منبرها آغازگر آن معاویه ابن ابی سفیان بود، و تا خلافت «عمر ابن عبدالعزیز» یعنی سال ۹۹ هجری ادامه داشت، خود از مهمترین دلایل این واکنش شدید از سوی شیعه بود، که به ناسزاگویی، سب و شتم، صفتی دینی و قانونی می‌داد و آن را وارد زیارت نامه‌ها

<sup>۱</sup> مفاتیح الجنان. قمی ص ۱۰۰۸.

می‌کرد هم اکنون نیز همین زیارت نامه‌ها است که بر قبور ائمه و فرزندانشان خوانده می‌شوند. اگر این زیارتنامه‌ها را که در کتاب‌هایی همچون (مزار البحار)، (مفتاح الجنان)، (ضیاء الصالحین) و (مفتاح الجنان) وارد شده‌اند بخوبی بررسی کنیم، به روشنی تمام درخواهیم یافت که اسامی خلفای راشدین صراحتاً و یا به صورت تلمیح، بعد از عصر نوشته شدن این کتاب‌ها در آن‌ها وارد شده است و به همین خاطر است که به جز اندکی از این کتاب‌ها از نام خلفای راشدین ذکری نمی‌بینیم، اگر کسی در مورد اسباب پشت پرده به وجود آمدن این زیارتنامه‌ها و شیوع قرائت در کنار قبور ائمه، و همچنین صرفنظر، از قرائت کلام خدا، یعنی قرآن که بر کلام مخلوق برتری کامل دارد بدقت فکر کند، به وضوح تمام درخواهد یافت که هدف اساسی از این مطلب بالاترین آگاهی مذهبی، و تمرکز حول مهمترین اصول آن یعنی برتری داشتن امامت آل علی بر خلافت دیگران است. این مسئله نیز جدیر به ذکر است که زیارت قبر امام حسین، پس از چهل روز از کشته شدنش آغاز گردید و اولین قافله اهل بیت و برخی از صاحب ایشان را شامل می‌شد، و این چنین بود که در طول سال‌های متمادی این زیارت‌ها ادامه یافت.

هنگامی که با اسباب تشکیل شدن این اجتماعات، که در ضمن آن مردم در کنار قبر امام حسین و به نام زیارت مرقد وی گرد هم می‌آمدند بازگردیم، خواهیم دانست که هدف اصلی این زیارت‌ها، گردهمایی شیعیان زائری بود که از اماکن دور جهت کسب ثواب و نشر مذهب شیعه و همچنین سرزنش خلافتی که در امویان، و پس از آن در عباسیان متجسد گشته بود، به آنجا راهی می‌شدند. و همزمان با این مسائل، این زیارت‌ها تظاهراتی شیعی بود که توحید صفوف و نشر اهداف مذهب شیعه را ضامن می‌گشت.

به همین دلیل هنگامی که در کتاب‌های روایت موجود، روایت‌هایی را می‌خوانم که به ائمه شیعه نسبت داده شده و مردم را به زیارت امام حسین ترغیب می‌کنند، هرگز احساس تعجب نمی‌کنم. در بعضی از روایت‌ها آمده است:

«پاداش هر گامی که زائر امام حسین جهت زیارتش بر می‌دارد قصری است در

بهشت)<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> لكل خطوة بخطوها الزائر في سبيل زيارة الحسين له قصر في الجنة.

و حتی آنان برای کربلاء مقامی برتر از کعبه قائل شدند، و یکی از شعرای شیعه اینچنین می‌گوید:

(معنی) «در مقایسه مقام کربلا و کعبه، معلوم می‌شود که مرتبه کربلا بالاتر است»<sup>۱</sup>.

همانگونه که روایت‌های دیگری می‌گویند:

«هر کسی که بر حسین گریه کند یا حالت گریه و زاری را به نمایش بگذارد، خداوند همه گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد»<sup>۲</sup>.

ظهور اینگونه روایات و انتساب آن به ائمه جوش و خروش زیادی به سعی در راه رسیدن به کربلا بخشید، که با در نظر گرفتن سختی مسافرت و دوری و خطرات راه در آن زمان، امری بسیار مشکل بود، به همین علت کربلا در عهد خلافت‌های اموی و عباسی شاهد تظاهرات بزرگ شیعیان بود که در ماه‌های محرم و صفر، و بخصوص در دهم محرم، یعنی مقتل حسین به وقوع می‌پیوست، که در آن اجتماع کنندگان با سکوت در کنار قبر امام جمع شده، جملگی به قرائت زیارتنامه‌ها می‌پرداختند، این امر مسئله‌ای روشن گرانه بود که محرکان آن علما و حکمای بودند که می‌خواستند با اجرای این طرح شیعه را وحدت و انسجام بخشند.

و به راستی کسانی را که این زیارت‌ها را طرح ریزی کرده‌اند باید نابعه‌هایی نام نهاد که حقیقت و کنه شیعه را در عهد خلافت اموی و عباسی بخوبی شناخته بودند. در نتیجه این زیارت‌ها و تداوم آن در موسم‌های خاص، به منزله استمرار منظم در مقاومت علیه خلافت بود. و اینچنین بود که روشنگری مذهبی از طریق این زیارت‌ها، به امری شایع و عام و شامل بدل شد که بر خلافت اراده سلطه حاکم به وقوع می‌پیوست و همه این احداث در زمانی واقع شد که در آن هیچ اثری از روزنامه‌ها و مدارس عمومی و رسانه‌های گروهی و دستگاه‌های چاپ و تشکیلات حزبی نبود و به همین علت جای تعجب نیست که بدانیم «متوکل عباسی» مردم را از زیارت امام حسین منع نموده، و دستور به تخریب قبر امام حسین می‌دهد تا از آن اثری بر جای نمانده، و مردم نتوانند گرد آن جمع شوند.

<sup>۱</sup> وفي حديث الكربلاء والكعبة لكربلاء بان علو الرتبة.

<sup>۲</sup> إن من بکی علی حسین أو تباکی غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر.

و اکنون یعنی در زمانی که همه آن مسائل به پایان رسیده است، و از امویین و عباسیین و خلافت آنان و آن اصطکاک فکری در حول مسئله خلافت و خلفاء هیچ اثری باقی نمانده است، آیا ما شیعیان باز هم می‌خواهیم راهی را پیماییم که در طول سیزده قرن پیمودیم، و در کنار قبور ائمه ایستاده و همان سخنانی را بگوییم که بدون هیچ حاصل و نتیجه‌ای در طول قرن‌های متمادی گفتیم و تکرار کردیم تا چه هنگام می‌خواهیم کلام مخلوق را بر کلام خالق برتری دهیم؟ و این خطبه‌هایی که شب و روز در کنار قبور ائمه خوانده می‌شود برای خود ائمه چه نفعی دارد؟ آیا بهتر نیست که سنت پیامبر بزرگوارمان را پیش گرفته و در کنار قبور آنان آیاتی از قرآن حکیم را تلاوت کنیم؟ آیاتی که مملو از ثواب و رحمت بوده و از خلال کلمات آن نه تنها برای زائر، بلکه برای شخص زیارت شده نیز، چه نبی باشد و چه امام، نور و هدایت می‌تراود. (قرائت قرآن نزد قبور سنت پیامبر اسلام نیست بلکه بدعتی است که بعدها به دین اضافه شده است و سنت ان است که انسان برای میت دعا کند و طلب آموزش و مغفرت کند از الله ﷻ).

### تصحیح

از آنچه گفتیم به وضوح روشن می‌گردد که این زیارت نامه‌ها که کتاب‌های زیارت آکنده از آن است، و هر شیعه‌ای در خانه‌اش کتابی از این کتاب‌ها را نگهداری می‌کند، و در هنگام ورود به مشاهده اهل بیت را می‌خواند، کتاب‌های آموزشی بوده و در زمانی وضع شده‌اند که در آن شیعه احتیاج به بالا بردن سطح فکر مذهبی داشت و من هیچ شکی ندارم که اگر امام علی برخی از فقرات وارده در این زیارتنامه‌ها را که در آن به ائمه، صفاتی مافوق طبیعی و حتی نزدیک به صفات خداوند داده شده‌اند، و شاید حتی آنان را در ملک خداوند شریک دانسته‌اند، می‌خواند، بر قاری و واضح این روایات حد جاری می‌نمود.

می‌خواهم که از شیعه سرتاسر گیتی تقاضا کنم تا در مورد زیارت قبور ائمه نفعی می‌رساند انجام می‌گیرد کمی اندیشه کنند. و بار دیگر می‌خواهم مسئولیت این اعمال را به گردن رهبریت‌های مذهبی شیعه بیاندازم که شیعه را بر آن عادت داده‌اند. چون تاکنون با مرجعی از مراجع شیعه برخوردی نداشته‌ام که وارد یکی از این مشاهده شده، و خواندن قرآن کریم (بهتر و مشروع‌تر ان است که دعا کنیم برای میت) را بر

قرائت این زیارتنامه‌ها ترجیح دهد. و نمی‌دانم چرا ما شیعیان، حتی در صورت صحت صدور این سخنان از امام، کلام خداوند را رها کرده و به کلام مخلوق پناه می‌بریم.

اگر غرض از زیارت کسب ثواب اخروی باشد، پس قرائت قرآن کریم آن را تضمین می‌کند و اگر هدف از آن اکرام امام باشد، باز هم قرائت قرآن آن را متضمن می‌گردد من یقین کامل دارم که این نظریه تصحیحی، از سوی فقها، با همان جواب تقلیدی همیشگی روبرو خواهد شد، و اینچنین پاسخ خواهند داد: این زیارتنامه‌ها از ائمه به ثبت رسیده‌اند و آنان بیشتر از ما به این مسائل آگاه بوده‌اند.

و با اینکه در اینجا من نمی‌توانم، با وجود حاجز و پرده میان مرگ و زندگی با ائمه تماس مناقشه‌ای داشته باشم، اما تصور می‌کنم اگر در زمان امام علی ابن محمد بودم و همراه با او به مشهد امام حسین وارد می‌شدم، و از او می‌شنیدم که زیارتنامه‌های «وارث» و «جامعه» را در کنار قبر زیارت می‌کند، از او می‌پرسیدم:

من: ای فرزند رسول خدا، آیا این زیارتنامه‌ها کلام خداست یا کلام مخلوق؟  
امام: کلام مخلوق.

و دوباره می‌پرسیدم: آیا کلام مخلوق برتر است یا کلام خالق؟  
امام: کلام خداوند.

و باز می‌پرسیدم: پس چرا شما کلام مخلوق را بر کلام خالق برتری داده، و قرآن کریم را نمی‌خوانید؟

و نمی‌دانم که امام در این نقطه چه جوابی به من می‌داد. این را نیز بگویم که تصور این گفتگو به معنای این نیست که من اعتقاد داشته باشم که این زیارتنامه‌ها از ائمه صادر شده‌اند، اما دورترین احتمالات را در نظر گرفتم تا راه را بر کسانی که با استفاده از نام امام دست به هرکاری می‌زنند ببندم.

و این فصل را با ذکر حدیثی که کتب صحاح از رسول خداوند ﷺ نقل کرده‌اند به پایان می‌برم.

درمیان شما دو امر بسیار سنگین را بر جای گذاشتم، کتاب خداوند، و سنتم را. و تا زمانی که آنان را دستاویز قرار دهید. هرگز پس از من گمراه نخواهید شد.<sup>۱</sup>  
و اما شیعه اینگونه روایت می‌کند:

<sup>۱</sup> (ترکت فیکم الثقلین، کتاب الله و سنتی ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا من بعدی أبداً).

(در میان شما دو امر بسیار سنگین را بر جای گذاشتم، کتاب خداوند، و عترتم را و تا زمانی که آنان را دستاویز قرار دهید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد)<sup>۱</sup>.  
پس چه زیباست که شیعه کتاب خداوند و عترت رسول خداوند را یکجا جمع نموده و به امر پیامبر گردن نهاد.

---

<sup>۱</sup> در بعضی کتب صحاح مانند ترمذی نیز ذکر شده است: (ترکت فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی أهل بیتی، ما إن تمسکتهم بها لن تضلوا من بعدی أبداً).





## نواختن و کوفتن اندام‌ها در روز عاشورا

شیعه انقلاب حسین را به بهانه عشق به حسین مشوه و زشت نمود.

### نواختن و کوفتن اندام‌ها در روز عاشورا

ضرورت حکم می‌کند که برای زنجیر زنی و شکافتن سرها توسط شمشیر و قمه در روز دهم محرم و در سوگ امام حسین فصل جداگانه‌ای را اختصاص دهیم. این اعمال زشت هنوز جزیی از مراسم بزرگداشت شهادت امام حسین بوده و در ایران، پاکستان، هند و نبطیه لبنان همه ساله جریان دارد، و همواره باعث ستیز و خونریزی میان شیعه و سنت می‌گردد. و در نقاطی از پاکستان این جنگ و ستیز همواره صدها کشته از دو گروه بر جای می‌گذارد. پس ضروری است که در این باب به صورت مستقلی بحث کنیم.

همانگونه که در فصل گذشته عنوان شد. شیعه از قرن‌ها پیش همه ساله عاشورا را بزرگ می‌دارد و گذشته از قرائت زیارت نامه‌ها، شعرا نیز کنار قبر حسین قصیده‌ها سر می‌دهند. شاعر عربی (شریف الرضی) هنگامی که این قصیده را در کنار قبر حسین خواند:

(معنی) (ای کربلا، تو هنوز هم آکنده از کرب و بلائی)<sup>۱</sup>.

و به این بیت رسید:

(معنی) (مردمان زیادی در حالی که خون ریختند و کشته شدند، بر خاک تو بر زمین افتادند)<sup>۲</sup>. آن قدر گریه کرد که بیهوش شد.

ائمه شیعه روز دهم محرم را بزرگ می‌داشتند و در خانه‌های خود نشسته و مردم جهت تعزیه به دیدار آنان می‌رفتند، و در آن روز مردم را اطعام می‌نمودند و در حضور آنان خطبه‌ها و قصاید زیادی در یادواره حسین و اهل بیت رسول ﷺ و فضایل آنان قرائت می‌شد.

---

<sup>۱</sup> کربلا، لازلت کربلا وبلا.

<sup>۲</sup> کم علی تریک لما صرعو من دم سال ومن قال جری.

و در کربلا و در کنار قبر حسین، زائران به صورت فردی و یا گروهی عبور می‌کردند و زیارت نامه‌های مشار الیه را همراه با سردان گریه و زاری و ناله به عنوان جزء مکمل بزرگداشت و زیارت قرائت می‌کردند. این عادتی است که هنوز هم در مجالس تعزیه حسینی در عالم شیعی جاری است و باید این مجالس با گریه ختم شود چون:

(هر کسی که بر حسین بگرید، یا حالت گریه و زاری را به نمایش بگذارد بهشت بر او واجب می‌گردد)<sup>۱</sup>.

همانگونه که در بسیاری از روایات منسوب به ائمه آمده است و به خدا پناه می‌بریم اگر چنین کلامی از امام صادر شود.

شیعه همواره در ماه‌های محرم و صفر در سوگ حسین لباس سیاه می‌پوشیدند، و این عادت در عهد اول جدال میان شیعه و تشیع، و هنگامی که شیعه توانست در صحنه جریان‌های سیاسی و اسلامی به صورت قدرتی که می‌خواست با خلافت حاکم به رویارویی برخاسته و مطرح گردد، توسعه زیادی یافت، و آل بویه که به عنوان حامیان خلافت عباسی بر ایران و عراق حکم راندند، در نمو این مراسم در روز عاشورا نقش بارزی را ایفا نمودند. اما در زمانی که شاه اسماعیل صفوی قدرت را به دست گرفت و تشیع را به ایران وارد کرد، و با ایجاد یک انسجام مذهبی در ایران در مقابل طمع‌ها و آرزوهای خلافت عثمانی همسایه ایران سدی بر پا نمود، این مراسم صورتی عام یافته و رفته رفته، به صورت جزیی از کیان و شخصیت شیعی در آمد. نظام صفوی دهم محرم هر سال را عزاداری می‌نمود و شاه شخصاً از سوگواران استقبال می‌کرد. مردم در مجلس او جمع شده و شاه شخصاً در این سوگواری خاص حضور می‌یافت. شاه عباس صفوی که مدت پنجاه سال بر ایران حکمرانی نمود و از بزرگترین شاهان صفوی به شمار می‌رود، در روز عاشورا به سوگ حسین لباس سیاه پوشیده و پیشانی خود را گل آلود می‌نمود، و در حالی که در پیشاپیش دسته‌های عزادار قدم بر می‌داشت، در مدح امام و نکوهش قاتلان وی سرود سر می‌داد.

اما به صورت دقیق نمی‌دانم که زنجیر زنی روز عاشورا از چه زمان ظهور کرده و در مناطق شیعه نشین همانند ایران و عراق و غیره انتشار یافت. اما این را می‌دانم که کوفتن شمشیر بر سر و پیشانی در سوگ حسین و در روز دهم محرم، در آغاز استعمار

<sup>۱</sup> من بکی أو تباکی علی الحسین وجبت علیه الجنة.

انگلیس، و از کشور هند به ایران و عراق رخنه نموده است. انگلیس‌ها از جهل و سادگی شیعه و عشق زیاد آنان به امام حسین سوء استفاده نموده و قمه و شمشیر زنی بر پیشانی را به آنان آموختند. و تا گذشته‌ای نه چندان دور، سفارت‌های بریتانیا در تهران و بغداد، هیئت‌های عزادار حسینی را که به این صورت انزجار آور و زشت در کوچه و خیابان‌ها ظاهر می‌شدند، تامین می‌نمود. و غرض از سیاست استعماری انگلیس از کمک به رشد این مراسم زشت، اعطای دلیلی معقول بر استعمارش بود که همواره با معارضة مردم بریتانیا و نشریه‌های آزاد آن کشور روبرو می‌شد.

استعمار انگلیس می‌خواست ثابت کند که مردمان مستعمره هند و کشورهای اسلامی دیگر که به این صورت وحشیانه در خیابان‌ها ظاهر می‌شوند، احتیاج به ولی و قیمی دارند که آنان را از جهل و توحش موجود برهاند. در نتیجه عکس و تصاویر دسته‌های عزادار که در روز عاشورا با زنجیر بر پشت خود نواخته، و با شمشیر و قمه بر سر خود می‌کوفتند، و خون‌های جاری شده نتیجه این جریان‌ها، در روزنامه‌های بریتانیا و اروپا به چاپ می‌رسید، و سیاستمداران استعمارگر در نتیجه این تصویرها استعمار این کشورها را به عنوان واجبی انسانی اعلام می‌کردند که می‌تواند مردم آن کشورها را از جهل و توحش رهانیده و به جاده تمدن و تقدیم رهنمون سازد.

شنیده‌ام، هنگامی که (یاسین هاشمی) نخست وزیر عراق در عهد استعمار انگلیس، برای گفتگو جهت پایان دادن استعمار به لندن رفته بود، انگلیسی‌ها به او گفتند: (ما به خاطر کمک به مردم عراق به آن جا آمده‌ایم تا آنان را از توحش و حماقت خارج ساخته و مزه سعادت را به آنان بچشانیم).

این سخن خشم یاسین هاشمی را بر می‌انگیزد و باعث می‌گردد با عصبانیت از مجلس اجتماع خارج شود. اما انگلیسی‌ها از او عذر خواهی کرده و او را به دیدن فیلمی مستند از عراق دعوت می‌کنند. این فیلم که از مواکب حسینی به راه افتاده در خیابان‌های نجف، کربلا، و کاظمین تهیه شده بود، حاوی مشاهده مهیب و نفرت آور از شمشیر کوبی و زنجیر زنی مردم عزادار بود. گویی انگلیسی‌ها می‌خواستند بگویند (آیا مردمانی روشنفکر که از تمدن بویی برده‌اند، با خود اینچنین می‌کنند؟)

در اینجا سخنی زیبا که آکنده از حکمت و افکار نورانی است، و آن را از یکی از اعلام شیعه و مشایخشان، حدود سی سال قبل شنیده‌ام را ذکر می‌کنم. آن شیخ با وقار که سال‌های زیادی از عمرش گذشته بود، در کنار من ایستاده بود روز، روز

عاشورا بود، زمان، ساعت دوازده ظهر، مکان، روضه امام حسین در کربلا، در همین حال دسته‌ای از عزاداران حسینی که با شمشیر بر سر خود می‌کوفتند و گریبان می‌شکافتند وارد روضه شدند. تعداد آنان بسیار زیاد و خون از سر و بدن آن‌ها جاری بود. از دیدن آن منظره لرزه بر اندام ناظر می‌نشست در پشت این موکب موکبی دیگر در حرکت بود که اعضای آن با زنجیر بر پشت خود می‌نواختند، آن را خون آلوده کرده بودند، در این وقت بود که شیخ پیر و عالم آزاده از من پرسید: (این مردم را چه شده است، چرا اینگونه خود را درد و زجر می‌دهند؟)

گفتم: (مثل اینکه نشنیدی چه می‌گویند، آنان می‌گویند (واحسیناه) یعنی از کشته شدن حسین غمگینند).

او دوباره از من پرسید: (آیا حسین هم اکنون در ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ [القمر: ۵۵]. نیست؟)

گفتم: بلی.

باز پرسید: (آیا حسین در این لحظه در بهشت نیست، که خداوند در مورد آن می‌فرماید: عرضش همانند عرض آسمان‌ها و زمین است، و برای افراد باتقوا آماده شده است؟)

گفتم: بلی.

او پرسید: (آیا در بهشت حور عین که همانند مروارید مکنون است وجود ندارد؟)

گفتم: چرا.

و در اینجا شیخ آهی کشید و با لهجه‌ای که آکنده از غم و درد بود گفت: (وای بر آنان از این جهل احمقانه. چرا بخاطر امامی که هم اکنون در بهشت و نعیم است و ﴿وَلَدَانُ مُخَلَّدُونَ﴾ [الواقعة: ۱۷]. همراه با ﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ﴾ [الواقعة: ۱۸]. بر او می‌گذرند، با بلاها را بر خود در می‌آورند؟)

در سال ۱۳۵۲ هجری و هنگامی که یکی از بزرگترین علمای شیعه در سوریه یعنی (محسن الأمين العاملی) اینگونه اعمال را با جرات بی نظیری تحریم نموده، و رای سلیم خود را باز گفت و از شیعه خواست تا از این حرکات دست بر دارند، با معارضه‌ای شدید از سوی علماء و رجال دین روبرو گشت. و نزدیک بود که حرکت اصلاحی با نابودی و شکست روبرو شود. و اگر پدر بزرگم (سید ابوالحسن) به عنوان رهبر بزرگ

طایفه شیعه، موضع عالمی امین را بخود نگرفته، و از فتوای او پشتیبانی نمی‌کرد این حرکت اصلاحی از بین رفته بود.

موضوع پدر بزرگم در قبال این حرکت، ابعاد وسیعی به حرکت اصلاحی محسن‌الأمین داد، و با اینکه بسیاری از فقها و مجتهدین در مخالفت با او جبهه‌گیری کردند، اما سید ابوالحسن بالاخره بخاطر مقام رفیع و پایداری‌اش، در آخر راه به پیروزی رسید. و مردم رفته رفته، فتوای این رهبر بزرگ را لیبیک گفته، و اینگونه اعمال اندک اندک از صحنه انظار جهان تشیع پنهان گشت. اما به صورت کامل ریشه کن نگشته و مظاهر ضعیفی از آن باقی ماند و در زمانی که پدر بزرگم وفات یافت: یعنی در سال ۱۳۶۵ هجری، برخی از رهبران جدید شیعه باز مردم را به انجام اینگونه اعمال تشویق نمودند، و دیری نپایید که این اعمال رو به رشد نهاده، اما هرگز به وسعت قبل از سال ۱۳۵۲ هجری نرسید.

و پس از اینکه در ایران جمهوری اسلامی اعلام شد، و ولایت فقیه قدرت را در دست گرفت، به عنوان جزئی از سیاست مذهبی‌اش دستور به احیاء آن اعمال داده و جمهوری اسلامی نو پا در همه جای زمین جهت احیای این بدعت، که توسط سیاست استعماری انگلیس در دوپست سال قبل وارد عالم شیعی شده بود، به تبلیغ و بذل مال پرداخت.

در زمان کتابت این سطور، شهرهای ایران، پاکستان، هند و لبنان، در دهم محرم هر سال شاهد عبور مواکبی است که به همان صورت عنوان شده، از خیابان‌ها می‌گذرند و قبل از اینکه خورشید آن روز غروب کند، شرق و غرب از این توحش و جنون بی اندازه، تصاویری را به نمایش می‌گذارند، تا به دشمنان اسلام و ناظران به امور مسلمین قدرت و دلیلی بر ضد اسلام پیشکش کنند.

### تصحیح

بر طبقه آگاه و روشنفکری شیعه واجب است که تمامی هم و کوشش خود را بر منع جاهلان از دست زدن به چنین اعمالی، که تصویر انقلاب حسین را مشوه نموده است بگذارد. و بر واعظان و مبلغان است که در روشنگری خود کوشاتر بوده، و فعالیت بیشتری به خرج دهند. حقیقتی که می‌خواهم آن را ذکر کنم این است که دلیل شهادت حسین در روز عاشورا بسیار بزرگتر و جلیل‌تر از آن است که شیعه اینگونه

تصویر آن را ترسیم می‌کند چون حسین به شهادت نرسیده که مردم بر او گریه کنند و یا بر سر و صورت خود کوفته، و از او به عنوان بیچاره مسکین یاد کنند بلکه او با انقلاب خود خواست الگوی ایثار، حزم، جزم، و شجاعت در از پای در آوردن استبداد و ظلم باشد، و به همین دلیل است که بزرگداشت شهادت حسین باید حاوی مراسمی باشد که با مقام تناسب داشته، و از هرگونه غوغا جهل و اعمالی که در آن واحد هم می‌خنداند، و هم می‌گریاند، به دور باشد. مراسم بزرگداشت شهادت امام حسین باید مراسمی آموزشی و علمی باشد که شامل سخنرانی‌ها و مجلس شعر و قصیده بوده، و در آن از سیرت حضرت رسول الله ﷺ اهل و اصحابش و همچنین جهاد و فداکاری در راه خدا یاد شود.

و این چنین است که یاد حسین، به جای انهدام و نابودی نفس مسلمانان، باعث ساخت نمو و تکامل آن شده و انسان را در جاده انسانیت به پیش می‌راند. اگر به راستی ما خود را انصار و عاشقان حسین می‌دانیم. باید او و انقلابش را به همان صورت والا و ارزشمند ارائه دهیم، نه اینکه با این اعمال جاهلانه، او و انقلابش را مسخ و مشوره نماییم. (برپایی هرگونه سوگواری و یا جشن تولد سالانه در ایام مخصوصی بدعت در دین به حساب می‌آید و در اسلام چیزی به نام مجالس سوگواری سالانه نداریم به هر نوعی که باشد).

## شهادت سوم

فقه‌های شیعه بر این امر اجماع دارند که هر کسی شهادت سوم را به قصد ورود بر زبان براند، عمل محرمی انجام داده است.

### شهادت سوم

سید مرتضی که از علمای بزرگ شیعه بوده و در قرن پنجم هجری می‌زیسته است می‌گوید: هر کسی که در اذان نمازها (أشهد أن علي ولي الله) بگوید مرتکب عمل حرامی شده است. از رای ایشان می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که شهادت سوم، بعد از غیبت کبری وارد اذان شده، اما به صورت رسمی در صحنه جریانات مذهبی ظهور نکرده است. تا اینکه شاه اسماعیل صفوی ایران را وارد تشیع نمود، و به موذنان دستور داد که شهادت سوم را در جملات اذان داخل کنند. و این چنین بود که مقام و مکان ثابت خلافت، پس از رسول خدا ﷺ به امام علی اعطا گردید. و از آن زمان تا کنون تمامی مساجد شیعه در شرق و غرب کره ی زمین، بدون استثنا بر راه ترسیم شده توسط شاه اسماعیل صفوی گام بر می‌دارند.

و غریب‌تر از همه این که فقهای ما -خدا آن‌ها را ببخشد- بر این امر اجماع دارند که این شهادت سوم در زمانی متاخر وارد اذان شده، و تا قرن چهارم هجری هیچ معرفیتی نداشته است و بر این امر نیز اجماع دارند که اگر امام علی زنده بود و نام خود را در اذان نمازها می‌شنید، بر گوینده این جمله حد شرعی را اجرا می‌نمود.

و با همه این‌ها هیچکدام از فقهای ما ذکر این شهادت سوم را منع ننموده، و حتی در مقابل اقلیتی که در رد این بدعت سخن گفته‌اند به معارضه برخاسته، و به آنان تهمت خروج از تشیع و برائت از علی و فرزندان او را زدند و حتی آنان را در مقابل عوام و جاهلان سر افکنده نمودند.

در اینجاست که آن تعصب کور که قلب بعضی از فقهاء و حتی جاهلان را سیاه نموده است بر ملا شده و دست‌های آنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

به راستی که از مجادله و بحث با فقهاء در این مسئله خسته شده‌ام چون در پاسخ

به این مسئله همواره جواب‌هایی آماده دارند که در طی قرن‌های مدید برای آنان به صورت عادت در آمده است. آنان می‌گویند که شهادت سوم، جزئی از نماز نیست تا باعث فساد آن گردد. پس به همین دلیل اضافه کردن آن به نماز هیچ اشکالی ندارد. به آنان گفتیم که مسئله این نیست که آیا شهادت سوم جزئی از نماز است یا نه، بلکه موضوع بسیار خطرناکتر از این حرف‌هاست. چون اذان، حاوی صیغه و جملاتی است که رسول خدا ﷺ بر آن اقرار نموده‌اند. پس این جملات به صورت سنتی وقف شده در آمده‌اند که هرگز نمی‌توان بر آن اضافه و یا از آن کم نمود. حتی اگر کلماتی اضافی دارای مصداقی درست و صحیح باشند.

سپس گفتند شهادت سوم به صورت شعاری برای شیعه در آمده است. به آنان گفتیم: شعار اسلام بسیار مهمتر از شعار تشیع است. و آیا شیعه و اسلام دو امر متفاوتند، تا شیعه به شعاری مخصوص به خود احتیاج داشته باشد؟ و در اینجا خواستند که مسئولیت را به گردن دیگران بیاندازند و گفتند: ما نمی‌توانیم از شیعه بخواهیم تا از ذکر شهادت سوم دست بردارند، چون این امر به صورت جزئی از کیان تشیع در آمده و همانند رابطه و وابستگی طفل به پستان مادرش، آنان نیز به این جمله انس گرفته‌اند، و اگر چیزی بگوییم کلام ما بیهوده خواهد بود.

به آن‌ها گفتیم: اگر همه شما بر یک رای جمع شده و حکم خداوند را با صراحت و شجاعت بیان کنید، همه از شما پیروی می‌کنند. از این گذشته واجب شما بیان حکم خداوند است، و نه به اجرا گذاردن آن.

باز گفتند: خلیفه عمر ابن الخطاب، جمله (حي على خير العمل) را از اذان برداشته، و به جای آن، (الصلاة خير من النوم) را جایگزین آن کرد.

گفتیم: اولاً جواب‌های ضد و نقیض دردی را دوا نمی‌کند. در ثانی، حتی اگر این مسئله که شما می‌گویید درست باشد، چرا امام علی در عهد خلافتش به آن اقرار نموده، و امر به تبدیل آن جمله نداده است؟ در منطق شما، عمل امام، حجت و دلیل درست بودن این جمله است. ثالثاً: شما بر این مسئله اجماع دارید که شهادت سوم در عهد رسول خدا ﷺ، و ائمه، در جملات اذان وجود نداشته، و در وقتی متاخر به آن اضافه شده است.



اما عبارت (الصلاة خير من النوم) امری است اختلافی، چون همه فرقه‌های اسلامی به جز شیعه بر این عقیده‌اند که این عبارت در عهد حضرت رسول ﷺ وارد شده است. اما شیعه این عبارت را به خلیفه عمر ابن الخطاب نسبت می‌دهد. پس بین یک مسئله اجماعی که مورد تایید همه بوده، و یک مسئله اختلافی که آراء مختلف و ضد و نقیضی در مورد آن صادر شده است، فرق زیادی وجود دارد.

### تصحیح

من کوچکترین شکی ندارم که (شهادت سوم) که هم اکنون به عنوان جزئی از اذان نمازها مطرح می‌شود، از عمل فردی گذشته، و شکلی عاطفی، اجتماعی، و مذهبی به خود گرفته است، که تغییر آن هرگز کار آسانی نیست. حال آنکه در منطقه نیز دولتی مذهبی وجود دارد که عواطف مذهبی را رشد داده، و از آن در جدال سیاستش با کشورهای منطقه که اکثر آن‌ها سنی نشین‌اند استفاده می‌کند، به همین علت روند تصحیح در داخل ایران، همانند مسائل اصلاحی دیگر، با مشکلات زیادی روبرو می‌شود.

شاید روزی بیاید که نظام تندرو جمهوری ایران تغییر یافته، و جای آن را نظام معتدلی بگیرد که هدفش وحدت مسلمانان و مصلحت اسلام باشد. آنگاه است که ندای تصحیح به نرمی تمام در دل‌ها می‌نشیند، و حتی شهادت سوم نیز براحتی تصحیح می‌گردد. اما در حال حاضر باید از شیعیان موجود در اماکن دیگر جهان، که ندای تصحیح به گوش آن‌ها می‌رسد، بخواهیم که در راه بازگشت به اذانی که در عهد رسول خدا ﷺ و امام علی و ائمه شیعه شایع بود کوشش کنند این مسئولیت بر گردن طبقه بیدار و روشنفکر از فرزندان شیعه است، تا نقش خود را در اصلاح و تصحیح مذهب‌شان بخوبی و زیبایی هر چه تمامتر بازی کنند.

و بار دیگر مایوسانه از فقهای مان دعوت می‌کنم تا در این خندق بلا در صف ما قرار گیرند. چون در حال حاضر آنان در جبهه مخالف این رغبت قرار گرفته، و از شدیدترین مویدان این بدعت و عمل به آن می‌باشند.

به خدا سوگند که اگر علی زنده بود و نام خود را در جملات اذان می‌نشیند، بر مسبب و عامل این بدعت حد شرعی اجرا می‌نمود پس چرا در راه علی عملی را انجام دهیم که او خود به آن راضی نیست؟

و بار دیگر از شیعه می‌خواهیم که در روند حرکت تصحیح خود به اذانی که بلال حبشی در مسجد رسول خدا ﷺ و در حضور او و اصحابش، که علی نیز جزو آنان بود، سر می‌داد باز گردد. آنان باید از مؤذنین مساجد بخواهد که به این امر ملزم گردند. چون در این صورت است که این اذان راه خود را به دور دست باز نموده و همانگونه که از قبل وارد خانه علی و زهرا شده بود، به درون خانه‌های شیعیان راه پیدا می‌کند.

## ازدواج موقت

چگونه یک امت خواهد توانست با تجویز (متعّه) و یا عمل به آن، ناموس و شرف مادرانی را که بهشت در زیر پای آنان است حفظ کند؟

### ازدواج موقت

منظور از متعه، ازدواج موقتی است که شیعه ایران بدان عمل می‌کند و شاید در مناطق شیعه نشین دیگر در صورت توانایی بدان عمل شود در این جا باید بگوییم که وارد شدن به جدل فقهی عقیمی که قرن‌ها از آن گذشته، و در کتاب‌های فقه، تفسیر، و غیره از آن یاد می‌شود، هیچ فایده‌ای ندارد. اما با این‌ها می‌خواهم از این نزاع فکری، تصویر مختصری را ارائه داده. و پس از آن به خطرهای هولناکی که از لحاظ اجتماعی، اخلاقی و انسانی به شیعه چشم دوخته است اشاره‌ای داشته باشم من باز هم مسئولیت اول و آخر ورود جوانان به این راه پر خطر و زشت را به گردن فقهاء می‌اندازم.

فقهای شیعه می‌گویند که (متعّه) در زمان رسول خدا ﷺ و عهد خلافت ابوبکر، و بخشی از عهد خلافت عمر مباح و رایج بوده است، تا اینکه عمر ابن الخطاب آن را تحریم نموده و جلوی آن را گرفت. در این باره آنان روایت‌های زیادی را از کتاب‌های شیعه، و برخی کتب اهل سنت دلیل می‌آورند.

اما فرقه‌های اسلامی دیگر می‌گویند که این عادت زشت، عاداتی بود که از عهد جاهلیت به یادگار مانده، و در سال‌های اول عهد رسالت به آن عمل می‌شد تا اینکه رسول خدا ﷺ در روز خیبر و یا حجة الوداع به تحریم آن امر داد و شأن آن همانندشان خمر است که چند سال پیش از بعثت حضرت رسول ﷺ حرام شد، و آیات تحریم در مورد آن نازل گردید.

این خلاصه‌ای از آن نزاع و جدل فقهی بود که بیش از هزار سال است حول مسئله متعه بر پا است. و بسیار تاسف آور است که می‌بینیم برخی از اعلام شیعه به دفاع از متعه برخاسته و در این باره کتاب‌ها نوشته‌اند. و به این مسئله با سرافرازی تمام

افتخار می‌کنند من جهت توضیح حقیقت این بدعت زشت که با ذوق و کرامت انسانی منافات دارد، احتیاج به تلاش زیادی ندارم اما قبل از آن می‌خواهم، نظریه فقهی تجویز متعه را رد نموده و سپس از آن فراتر رفته و به شیعه نشان بدهم که با چه مصیبت هولناک و امر مخیفی روبرو می‌باشند.

ازدواج موقت بر حسب عرف شیعی و آن گونه که فقها آن را تجویز می‌کنند، چیزی به جز تجویز اعمال جنسی نیست. و این عمل فقط مشروط به یک شرط است و آن شرط این است که زن در عقد مرد دیگری نباشد. آنگاه است که مرد می‌تواند با ادای صیغه ازدواج که در دو کلمه خلاصه شده و احتیاج به هیچ شاهد و نفقه‌ای ندارد، زن را به عقد خود در بیاورد. در این نوع عقد زمان و مدت ازدواج در اختیار مرد است و او می‌تواند با حفظ سلطه مطلق برای خود، هزار زن را با این نوع ازدواج در زیر سقف واحدی گرد آورد.

در نزد شیعیان نظریه فقهی اینگونه بیان می‌کند که ازدواج متعه به امر خلیفه عمر ابن الخطاب و در زمان خلافتش تحریم گردید. این نظریه را براحتی و با استناد به عمل امام علی می‌توان مردود خواند، چون او در زمان خلافتش به این تحریم اقرار نموده، و هرگز امر به اجرای دوباره آن ندادند. و بر حسب رای فقها، عمل امام بر همه حجت می‌باشد. خصوصاً وقتی که ایشان با در دست داشتن خلافت و رهبری مسلمانان در اظهار رای خود و بیان اوامر و نواهی خداوند آزاد بوده و هیچکس نمی‌توانست با او مقابله کند. و باز هم همان طور که می‌دانیم، امام علی از قبول خلافت خودداری نموده و تنها شرط قبول این امر را، عمل به اجتهاد خود در اداره دولت بیان نمودند. در نتیجه اقرار امام بر تحریم متعه، خود به معنی این است که این نوع ازدواج از عهد رسول خدا ﷺ محرم بوده است و در غیر این صورت ایشان با تحریم آن مقابله نموده، و حکم خداوند را در مورد آن به اجرا در می‌آوردند وقتی عمل امام برای شیعه حجت است نمی‌دانم فقهای ما چگونه می‌توانند از آن چشم پوشی نموده، و بر آن پا بگذارند.

همانگونه که در چند سطر قبل اشاره کردم، این جدل فقهی را رها می‌کنم تا با هم زوایای پر اهمیت دیگری نظری، پژوهشگرانه بر ازدواج متعه بیاندازیم آنگاه این تصویر را پیش روی طبقه روشنفکر، بیدار، و منصف از فرزندان شیعه امامی می‌گذاریم یعنی همان‌هایی که در تطبیق برنامه تصحیح، همه آرزو و امید ما به آن هاست.

به راستی که اسلام جهت تکریم انسان آمد. همانگونه که این آیه کریمه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰].

(معنی): (و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم).

و رسول خدا ﷺ می‌گوید:

(من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق را تمام و کامل کنم)<sup>۱</sup>.

آیا این اسلام ممکن است مشتمل بر قانونی باشد که در آن شهوترانی جنسی آزاد بوده، و کرامت زن آن قدر دون و پست باشد که در تاریخ هیچکدام از مجتمعات آزاد جنسی چه در قدیم و چه اکنون نمونه آن نظیر نداشته باشد؟ حتی (لویس چهاردهم) در قصر ورسای، و پادشاهان فارس نیز در قصرهای خود جسارت به انجام چنین کاری نکرده‌اند.

(بنی آدم) در این آیه کریمه، مرد و زن را شامل می‌شود، و اخلاقی که رسول خدا ﷺ جهت اتمام مکارم آن مبعوث شدند، برای مرد و زن آمده است. پس بگذاریم پیروم، در قانون متعه، جا و مکان زن و کرامت وی کجاست، و چگونه می‌تواند موقعیت اخلاقیش را حفظ کند؟ آری مکانت او در این قانون همان ذلت و بدبختی است، و به کلائی می‌ماند که مرد می‌تواند آن را یکی پس از دیگری و به اندازه بیشماری بر روی هم انبار کند. به راستی یک زن که خداوند شرف مادری و ولادت بزرگترین مردان تاریخ را به او داده، و با اعطای این مرتبه والا به او، که رسول کریم ﷺ در مورد او می‌گوید:

(بهشت زیر پای مادران است).

آیا این امر که اوقاتش را به اسم شریعت محمد ﷺ یکی پس از دیگری در آغوش مردان بگذارند؟

بعضی از علمای ما خواسته‌اند متعه را به صورت فضلی از خداوند معرفی کنند که با تشریع این قانون مرد از گمراهی نجات می‌یابد. اما آنان این مسئله از نظرشان دور مانده است که اسلام دین مختص مردان نیست بلکه خداوند آن را برای همه مردم، که زنان نیز شامل این مجموعه‌اند فرستاده است. و قوانین آسمانی و شریعت‌های الهی

<sup>۱</sup> انها بعثت لأتمم مکارم الاخلاق.

برای ارضای شهوت‌های مردم و سیراب نمودن غریزه‌های آن‌ها، در زیر سر پوش شرع و قانون فرستاده نشده‌اند.

اسلام آمد تا مردم را از بی بند و باری جاهلیت بیرون کشیده، و آنان را به فضیلت و اخلاق مقید کند، نه اینکه جاهلیت و مظاهرش را با تشریح و قانون الهی تقدیس کند. اسلام ازدواج با بیش از چهار زن را حرام نمود، و برای مسئله تعدد زوجات شرطی قائل شد که از مشکل‌ترین شرط‌ها به شمار می‌رود. همانگونه که این آیه کریمه می‌گوید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ [النساء: ۳].

(معنی): (و اگر ترسیدید که به عدل رفتار نکنید پس فقط به یک زن اکتفا کنید).

اعمال عدالت در بین زنان نه تنها کار آسانی نبوده، بلکه در بعضی از احیان بسیار مشکل می‌نماید، و می‌توان از این شرط نتیجه گرفت که اسلام خواسته است مرد را مقید نماید که طریق تعدد را نپیماید، و از نیاز و طبیعت انسانی و احتیاج بشری فراتر نرفته و سرگردان وادی شهوت‌ها نگردد، و آنگاه است که او می‌تواند به تنظیم خانواده و نسل، و مصلحت امت بیاندیشد، و از این رو است که گروه عمل طلاق بسیار مشدد و سخت شده است. همانگونه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

(إِنْ أَبْغَضَ الْحَلَالِ عِنْدَ اللَّهِ الطَّلَاقَ) (معنی): مبعوض‌ترین امور حلال نزد خداوند،

طلاق است، و طلاق را به شروط سختی همچون حضور دو شاهد مقید نمود. به راستی که یک دین آسمانی، که این چنین با صراحت و ثبات موضع‌گیری می‌کند، آیا ممکن است که این قانونش را با قانون دیگر که شهوترانی جنسی را به صورت مطلق آزاد می‌کند نقض کند؟

در اینجا دو تصویر از ازدواج را به خوانندگان عرضه می‌کنیم: یکی از آن‌ها ازدواجی است که همه مسلمانان از جمله شیعه به آن اتفاق دارند، و همان ازدواج دائم است. و دیگری ازدواج موقت یا متعه است که فقط فقهای شیعه امامی به انجام آن اجازه و فتوا می‌دهند. و از شیعه می‌خواهم که خود ببینند و محک بزنند.

شیعه در حلال بودن متعه آمده‌اند، و یا می‌گویند که این ازدواج تا زمان تحریم خلیفه عمر ابن الخطاب مباح بوده است، همه و همه تصویر نورانی اسلام را مشوه می‌سازند. فرقه‌های اسلامی دیگر خطورات این نظریه و مفسد اجتماعی و اخلاقی بزرگش را درک نمودند و نسبت به آن موضعی عادلانه گرفتند، که نشانه حق و فضیلت

است. اما فقهای ما خطرات این نظریه را درک نکردند، و یا اینکه این خطر را درک نموده، اما در مخالفت با جمهور مسلمین، این عمل زشت و لعین یعنی متعه را حلال نمودند و این مخالفت از روایتی باطل نشأت می‌گیرد که آن را به امام صادق نسبت می‌دهند، و در این روایت آمده است:

(الرُّشْدُ فِي خِلَافِهِمْ) یا رشد (پایداری) در مخالفت با اهل سنت است.

اضافه بر وجود این عقیده گناه آلود در استنتاجات فقهی نزد علمای ما، به نظر من نظریه ازدواج موقت توسط آنان جهت ترغیب شیعه و بخصوص جوانان آن‌ها در گرد آمدن و التفات حول مذهب بوده است. چون این امتیازات خاص را هیچکدام از مذاهب فقهی دیگر دارا نمی‌باشند. و بدون شک اعمال جنسی مباح شده به اسم دین در هر زمان و مکان که باشد اصحاب نفوس ضعیف را به دور خود جمع می‌کند. به همین دلیل هنگامی که در کتاب‌های روایتمان، روایت‌هایی را می‌خوانم که به ائمه نسبت داده شده و از فضل و ثواب متعه و ترغیب مردم بر عمل به آن سخن می‌گویند، هیچ احساس تعجب نمی‌کنم. موضع من در قبال اینگونه روایات بسیار واضح و صریح است و در جاهای مختلف این کتاب به آن اشاره نموده‌ام.

و تمامی هم و سعی ما بر این است که امت شیعه را به اذن خداوند از این مصیبت خلاص کنیم. من در هنگام نوشتن این کتاب، هرگز در مورد آینده شیعه و موضع آن در قبال تصحیح احساس یاس نمی‌کنم، بلکه امیدوارم که به صورت مطلق به مبادی، و اصول آن دل ببندند.

آری ممکن است در ابتدای امر، تصحیح با مشاکل زیادی روبرو گردد، اما کلمه حق همواره در آخر راه خود را باز می‌کند. و توجه طبقه روشنفکر که می‌تواند خود را از رسوبات فکری تلقین شده توسط پدران، مادران، مشایخ و فقها بزدايد، بهترین ضامن آینده روشن شیعه در عالم است.

و بار دیگر به ازدواج موقت باز می‌گردم و از فقهایی که به جواز و استحباب عمل به آن فتوا می‌دهند می‌پرسم: آیا خود آنان به ازدواج موقت دختران، خواهران و نزدیکانشان راضی می‌شوند، یا اینکه در صورت شنیدن چنین خبری رو سیاه شده و از غیظ و خشم به حالت انفجار می‌رسند؟ هنگامی که در نزد عالم کبیر، (سید محسن الأمین العاملی) رفتم او خواست تا از این مسئله دفاع کند و گفت: حتی اگر متعه مباح باشد، دلیلی ندارد که همه آن را انجام دهند، چون امور مباح زیادی وجود دارند که به

علت دوری نمودن از شهوت رها گشته‌اند).

اما من می‌گویم: (بسیار واضح و روشن است که مسئله به این صورت نیست، و کسانی که متعه را برای دختران و خواهران خود نمی‌خواهند، نه به علت دوری و ترک شهوت است، بلکه آنان در متعه وجهه‌ای زشت و ننگ آور می‌بینند، که با کرامت و شرف خانواده منافات دارد. و در برخی از مناطق شیعه نشین اگر از فقیه‌ی که بزرگ قومش می‌باشد، چنین مسئله‌ای پرسیده شود، ممکن است خون و خونریزی به راه بیفتد. و حتی در کشور ایران که در بعضی از شهرهایش این عمل جریان دارد مناطق زیادی یافت می‌شوند که در آن کسی جرات ندارد کلمه متعه را بر زبان براند و اما در مورد کشورهای عربی شیعه نشین، اصلاً سخن گفتن درباره متعه، امری مهلک و مرگ آور است، که به جدال و آشوب می‌انجامد. در مورد تفاسیل این امر، در هند، پاکستان، و آفریقا اطلاعی ندارم، اما عموماً در همه این مناطق، اگر از فقیه‌ی در مورد این امر سوال شود، هیچگاه فتوای خود را عوض نمی‌کند و به جواز آن امر می‌دهد اما اگر از همان فقیه خواسته شود که خواهر و یا دخترش را به ازدواج موقت شخصی در آورد، خون در رگ‌هایش به جوش آمده و زمین و زمان را به هم می‌ریزد و این چنین است که می‌بینیم، مسئولیت اول و آخر این عمل زشت بر گردن کسانی است که ناموس و شرف زنان مسلمان را مباح دانسته، اما ناموس دختران خود را حفظ می‌کنند، و برای کسی که دلی در سینه دارد، در هر جمله از این گفتار عبرتی نهفته است.



## سجود بر تربت حسینی

سجده بر تربت حسینی در عصر دوم جدال میان شیعه و تشیع ظهور کرد، و سپس همه افقهای عالم تشیع را به صورت وسیعی پوشانید.

### سجود بر تربت حسینی

در عالم تشیع، کم می‌توان یافت خانه‌ای را که (مهر) در آن یافت نشود. این مهر از همان خاک کربلا است که امام حسین و یاران طاهرش در آن مدفونند. من بخوبی می‌دانم که فقهای ما در مورد سجود بر تربت حسینی چه می‌گویند. چون میان سجده بر چیزی کردن، و سجده به چیزی کردن، فرق بسیار است و سجود بر تربت حسینی، سجده نمودن به آن نیست، چون در مذهب شیعه سجده به جز بر خاک و مشتقاتش، بر چیز دیگری نیست. و نمی‌توان بر لباس یا چیز دوخته شده و یا خوردنی سجده نمود.

اما همانگونه که می‌دانیم و یا بهتر بگوییم شیعه می‌داند. سجده بر تربت حسینی در همین حد متوقف نمی‌شود، و مسئله فقط سجده نمودن بر خاک نیست. بلکه این موضوع بعد وسیعتری دارد. چون بسیاری از آن‌ها که بر این خاک سجده می‌کنند، آن را بوسیده و از آن تبرک می‌جویند. و در بسیاری از مواقع نیز قطعه‌ای از آن برای شفا خورده می‌شود. حال آنکه در فقه شیعه خوردن خاک حرام می‌باشد. از این گذشته، از این خاک هیئت‌های مختلفی ساخته می‌شود، که آنان در جیب‌های خود آن را حمل نموده، و در سفرهای خود به همراه می‌برند، و این هیئت‌ها مقدس شمرده شده، و اکرام می‌شوند.

دیر زمانی است که میلیون‌ها شیعه در شرق و غرب کره زمین، خود را ملزم به سجود بر تربت کربلا می‌دانند و مساجد آنان مملو از این خاک است. آنان در هنگام نماز در مساجد فرقه‌های اسلامی دیگر از ترس اعتراض، این خاک را پنهان کرده و آن را آشکار نمی‌سازند. بسیاری از غیر شیعه می‌پندارند که این تربت عبارت از بت‌ها و اصنامی است که شیعه بر آن سجده می‌کند، و این امر باعث شده است که در مساجد شهرهایی که مردم آن از تربت حسینی و مظاهرش چیزی نمی‌دانند فتنه‌ها برپا شود

من نمی دانم که این بدعت چه موقع در صفوف شیعه وارد شده است. چون یقین کامل دارم که نه رسول خدا ﷺ و نه امام علی، و نه ائمه پس از او هیچکدام بر چیزی به نام تربت کربلا سجود نکرده اند. و مقدس داشتن خاک، هرگز نزد مسلمانان امر مالوفی نبوده است جایز است که این پیش آمد و بدعت، در عهد صفوی و هنگامی که در مراسم مخصوص، قافله‌ها جهت زیارت کربلا راهی آن می شدند، و همراه با آثاری از قبر امام حسین باز می گشتند توسعه یافته باشد.

و نیز در آنجا، بدعت دیگری به بدعت استعمال خاک اضافه گشته است، که قدمی چند از بدعت‌های دیگر پیشی گرفته است. فقهای ما برای مسافرانی که در حائز حسینی به سر برده و مقدار پانزده ذرع از قبر فاصله دارند، به جای قصر نماز تمام یا کامل تجویز نموده اند. و فقهای ما بر این امر اجماع دارند که بر مسافر واجب است که نماز را قصر بخواند، اما آنان حائز حسینی را از این قاعده مستثنی می دانند. و من نمی دانم که فقهای ما - خداوند آن‌ها را ببخشد - چگونه توانسته در امری که از موضوع آن در عهد رسول کریم ﷺ و پس از کامل شدن شریعت اسلامی و وفات ایشان و انقطاع وحی، هیچ اثری دیده نمی شود اجتهاد نمایند آیا رسول الله ﷺ برای مسافران حائز حسینی، در قصر و یا اتمام نماز حق اختیار قائل شده اند، در حالی که در آن عصر چیزی به نام حائز حسینی اصلاً وجود نداشته است؟ یا اینکه در مورد موضوعی که در آن زمان اثری از آن نیز نبوده است. قانونی الهی تشریح کرده اند؟ آری، روایاتی وجود دارند که به ائمه منسوب شده، و اختیار انتخاب را به مسافر می دهد و فقهای ما نیز فتاوی خود را بر اساس آن بنا نموده اند.

شیعیان اهل بیت، قبل از ظهور جدال میان شیعه و تشیع در مورد ائمه عقیده داشتند که آنان از دیگران به احکام اسلام آگاه ترند اما نظریه خطرناک اختیار انتخاب کیفیت نماز در نزد فقهای ما، این منظور را می رساند که شخص امام مصدر تشیع است، و شریعت وضع می کند و بسیار تاسف آور است که فقهای ما در قلب خود این چنین نظریه ای را قبول داشته باشند، هر چند که آن را افشا نکنند و گرنه فتوا دادن به اختیار مسافر در انتخاب نماز به صورت قصر و یا تمام در حائز حسینی چه معنای دیگری می تواند داشته باشد؟ و بر اساس کدام قاعده شرعی، حائز حسینی از این امتیاز برخوردار گشته، و قبل از نیم قرن از وجود این حائز درباره آن نص الهی و آسمانی نازل شده است؟

و بار دیگر این عقیده را تکرار می‌کنم که تنها راه رهایی از این تخلف فکری عمیق که در طول قرن‌های متمادی ما را احاطه نموده است، پاکسازی و غربال کتاب‌هایمان از اینگونه روایت‌ها است که به ائمه منسوب می‌گردند، و در رشد و توسعه این بدعت‌ها نقش به‌سزایی را بازی می‌کنند. ائمه ما هرگز بدون استناد به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ از نزد خود حکم و قانون احداث ننموده‌اند و هرگز نیز این چنین ادعایی نداشته‌اند. بلکه تنها امتیاز آنان این است که آن‌ها به کتاب خداوند و سنت جدشان رسول خدا ﷺ آگاهی داشتند، و در خانه رسالت و مهبط وحی علم اندوخته، و احکام الهی را تسلسل وار از پدرانشان آموخته بودند.

### تصحیح

اگر شیعه در سجودش، تنها بر خاک و مشتقات آن، خود را فقط ملزم به قاعده‌ای می‌نمود که ساخته و پرداخته دست فقهای ما است، و فقهای ما نیز خود را ملزم به این فتوا می‌نمودند، مسئله حل بود و شکل خطرناکی به خود نمی‌گرفت، و فرقه‌های اسلامی دیگر نیز به این رای با نظر احترام می‌نگریستند. اما شیعه از حدود این قاعده فقهی تجاوز نموده، و به آن شکل خاصی داده است، که همان سجود بر خاک مکان خاصی است که کربلا نام دارد و از خاک آن اشکال مختلف دراز و گرد و چهارگوشی ساخته است که آن را در سفر و حضر، جهت سجده با خود به همراه دارند و این امر نیز برای شیعه عادت شده است تا هنگام نماز در مساجد فرقه‌های اسلامی دیگر، با تمسک به تقیه و یا ترس از حدوث بلبله و آشوب و یا خجالت از اکثریتی که با دیده غرابت و تمسخر به این امر می‌نگرند، این خاک را پنهان کنند.

حقیقتاً این امر باعث حزن و درد و تاسف است که شیعه خود را با التزامش به عملی که خداوند جهت انجام آن هیچ دلیل و امری نفرستاده است، خود را به این درجه از ذلت نزول دهد چون در نزد خداوند، هیچ چیز از این دو گانه عمل کردن در عبادت خشم‌آورتر نیست.

اگر شیعه خود را در امر سجده بر خاک کربلا محق می‌داند، پس چرا از افشای عمل به آن در نزد برادران دینی‌اش که کتاب، رسول، قبله، و نماز واحدی آنان را به دور خود جمع می‌کند می‌ترسد؟ و اگر خود را بر حق نمی‌داند، پس اصرار بر امری که باعث خجالت و سرفکندگی‌اش می‌شود، چه چیزی را ثابت می‌کند؟

همانگونه که گفتیم مسئولیت بزرگ ظهور این عمل بر گردن فقها و اعلام مذهب قرار دارد، که شیعه را بر این عمل عادت داده‌اند. و حرکت تصحیحی که ما آن را فریاد می‌زنیم، این معنی را نمی‌دهد که ما شیعه را بر این امر ترغیب کنیم تا بر خاک سجده نکنند منظور زمین است نه مهر چون رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

(همه زمین برای من مسجد و طاهر می‌باشد).

و خود رسول خدا در مسجدش در مدینه بر خاک زمین سجده می‌نمود. اما می‌خواهیم بگوییم که برتری دادن زمینی بر زمین دیگر، اگرچه در شرع به ثبوت رسیده باشد این معنی را نمی‌دهد که فقط باید بر آن زمین سجده نمود. چون در این صورت، مسلمانان همواره خاک مکه، مدینه و قدس را جهت سجود بر آن با خود حمل می‌کردند.

بر شیعه واجب است که طول تبعیت فکری در اموری که به وی تحمیل شده است را بشکنند. حال آنکه وضوح بطلان آن‌ها را، به درخشندگی خورشید در دل آسمان می‌بیند. آنگاه است که شیعه می‌تواند با شایستگی و سرافرازی، در حالی که حجتی قوی در دست دارد و به دور از ذلت تقیه و دوگانگی شخصیت، به صف عریض اسلامی بپیوندند، و از بدعت‌هایی که در راه آنان کرامت خود را زیر پا گذاشته است دست بردارد.

و بار دیگر باز می‌گردم و می‌گویم که ما از شیعه فقط می‌خواهیم که بر زمین و مشتقاتش همانند چوب، سنگ، خیزران که فقهای مسلمانان اعم از شیعه و سنی در صحت سجود بر آنان اجماع دارند سجده کنند. و در این امر به رسول خدا ﷺ و امام علی، و ائمه‌ای که هرگز بر چیزی به نام تربت کربلا سجده نکرده‌اند، اقتدا کنند پس شیعه باید التزام در سجده بر این خاک را که باعث وسعت ابعاد بدعت و تفرقه می‌باشد رها کند و من هیچ شکی ندارم که اگر فرقه‌های اسلامی دیگر به این نظریه فقهی که منشاء آن اجتهاد می‌باشد آگاهی پیدا کنند و شیعه را بر آن ملتزم ببینند وجود مساجدی را که در آنان این نظریه فقهی به کار گرفته می‌شود تضمین نموده و حصیر و امور مشابهی را که از مشتقات زمین می‌باشند، جهت رفع مشکلات برادران دینی خود در اختیار آنان بگذارند.

## ارهاب و ترور

شیعه طایفه اسلامی وحیدی است که بدون قید و شرط خود را به رهبریت مذهبی تسلیم نموده است، تا او را گاهی به میادین جنگ، و باری به صحنه‌های ترور و وحشت روان سازد.

### ارهاب و ترور

در طول تاریخ، رهبریت مذهبی شیعه این طایفه مسکین را مورد سوء استفاده خود قرار داده‌اند. آنان شیعیان را با تحمیل انواع بدعت‌ها، و با سوء استفاده از سادگی آن‌ها و ایمانشان به مراجع دینیشان، بهر جایی که خواستند کشانیدند چون شیعه تنها طایفه اسلامی است که خود را بدون قید و شرط و حدود و سوال و جواب به رهبریت مذهبی سپرده است تا او را گاهی در ساحات جنگ و نبرد، و گاهی در میادین آشوب و ترور بکشاند. و به همین خاطر بود که در سال‌های اخیر، مجتمع انسانی به شیعه به عنوان مذهبی نگریست، که اتباعش را به بر افروختن آتش جنگ و ترور و آدم ربایی دستور می‌دهد. و بسیار می‌دیدیم که اخبار منتشر شده از شیعه توسط سازمان‌های خبری جهانی، از محدوده طایفه شیعه گذشته، و به اعتبار اسلام لطمه و ضررهای زیادی می‌رساند. چون مجتمع انسانی قادر به تمییز شیعه و فرقه‌های اسلامی دیگر نبود، پس به همین علت اعمال ارهابی انجام شده توسط شیعه به حساب اسلام و همه مسلمانان گذاشته می‌شد.

تاریخ آشوب و ترور به قرن‌ها پیش بازگشته، و فقط مربوط به تاریخ معاصر ما نیست اما ظهور آن در سرزمین شیعه به صد سال یا کمی کمتر باز می‌گردد بسیار جای تاسف است که بگوییم ظهور ترور در عالم شیعه و وحشتی که در سال‌های اخیر بدان اضافه گشت، همواره رنگی مذهبی داشته و فقهای اعلام و مجتهدین بزرگ دست اندر کار آن بوده‌اند. می‌بینیم (میرزا رضا کرمانی)، (ناصر الدین شاه) را در سال ۱۳۱۱ هجری و به امر استادش، (سید جمال الدین افغانی) ترور می‌کند و از آن زمان تا کنون سرزمین شیعه و به خصوص ایران شامل ترورهای مذهبی مقطعی بوده است که بر حسب احوال سیاسی واقع می‌شده، و همواره مجتهدین و فقها گرداننده این ترورها بوده‌اند.

اما عبرت گرانیهایی که از این وقایع می‌توان گرفت این است که می‌بینیم چگونه عدالت الهی در این دنیا اجرا می‌شود تا برای کسانی که بذر این اعمال را در نفوس مردم کاشته‌اند درس عبرتی باشد. چون بازتاب پرتو ترور بر خود کسانی افتاد که اول بار آن را ابداع کرده بودند. با کمی توجه روشن می‌گردد که دشمنان فقها در مواجهه با آنان، راه خود آنان را پیموده و در طول مدت شش سال (۱۴۰۶-۱۴۰۰) تعداد زیادی از علما و فقهای مذهب را ترور کردند که اگر بخواهیم میان آن چند سال که تاریخ ترور به آن باز می‌گردد، و این شش سال مقارنه و مقایسه ساده‌ای انجام دهیم خواهیم دید که افراد ترور شده در این شش سال، چندین برابر افراد ترور شده در آن صد سال می‌باشند، و این چنین بود که ارهاب و ترور وبالی شد بر گردن کسانی که خود گرداننده آن بودند، و زندگی آنان را به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل نمود. آری این واقعه هنگامی اتفاق افتاد که فقهای مذهب، یعنی همان پشتیبانان و بذر افشانان ترور و ارهاب، سلطه حکومت را در ایران به دست گرفتند.

بگذاریم به صراحت بگویم هنگامی که تصاویر چاپ شده بر تمبرهای پستی جدید جمهوری اسلامی ایران را دیدم که چگونه چهره تروریست‌هایی چون (میرزا رضا کرمانی) و (مجتبی نواب صفوی) یعنی رئیس جمعیت (فداییان اسلام) بر آن نقش شده است بر سرانجام شیعیان امامی و دولت به اصطلاح حامی آن افسوس زیادی خوردم.

بگذارید با صراحت و به دور وحشت و ترس بگویم که این کتاب من، کتاب سیاسی نیست و هرگز غرض از نوشتن آن رویارویی با دولت، جناح سیاسی بخصوص و یا جمهوری اسلامی ایران و هئیت حاکمه‌اش نمی‌باشد. و خداوند بزرگ را شاهد می‌گیرم که من در این رساله به جز اصلاح و پاکسازی عقیده شیعه از ناخالصی‌ها وارداتی، هیچ قصد دیگری نداشته‌ام اما در برخی از احیان ضرورت اینگونه حکم می‌کند که کلمه حق گفته شده و آن را متوجه دولت و حکومتی کنیم که شاید به ندای اصلاح پاسخ مثبت و یا منفی بدهد اما بالاخره حرف حق را باید گفت. در این باره رسول خدا ﷺ می‌گوید:

«الساکت عن الحق، شیطان آخرس». یا: (کسی که در گفتن کلمه ی حق ساکت باشد، شیطانی است گنگ).

پس بگذارید بپرسم چگونه یک دولت که خود را دولتی عقیدتی می‌داند و مذهب

شیعه را شعار خود قرار داده است می‌تواند در حالی که به تصاویر تروریست‌هایش افتخار می‌کند و آن را به عنوان رمز و شعار نظامش قرار داده است، اطمینان و اعتماد جهانیان را به خود جلب کند؟ از این گذشته این رمز و شعار ممکن است میلیون‌ها شیعه را که به آن نظام ارتباطی نداشته و حتی به آن ایمان نیز ندارند، آزرده خاطر نماید. شیعه چگونه می‌تواند از عقیده خود دفاع نموده و تروریست بودن را از خود نفی کند در حالی که دولت سخنگوی شیعه ترور را شعار خود قرار داده است؟

من آرزو دارم که حاکمان ایران این سخن من را شنیده و بدانند که شیعیان ایران فقط یک سوم از شیعیان جهان را تشکیل می‌دهند و مابقی آنان در سرتاسر جهان پراکنده‌اند و هر کدام از آنان هویت، جنسیت، و لغت مخصوص بخود را دارند. و دولت شیعه ایران نمی‌تواند، و نباید به نام شیعیان جهان سخن بگوید بلکه بهتر بگوییم این دولت حتی نمی‌تواند به نام شیعیان ایران سخن بگوید. پس به همین خاطر این حکومت نباید به اعمالی دست زند که در نتیجه آن به اعتبار اکثریت لطمه خورده و آبروی آنان به بازی گرفته شود. ندای من به حاکمان ایران این است که بیش از این به شیعه اسائه نکنند، چون همین اندازه ذلت برای شیعه کافی است.

و در خواست من از شیعیان این است که از نفس و کرامت خود در قبال جامعه بشری دفاع نموده، و براثت خود را از کشتار بی گناهان اعلام نمایند.

بعضی از اوقات با خود سخن گفته و از خود می‌پرسم که آیا این اعمال ارهابی که از ظهور و بروز آن در ایران حدود صد سال می‌گذرد، و بعضی از فقه‌های ما به آن خوش آمد می‌گویند، از بقایای (قلعه الموت) نیست؟ همان قلعه‌ای که (حسن صباح) در قرن ششم هجری، گاه با زور و گاه با حشیش و بنگ و مشتقاتش آن را مقرر نشر مذهب اسماعیلی قرار داد؟ آیا درست نیست که بگوییم این اعمال تروریستی امتداد اعمال همان گروه‌های تروریستی است که جهت کشتار دشمنان اسماعیلیان سرزمین اسلامی را در می‌نوردیدند؟ همه ما می‌دانیم که (نظام الملک) به دست تروریستی از همان جماعت، و به دستور مستقیم حسن صباح به قتل رسید و اگر خوب بنگریم خواهیم دید که بین مقدمات و نتایج ناشی از اعمال تروریستی فرقه‌های (صباحی) و اعمال تروریستی برخی فرقه‌های شیعه تندرو، وجه تشابه زیادی وجود دارد.

در اینجا بار دیگر شیعه را مخاطب قرار داده و به آن‌ها می‌گویم: اعمالی که در قرن ششم هجری توسط حسن صباح و حشاشین و پیروان بنگی او انجام می‌گرفت، و در

عالم اسلامی فساد و تباهی ایجاد می‌نمود، نتیجه سوء استفاده از سادگی مردم، و جهل آنان به اسلام و مبادنش بود. اما هم اکنون و در عصر پرتو افشانی علم و دانش، و عصری که مفاهیم اسلامی برای همه واضح و روشن است بر شیعه واجب است که راه حق و عقل را پیموده، و از انجام اوامری که خشم خداوند و رسولش را به دنبال دارد، اجتناب نمایند.

اگر ترور خوب است، پس چرا برنامه ریزان آن، آن را برای خودشان نمی‌خواهند؟ و چرا هنگامی که پرده از اسرار یک ترور میرا می‌افتد، از آن تبرئه جسته و آن را به تن نمی‌گیرند؟ اسلام از ارباب و ترور مبرا است، و این مسئله با تعالیم‌اش منافات دارد پس اگر تروریست‌ها و برنامه ریزان آنان طعم‌ها و خواسته‌های سیاسی داشته و می‌خواهند از این راه به آن برسند سوء استفاده از نام دین و مذهب امر صحیحی نیست. آنان باید شجاعت کافی داشته باشند تا نتیجه اعمالشان را خود بدوش کشیده و از تحمیل آن بر مذهب و دین خودداری کنند.

### تصحیح

قرآن کریم با حکمی ابدی ترور و ارباب را با همه اشکال و صورتش تحریم می‌کند. به خصوص زمانی که بیگناه به جرم گناهکار کشته شود:

﴿وَلَا تَرْرُ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى﴾ [الزمر: ۷].

(معنی): (و هرگز بار گناه کسی را دیگری به دوش نخواهد گرفت).

این جمله بلیغ روشن‌گر راه کسانی است که قرآن را امام و هادی خود قرار می‌دهند.

و اگر به سیرت ائمه شیعه و عمل آنان نظری بیافکنیم خواهیم دید که آنان دورترین مردم نسبت به ترور و ارباب بوده‌اند. این امام حسین است که کسانی را که به خیمه‌های زنان و اهل بیتش در روز عاشورا حمله ور می‌شود، مخاطب قرار داده و سخنانی را بر زبان می‌راند که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد:

(اگر دین ندارید، و از معاد نمی‌ترسید، لااقل در زندگی خود آزاده باشید زنان هیچ گناهی ندارند)<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> (،) إن لم یکن لکم دین ولن تخافوا المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم. إن النسوة لیس علیهن جناح).



و این چنین بود که سید الشهداء یعنی امام حسین، کسی که شیعه به عشق به او شهرت یافته است، بین شجاعت و بزدلی، و کرامت انسانی و عمل زشت که باعث غضب خداوند می‌گردد، خط فاضلی می‌کشد. و با این عبارت صریح و بلیغ است که ایشان مسلمانان را اعم از شیعه و غیر شیعه امر می‌کند که حتی در معامله و رفتار با دشمنان و اسرای جنگی راه کرامت را بیمایند، و از اسائه به اطفال و زنان حتی اگر همراه با مردانشان در حال جنگ باشند، پرهیز کنند.

و در جای دیگر، این همان (مسلم ابن عقیل) یا سفیر حسین به اهل کوفه است که از قتل و ترور عبیدالله ابن زیاد خودداری می‌کند، و این امر در زمانی اتفاق می‌افتد که (هانی ابن عروه) فرصت را برای او مهیا نموده است اما او می‌گوید:

«نحن اهل البیت لا نغدر» یا (ما اهل بیت از غدر به دوریم).

و پس از آنکه اهالی کوفه با مسلم ابن عقیل به عنوان سفیر حسین بیعت می‌کنند عبیدالله ابن زیاد به کوفه می‌آید، مردم از پشتیبانی مسلم ابن عقیل سر باز زده و به والی جدید می‌پیوندند و در این چنین حالتی که برای مسلم ابن عقیل به جز قتل تا هنگام مرگ، و یا ترور ابن زیاد راه دیگری نمی‌ماند او از این عمل که با کرامت انسانی و مردانگی منافات دارد سر باز می‌زند، باشد که عدم عمل به این ترور باعث قتل خود او و شکست ماموریتی باشد که بخاطر آن به کوفه آمده است.

و این چنین است که می‌بینیم در عرف اسلام و اهل بیت هدف هر قدر هم که پر اهمیت و ارزشمند باشد، وسائل رسیدن به هدف را توجیه نمی‌کند، چه رسد به این که این وسائل ترور و غدر باشند. بیایید بار دیگر عمل امام علی را که شیعه ادعای اقتدای به او را دارد به شهادت بگیریم. بعضی از فقهای ما، از جمله کسانی که خود را از پشتیبانان ترور می‌دانند، عقیده دارند که عمل امام حجت است ما به آنان می‌گوییم که امام اصحابش را از قیام به هر گونه عملی که با کرامت انسانی منافات دارد نهی نموده است هنگامی که در جنگ صفین لشکر ایشان جهت عدم دستیابی لشکر شام به آب بر نهر فرات مانع و حاجز می‌گذارند، ایشان امر به رفع این حاجز داده، و لشکر خود را از انجام هر گونه عملی که با سیرت جنگی مردان و جوان مردان تناقض دارد منع می‌کنند. و هنگامی که خلیفه عثمان ابن عفان به قتل می‌رسد، ایشان با سیلی زدن به حسنین (حسن و حسین) آنان را از عدم منع قاتلان در نزدیک شدن به خلیفه سرزنش می‌کند و همانگونه که همه می‌دانیم حسنین نزد امام علی مقام بزرگ و

والایی دارند، که امام در یکی از جنگ‌هایش، و هنگامی که در جلوی صفوف جنگاوران قرار گرفته بود، می‌فرماید:

(این دو پسر را از من بگیرد چون می‌ترسم که با آسیب رسیدن به آنان نسل رسول خدا ﷺ قطع شود).

و هنگامی که به عصر رسول کریم ﷺ نظری پژوهشگرانه بیافکنیم یقیناً در خواهیم یافت که ترور و ارهاب در آن زمان هرگز امر معروفی نبوده است. زمانی که (ابولولو) خلیفه عمر ابن الخطاب را با این سخنان تهدید می‌کند:

(برایت آسیابی بسازم که همه عرب از آن صحبت کنند).

خلیفه می‌گوید:

(پسر مجوسی مرا تهدید می‌کند).

اما هرگز در مورد او کاری نکرد و به دستگیری و یا تهدید او امری نداد. به همین علت می‌توان گفت که حتی اندیشه ترور در زمان رسالت و خلفای راشدین به نفوس و اذهان مسلمین راهی نداشته و امر معروفی نبوده است نتیجتاً مسلمانان هرگز این مسئله را جدی تلقی نکرده‌اند و پس از کشته شدن خلیفه عمر ابن الخطاب به دست ابولولو عثمان و علی جهت محافظت از خود دست به هیچ کاری نزدند، قتل عثمان بسیار به ترور شباهت دارد، و امام علی به دست شخصی از خوارج به نام (ابن ملجم) و در نماز صبح به قتل رسید. یارانش چندین بار به او گفته بودند که به فکر دسیسه‌های خوارج بوده، و از جان خود محافظت کند، اما ایشان زیر بار نرفته و می‌گفتند:

(کفی بالموت حارساً). یا (مرگ بهترین نگهبان است).

پس از همه این‌ها می‌توان گفت که آن فضای اسلامی ناب و صحیح از منتسب شدن به امری به نام ترور و ارهاب خودداری می‌کرد و به همین علت به سنگر گرفتن در مقابل آن تن در نمی‌داد. بلکه به این حرکت زشت به عنوان جرم و اجرامی مقطعی و گذرا می‌نگریست که اسلام از آن بری و پاک بوده و مسلمانان از آن انزجار دارند. مسلمانان ارهاب را عملی می‌دانستند که فقط از افرادی مجرم، همانند ابولولو مجوسی، و ابن ملجم خارجی ممکن است سر بزنند، و امثال آنان بسیار کم و نادرند.

بار دیگر به ارهاب باز گشته و می‌گوییم: پی ریزی نقشه‌های تروریستی را برنامه ریزانی به عهده دارند که با شخصیت مضطرب و نگران داوطلبان آشنایی کامل داشته و به سوء استفاده از این افراد وعده (حور عین) و (کاس معین) را به آنان می‌دهند، و به

این وعده‌ها نیز دروسی از شجاعت، قهرمانی، انتقام، و جاوید شدن در تاریخ اضافه می‌کنند و این چنین است که قربانیان خود را به میدان عمل فرستاده در حالی که خود دورادور صحنه نمایش به تماشا نشسته‌اند. تا از درخت این عمل شنیع میوه برچیده و به هدف زشت خود دست یابند. آنان در حالی که در قلعه‌های محکم خود صحنه قتل و خودکشی را در زیر نظر دارند به نام خدا و رسول خدا ﷺ و امام علی، جان ابریاء و بیگناهان را به بازی می‌گیرند.



## نماز جمعه

من عقیده جازم دارم که اجتهاد فقهای ما در مقابل نص صریح قرآن فقط به علت ایجاد تفرقه در صف اسلامی، و حمل شیعه بر عدم جوشش با فرقه‌های اسلامی دیگر در نماز روز جمعه می‌باشد.

### نماز جمعه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الجمعة: ۹].

(معنی): (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شما را برای نماز روز جمعه بخوانند، بی‌درنگ به ذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت را رها کنید که این امر اگر بدانید برای شما بهتر خواهد بود).

با این نص صریح و قاطع، اسلام نماز جمعه را تشریح نموده و آن را بر همه کسانی که به خداوند، رسول خدا ﷺ و قرآن ایمان دارند فرض نموده است. حال آنکه بسیاری از فقهای شیعه - خدا آن‌ها را ببخشد - در مقابل این نص صریح دست به اجتهاد زده، مردم را در انتخاب نماز جمعه، و یا نماز ظهر مختار نموده‌اند و اضافه کرده‌اند که شرط اقامه نماز جمعه، حضور امام یعنی مهدی است پس در زمان غیبت اقامه نماز جمعه واجب نبوده و می‌توان به جای آن نماز ظهر خواند.

گروه دیگری از فقهای ما گفته‌اند که اقامه نماز جمعه در زمان غیبت حرام بوده، و به جای آن نماز ظهر خوانده می‌شود و عده قلیلی از فقهای ما که بعضی از آنان نیز از بزرگ علما می‌باشند، همچون شیخ حر العاملی صاحب کتاب (وسائل الشیعه) به وجوب اقامه نماز جمعه در زمان غیبت فتوا داده‌اند.

نمی‌خواهم بار دیگر وارد جدل فقهی عمیقی گردم که هزار سال است فقهای ما از حل آن عاجز مانده‌اند. و در صورتی که بخواهیم به زبان روایاتی که فقهای شیعه بر آنان استناد می‌کنند سخن بگوییم، این جدل و گره تا هزار سال دیگر نیز حل نخواهد شد.

کلیه سخنانی را که اینان در رابطه با اسقاط نماز جمعه در عهد غیبت امام بر زبان می‌رانند، به وضوح کامل با نصی که در آن هیچ جای اجتهادی نیست تصادم دارد پس اگر خود را به انجام قوانین اسلام ملزم می‌دانیم، بهتر است بدانیم که در مقابل قانون ثابت، صریح و واضحی قرار گرفته‌ایم که هیچ‌گونه استثنا و شرطی نمی‌پذیرد.

من نمی‌دانم که فقهای ما چگونه به خود اجازه داده‌اند که در مقابل یک نص قرآنی بلیغ و واضح دست به اجتهاد زده، و به روایات منسوب به ائمه شیعه استناد کنند. موضع من در قبال این روایات همان موضع ثابتی است که در قبال روایات وضعی و ساختگی دیگر دارم. من هیچ‌شکی ندارم که بسیاری از این روایات، جهت منع شیعه از حضور در نمازهای جمعه، و در همان عصر اول جدال میان شیعه و تشیع ساخته و پرداخته شده‌اند، که هدف از همه این‌ها عدم اختلال و اشتراک شیعه با سایر فرقه‌های اسلامی در این شعار بزرگ اسلام بوده است.

من برای این گفته‌های خود دلیل واضحی دارم، که بر بسیاری از کسانی که در مورد نماز جمعه نوشته‌اند، مخفی مانده است و آن این است که پادشاهان صفوی که حامیان تشیع در ایران بوده، و بسیاری از بدعت‌های موجود در تشیع، به میمنت سیاست‌های ایشان به این مذهب راه یافته است، از بزرگترین پشتیبانان نماز جمعه بوده‌اند و می‌توان گفت که بزرگترین و وسیعترین مساجد ایران در عهد پادشاهان صفوی ساخته شده‌اند، همواره در آن عهد مسجد اصلی، مسجد جمعه نامگذاری می‌شد. و در ایران هیچ شهر بزرگی وجود ندارد که یک مسجد جمعه از آن طراز نداشته باشد. امام این مسجد، (امام جمعه) لقب یافته و به دستور و مرسوم خاص شاه تعیین می‌شد. این منصب، منصب محترمی بود که اکثر صاحبان آن علمای بزرگ، و یا شیخ الفقهاء بودند، و در خانواده مالک این منصب متسلسل می‌گشت تا اینکه در چند سال پیش نظام پادشاهی از ایران ریشه کن شد. این مطالب بدین معنی است که نظریه حرمت اقامه نماز جمعه در عصر غیبت، فقط در کشورهای مطرحت می‌شده است که در آنان احتکاک میان شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی بسیار شدید بوده است، تا شیعه نتواند با کاروان عظیم اسلامی، جوشش و تلاحمی پیدا کند اما در ایران که اکثریت جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، فقها نماز جمعه را تحریم نمودند، و مراسم نماز جمعه در همه مساجد کشور بر پا می‌شد. اما به صورت فقهی نظریه اختیار بین نماز جمعه و نماز ظهر نیز وجود داشت در نتیجه در برخی از مساجد شهرها نماز

جمعه، و در بعضی دیگر نماز ظهر اقامه می‌شد.

تا زمان نوشته شدن این کتاب نیز برخی از فقهای شیعه را می‌توان یافت که به واجب بودن اقامه نماز جمعه و عدم سقوط آن در عهد غیبت کبری فتوا می‌دهند، اما تعداد آنان از عدد انگشتان یک دست بیشتر نبوده و همواره در طول تاریخ فقهی جزو اقلیت قلیل بوده‌اند.

پس از اینکه در ایران فقها سلطه را به دست گرفتند، نماز جمعه به عنوان جزئی از سیاست‌های اساسی دولت مطرح شد، و ولایت فقیه برای هر شهر امام جمعه‌ای تعیین کرد، همانگونه که در گذشته شاه این کار را می‌کرد. برای نماز جمعه نیز نام دیگری انتخاب شد که همان (نماز عبادی سیاسی جمعه) بود. و از آن روز خطیبان در خطبه نماز جمعه از قضایای وقت و سیاست و مشکلات کشور سخن می‌گویند. آنچه در خطبه نماز جمعه مطرح می‌شود هرگز به من ارتباطی ندارد چون اصل مهم همان عمل نمودن به فرضیه نماز جمعه است، و آنچه خطیبان بر زبان می‌رانند به خود آنان مربوط می‌شود. اما آنچه برای من اهمیت دارد این است که نماز جمعه هنوز در بسیاری از مناطق شیعه نشین خارج از ایران متروک مانده، و در روز جمعه در مساجد اقامه نمی‌شود. و به همین علت است که من نمی‌خواهم این نظریه فقهی که با روح اسلام و اهداف آن، و همچنین نص قرآن کریم منافات دارد تصحیح گردد.

### تصحیح

چون تصمیم در مورد اقامه نماز جمعه به ائمه مساجد مناطق شیعه نشین سپرده می‌شود. پس بگذاریم بگویم که این فرضیه برای قرون متمادی دیگری نیز متروک خواهد ماند. چون ائمه مساجد شیعه در بسیاری از اوقات از امر فقیه، یا مرجعی شیعه پیروی می‌کنند و این چنین امام مسجدی، هرگز نمی‌تواند از فتوای مرجعی که او را بر این کار گماشته و به این مقام منصوب داشته است سرپیچی کند. چه بسا که زندگانی مادیش نیز، از همین شغل و اطاعت مولایش تامین شود لذا بر شیعیان واجب است که ائمه مساجد خود را بر اقامه نماز جمعه مجبور نموده و از آنان بخواهند که این فرضیه را انجام دهند. و در صورت عدم رضایت ائمه مساجد، باز بر آنان واجب است تا در مساجد دیگری که در آنان نماز جمعه بر پا می‌شود، فرضیه نماز جمعه را به انجام رسانند. چون سقوط این فرضیه الهی به هیچ عنوان جایز نبوده و اقامه آن در همه

حالات واجب است. و من هیچ شکی ندارم که اگر طبقه بیدار و روشنفکر از فرزندان شیعه بر انجام این شعار اسلامی بزرگ ملتزم گردد، بر یکی دیگر از مظاهر بزرگ تفرقه که خداوند و رسولش ﷺ از آن نهی نموده‌اند، فائق می‌آید و در نتیجه آنان با تجدید عصر وحدت بزرگ اسلامی، از حامیان آن به شمار خواهند رفت.



## تحریف قرآن

سخن راندن در تحریف قرآن، با ایمان به آن تناقض دارد.

### تحریف قرآن

نمی‌دانم چگونه یک انسان می‌تواند با وجود نص صریحی که همه اقوال مربوط به تحریف را رد می‌کند، باز هم در تحریف قرآن سخن بگوید و باز هم نمی‌دانم که چگونه کسی می‌تواند به قرآن ایمان داشته باشد، در حالی که رأیش با سخن قرآن تناقض کامل دارد. آیه کریمه می‌گوید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحجر: ۹].

(معنی): (ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محققاً محفوظ خواهیم داشت).

این آیه کریمه به تنهایی از جهت استدلال در رد اقوال کسانی که به تحریف قرآن عقیده دارند کافی است، چون بر طبق این آیه خداوند وعده صریح می‌دهد که قرآن را از هر گونه دستبرد و تحریف و اضافه حفظ خواهد نمود. تقریباً عده‌ای از علمای تمام فرقه‌های اسلامی از تحریف سخن می‌گویند، اما علمای شیعه و محدثین آن‌ها در بین این عده اکثریت مطلق را تشکیل می‌دهند گروهی از علمای شیعه نیز به عدم تحریف قرآن عقیده داشته و در این رای خود آیه مذکوره را به شهادت می‌گیرند. اما بقیه آنان با اصرار و عناد بیش از حد به تحریف قرآن اعتقاد دارند. از جمله (نوری) که کتابی نیز در این باره نوشته و آن را (فصل الخطاب فی تحریف الکتاب) نام نهاده است. او در این کتاب از عبارتهایی سخن می‌گوید، که به زعم وی آن عبارات آیات قرآنی بوده و تحریف شده‌اند. اگر شخصی منصفانه این امر را پیگیری کند، بدون هیچ شکی در خواهد یافت که علت سخن راندن محدثین در تحریف قرآن این است که به زعم این اشخاص، در قرآن آیات و سوره‌هایی موجود بوده است که بر امامت علی دلالت داشته و این نصوص از قرآن تحریف شده‌اند. اما برخی دیگر از علمای این سخنان را باطل شمرده و قرآن را از اینگونه تحریف مبرا می‌دانند.

سخن علمای شیعه مبنی بر تحریف قرآن با پیش آمد بزرگ دیگری نیز تناقض و تضاد دارد. این پیش آمد همان اقرار امام علی است که ایشان در دوران خلافتشان به

همین قرآن موجود اقرار نموده‌اند. چون اگر سوره و آیاتی وجود داشت که از قرآن تحریف شده بود، امام علی خاموش نمی‌ماند و خاصه در زمان خلافت خود، این آیات را در قرآن تثبیت می‌نمود.

نظریه تحریف قرآن، از نظریه‌هایی که به صورت عام در ساحت عالم شیعی مطرح بوده و ابعاد خطیری در بر داشته باشد نیست. چون اکثریت شیعیان به علت عدم اقرار بسیاری از علمایمان به تحریف، به این مبحث نزدیک نشده، و بدان اعتقاد و ایمانی ندارند. اما هنگامی که بسیاری از ناشران، کتاب‌های تالیف شده توسط بعضی از علمایمان را مبنی بر تحریف قرآن نشر نموده، و این کتاب‌ها در بین مردم توزیع می‌گردند، و یا از این کتاب‌ها جملاتی برگزیده شده تا در کتاب‌های دیگر به عنوان سند به چاپ رسند، این منشورات در اختیار همه مسلمانان قرار گرفته، و این نظریه شکل غم‌انگیز و تاسف باری به خود می‌گیرد.

و از اینجا است که من ندای تصحیح را متوجه همه ناشران کشورهای شیعه نشین می‌کنم تا از نشر این کتاب‌ها که با قرآن و نصوص آن تعارض دارند. خودداری نمایند. چون نشر این کتاب‌ها به آبروی اسلام و دستور و قانون جاویدش یعنی قرآن لطمه وارد می‌آورد. این اشخاص باید اندیشیده و بدانند که لطمه خوردن به اعتبار قرآن باعث لطمه خوردن به خود آنان شده و قوت و سرافرازی آن‌ها، در قوت و صلابت قرآن است.

همانگونه که گفتیم، اکثریت فقهای شیعه به عدم تحریف قرآن عقیده دارند. اما این عقیده را عقیده عجیب و غریب دیگری دنبال می‌کند، که ادله آن را فقط در روایت‌های نقل شده توسط راویان شیعه می‌توان یافت. ما در حرکت تصحیحی خود نمی‌توانیم از اینگونه آراء زشت چشم پوشی نماییم، چون حرکت تصحیح باید جامع و مانع باشد.

در اینجا رای بزرگ عالم شیعه، یعنی (امام خوبی) که در کتاب تفسیرش (البیان) در صفحه ۲۵۹ از آن سخن رانده است را نقل می‌کنیم، او پس از اینکه آراء فقها و محدثین مسلمانان را حول مسئله تحریف قرآن یا عدم وقوع آن مورد بررسی قرار می‌دهد، این جملات را بیان می‌دارد:

(از آنچه ذکر نمودیم، بر خواننده معلوم می‌گردد که سخن در تحریف قرآن خرافاتی بیش نیست، و تنها کسی در مورد آن سخن می‌گوید که عقلش ضعیف بوده، و یا در

اطراف آن تامل و تفکر کافی ننموده باشد و یا اینکه این سخن را به عنوان دلیل و پناهی برای سخنان خود قرار دهد و به سخنان خود عشق ورزد، چه عشق، چشم و گوش انسان را می‌بندد. اما شخص عاقل، منصف، و متدبر در بطلان اینگونه سخن‌ها هیچ شکی به خود راه نمی‌دهد.

اما رای دومی که به آن اشاره نمودیم در صفحه ۲۲۲ این کتاب نقل می‌شود، که به این ترتیب است:

(حقیقتاً وجود قرآنی که خاص امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است، و در ترتیب سوره‌ها با قرآن موجود فرق داشته است. از اموری است که در اعتقاد به آن هیچ شکی نمی‌توان کرد. و اقرار و اجماع علما بر این امر، ما را از اثبات وجود آن قرآن مستغنی می‌دارد. همانگونه باید به این مسئله نیز اقرار نمود که قرآن ایشان شامل زیاداتی بوده است که در قرآن موجود هرگز یافت نمی‌شود. این امر در صورت صحت به این معنی نیست که این زیادات جزو قرآن بوده، و بعداً با تمسک به تحریف از آن ساقط شده‌اند بلکه این معنی را می‌دهد که آن زیادات مشتمل بر تفسیرهایی به عنوان تاویل بوده است، که در آن سخن خداوند تاویل شده، و این اضافه‌های نازل شده از سوی خداوند، مراد و منظور آیات را به صورت شرح بیان می‌کرده است).

و با این عبارتها این فقیه ما می‌خواهد وجود قرآنی را که خاص امام علی بوده و با قرآن موجود اختلاف داشته ثابت کند، اما در همین وقت نیز این جمله حیرت انگیز را اضافه می‌کند:

من نمی‌دانم که این اصرار بر وجود تفسیر و شرحی برای قرآن چه معنایی دارد از این گذشته علما در این مورد کجا و کی اجماع کرده‌اند که او می‌گوید:

(و اقرار و اجماع علما بر این امر ما را از اثبات وجود این قرآن مستغنی می‌سازد). آیا بهتر نیست که بگوییم منظور از آن علما همان عده قلیلی هستند که گفته‌های (طبرسی) در (احتجاج) را سند قرار داده و سخنانی را به امام علی منسوب می‌دارند؟ کسی که کلمات و سیرت امام علی را پیگیری کند براحتی در خواهد یافت که صدور این چنین کلمات عجیب و غریب از امام اصلاً امکان ندارد. از این گذشته، منظور از این جمله گیج کننده چیست؟ آیا قرآن حاوی شرحی الهی است که از سوی او نازل شده اما جزو قرآن نیست؟ آیا قرآن فرستاده شده از سوی خداوند (متن) و (شرحی) دارد که متن آن در دست همه، و شرح آن فقط نزد امام علی است؟

اگر اشتباه نکنم، من درباره این قرآن با علامه بزرگ (خوبی) مناقشه‌ای داشتم و ایشان در اثبات این موضوع به جز روایت (طبرسی) چیز دیگری در دست نداشت و سرانجام این مناقشه، جدلی عنیف و سخت بود که از خداوند می‌خواهم که در صورت تجاوز من از حدم، و در نظر نگرفتن حرمت استادی که برای مدتی در نجف، فقه و اصول آن را نزد وی می‌آموختم، مرا ببخشد.

فقه‌اء و علمای ما در وجود قرآنی که مخصوص امام علی بوده است به روایتی استناد می‌کنند که طبرسی آن را در کتاب (احتجاج) ذکر نموده است و بر طبق آن امام می‌گوید:

(ای طلحه، به راستی که همه آیاتی که خداوند تعالی بر محمد ﷺ نازل نموده است، و تاویل همه این آیات، و همه حلال و حرام‌ها و احکامی که امت تا روز قیامت بدان نیاز دارند. به املاء رسول خدا و دستخط من، در نزد من است. که حتی رزق پشه‌ها در آن منظور شده است).<sup>۱</sup>

همانگونه که گفتیم در این روایت ضعفی واضح و غرابتی مذهل به چشم می‌خورد، و پس از خواندن آن سوالات بسیاری برای انسان پیش می‌آید. قبل از هر چیز چرا رسول خدا ﷺ تعلیم احکامی را که امتش تا روز قیامت بدان نیاز دارند، مختص به امام علی نموده، و در مورد آن امتش را آگاه ننموده است، بلکه این امور را از امتش پنهان کرده است؟ و قرآن کریم می‌گوید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

﴿سبأ: ۲۸﴾.

(معنی): (و ما تو را جز برای اینکه عموم بشر را بشارت و بیم و انداز دهی نفرستاده‌ایم).  
و در موضع دیگری می‌گوید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳].

(معنی): (امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما برگزیدم).

و چرا امام علی در مورد آن احکام نه تنها خلفای پیش از خود را آگاه ننموده است،

<sup>۱</sup> تفسیر البیان امام خوبی ص ۲۲۲.

بلکه در زمان خلافت خودش نیز مردم را آگاهی نداده است؟ و چرا احکامی را که مردم تا روز قیامت بدان نیاز دارند، و در آن حلال و حرام، و حتی رزق پشه‌ها مشخص شده است، پنهان نموده است؟ به راستی که این سخنان نشانه اضطراباتی است که در عقل وضع کنندگان اینگونه روایات وجود دارد و جالبتر از آن اینکه فقهای ما بر این روایات استناد نموده، و آن‌ها را در زمره مسلمات و بدیهیات می‌گیرند.

### تصحیح

همه سخنانی که در کتب شیعه در مورد امام علی ذکر شده‌اند، فقط به خاطر غلو در شخصیت امام علی بوده است، و سازندگان آن کسانی بوده‌اند که می‌خواستند تا بهر صورتی که شده ثابت کنند که امام علی به امر خلافت، لایقتر از دیگران است و او قرآنی را در دست دارد که دیگران این قرآن را ندارند. لاقلاً ظاهر امر اینگونه نشان می‌دهد. اما در حقیقت آنان از ناحیه دیگری به امام علی لطمه می‌زنند، چون او را شخصی معرفی می‌کنند که با در دست داشتن احکام الهی بسیار مهم، و حلال و حرام امور، و حکم هر چیزی که امت تا روز قیامت به آن‌ها نیاز دارد، آن‌ها را پنهان نموده، و به جز فرزنداناش که همگی امام می‌باشند، هیچکس را از آن‌ها آگاه نکرده است و ائمه نیز به نوبه خود این امور را پنهان نموده و حتی شیعه خود را نیز از کتاب آگاه نکردند، تا اینکه با اختفای امام دوازدهم، همه آن علوم نیز پنهان شد.

و بدین صورت است که می‌بینیم عشق بیش از حد، هنگامی که از اندازه خارج شود، به مرحله زشتی مطلق می‌رسد و هر چیزی که از حد خود تجاوز کند، به ضد آن بدل خواهد گشت. در این جا بار دیگر نظریه تصحیح را پیش می‌کشیم. تا اوهام بافته شده حول شخصیت امام علی و ائمه دیگر را تار و مار کرده و نابود سازیم. به راستی که این اشخاص به کسانی می‌مانند که دورادور خورشید را با ستاره‌های کوچکی مزین نموده و فکر می‌کنند که این نجوم به نور و اشراق خورشید می‌افزایند شما آنان، شأن آنان، شأن کسانی است که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾

[الکھف: ۱۰۴].

(معنی): (زیان کارترین مردم کسانی هستند که سعی و کوشش آنان در زندگانی دنیا به بیراهه رفت و به خیال باطل می‌پندارند که نیکوکاری می‌کنند).

و با اینکه ما عقیده داریم که اکثر روایات ساختگی منسوب به ائمه در زمان پس از غیبت کبری، که ما آن را عصر جدال اول میان شیعه و تشیع نام نهاده‌ایم ساخته و پرداخته گردیده‌اند. اما اگر منصفانه قضایا را پیگیری کنیم، خواهیم دید که در عهد ائمه شیعه نیز روایاتی ساختگی به آنان منسوب شده است اما اینگونه احادیث به علت وجود ائمه در بین مردم، شکل خطیری به خود نمی‌گرفت. چون مردم در صورت بروز هر گونه اشکال و مسئله‌ای می‌توانستند به ایشان دسترسی پیدا نموده و مسائل خود را حل کنند. و این امام صادق است که از رسول خدا ﷺ اینگونه روایت می‌کند:

(به راستی که بر هر حقی، حقیقتی، و بر هر امر صواب، نوری حکم فرماست پس آنچه با کتاب خدا موافقت نماید، آن را بگیرید، و هر آنچه با کتاب خدا مخالفت داشته باشد آن را رها کنید).<sup>۱</sup>

و (ابو یعفر) می‌گوید که از امام صادق در مورد اختلاف دو حدیث که یکی را شخص مورد اعتماد، و دیگری را نامعتمدی نقل می‌کنند سوال کردم، و ایشان گفتند:

(اگر حدیثی بر شما وارد شد، آن را با کتاب خدا و قول رسول خدا ﷺ محک بزنید پس اگر از این دو ماخذ برای حدیث خود شاهی پیدا کردید، آن حدیث درست است اگر نه آن حدیث فقط به درد راوی آن می‌خورد).<sup>۲</sup>

و همچنین (ابن ابی عمیر) نیز از امام صادق این چنین نقل می‌کند:

(هر آن کس که بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ کاری را انجام دهد کافر است).<sup>۳</sup>

امام در جای دیگر می‌فرماید:

(همه امور، به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ بازگشت داده می‌شوند، و هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت ننماید، مزخرفی بیش نیست).<sup>۴</sup>

و امام صادق بدین صورت و به وضوح تمام طریقه تشخیص احادیث و غیر صحیح و ساختگی را معین می‌کنند، و این چنین است که می‌توان بین روایات صحیح و کاذب

<sup>۱</sup> (إن علی کل حق حقیقة، وعلی کل صواب نورا، فما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فدعوه).

<sup>۲</sup> کافی ج ۱، ص ۶۹.

<sup>۳</sup> کافی ج ۱، ص ۷۰.

<sup>۴</sup> کافی ج ۱، ص ۶۹.

---

---

حد فاصلی قرار داد، تا همه درها به روی بدعت‌هایی که هر از گامی در دین و به اسم دین ظهور می‌کنند بسته شود.

قبل از اینکه این مبحث را به پایان ببرم، می‌خواهم به برخی از علمای شیعه اشاره کنم که علاوه بر قرآن علی، در کتاب‌های خود از قرآن فاطمه نیز نام برده‌اند، که موضع ما در قبال این قرآن نیز همانند موضع‌مان در مقابل قرآن علی است، که درباره آن به اندازه کافی سخن گفتیم.





## جمع بین دو نماز

اقامه نمازها در اوقات معین خود، اقتدا به سیرت رسول خدا ﷺ است، و قرآن کریم می‌گوید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

(هر آینه در رسول خدا برای شما الگوی نیکی است برای کسی که امید ثواب خدا و روز آخرت را دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند).

## جمع بین دو نماز

شیعه امامی تنهای فرقه‌ای است که در غیر از هنگام سفر، بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا را جمع می‌بندد. موضع من در قبال این تخلف فکری کاملاً با موضع‌گیری‌های دیگر من در مورد مسایل فقهی فرق دارد. این طرز عمل که فقط به شیعیان مومن اختصاص دارد، وحدت بزرگ اسلامی لطمه زیادی وارد می‌آورد. جالب است اگر بگوییم که اکثریت فقهای شیعه، به استحباب خواندن نمازها در وقت محدّد خودشان فتوا می‌دهند اما از لحاظ عملی برخلاف این نظریه عمل نموده و بین نمازها را جمع می‌بندند. و این عمل عادت شده است که مساجد شیعه نیز از آن پیروی می‌کنند.

هر کدام از نمازهای پنج‌گانه برای وقت معین و محدّدی است که بر اساس زمان انجام این نمازها نامگذاری شده‌اند. از لحاظ زمانی عصر با ظهر و عشاء با مغرب فرق دارد و بدون شک در این مسئله که شریعت این نمازهای پنج‌گانه را از یکدیگر جدا نموده، و آن‌ها را به عنوان ستون دین و مهمترین شعار دین مطرح می‌کند حکمت الهی نهفته است.

رسول خدا ﷺ در مسجد مدینه‌اش، این نمازهای پنجگانه را در اوقات مخصوص به خودش اقامه می‌کردند، و همچنین خلفای بعد از او که امام علی نیز جزو آنان است بر همین سیرت نیز استوار است که این سیرت همان سیرت ائمه شیعه است. و اگر

رسول خدا ﷺ یک یا دو بار در غیر سفر بین دو نماز را جمع بستند، این مسئله به خاطر ضرورت و یا ترخیص بوده است، اما عمل او ﷺ التزام بر اوقات پنجگانه بوده است.

و من می‌خواهم بدانم که در تظاهر به این مخالفت با اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان چه سبب خیر نهفته است؟ آیا نمی‌توان اینگونه نتیجه گرفت که غرض از این عمل، عزل شیعه از کلیه مظاهر وحدت بوده است؟ عملی که فقها و ائمه مساجد، آگاهانه و یا ناآگاهانه خود را به انجام آن مقید نموده‌اند. اهتمام ما در روند عمل تصحیح به مسایل نظری و عملی بوده است تا بتوانیم بر مبنای رسالت خود به همه مظاهر تفرقه فکری و عملی و پیامدهای آنان فائق آمده و آنان را نابود سازیم. دستیابی به این هدف فقط با بازگشت به عصر رسالت و تمسک به سنت رسول خدا ﷺ امکان پذیر است. و من فکر نمی‌کنم که در میان مسلمانان کسی وجود داشته باشد که عمل و آراء دیگران را بر سنت و عمل رسول خدا ﷺ برتری دهد. پس به همین جهت از شیعه و ائمه مساجد شیعه می‌خواهم که نمازهای پنجگانه را در وقت‌های مخصوص به خودشان ادا نموده و در این امر به عمل و سنت رسول خدا ﷺ که نماز را همراه با اصحابش یعنی مهاجرین و انصار در مسجد مدینه و در وقت‌های مخصوص اقامه می‌کردند، اقتدا کنند. و شیعه باید بدانند که عزت، کرامت، و شوکتش در تمسک به راه و سنت رسول خدا ﷺ است. حال بیابید به امام علی گوش فرا دهیم که در مورد نمازها و اوقات معین آنان، به امیران شهرها این چنین می‌نویسد:

اما بعد، پس نماز ظهر را هنگامی بر مردم بخوانید که آفتاب از جایگاه چهار پایان رجوع می‌کند و نماز عصر را بخوانید وقتی که خورشید سفید و زنده است و مغرب را بخوانید در هنگام افطار روزه دار و عشا را از هنگام پنهان شدن شفق تا یک سوم شب بخوانید و صبح را بخوانید در حالی که هر کس صورت دیگری را می‌بیند و می‌شناسد<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۲ ص ۸۲ (أما بعد: فصلوا بالناس الظهر حتى تفيء الشمس من مريض العنز وصلوا بهم العصر والشمس بيضاء حية. . . وصلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم. . . وصلوا بهم العشاء حين يتوارى الشفق إلى ثلث الليل وصلوا بهم الغداوة والرجل يعرف وجه صاحبه).

## رجعه

هنگامی که افسانه با عقیده و اوهام با حقایق مخلوط می‌گردد در نتیجه این اختلاط بدعت‌هایی ظهور می‌کنند که در آن واحد انسان را هم به گریه و هم به خنده می‌اندازند.

### رجعه

در عقیده شیعه امامی دو موضع کوچک وجود دارد که اثری در زندگی اجتماعی و فکری شیعه ندارند. اما اگر فرقه دیگری بخواهد در مقابل با شیعه ریز و درشت مسایل عقیدتی او را زیر و رو کند، این دو موضع همواره جنجال بر انگیز و جدال آفرین بوده‌اند این دو موضع همان، «رجعه» و «بداء» می‌باشند، که می‌خواستیم از ادخال آن در مبحث این کتاب چشم پوشی کنیم. اما هنگامی که دیدم مخصوصاً در اوان اخیر، کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی حول مذهب شیعه به چاپ می‌رسد. تصمیم گرفتم برای هر کدام از این دو موضوع مبحث جداگانه‌ای اختیار کرده و در مورد آنان به صورت موجز و خلاصه صحبت کنم.

همانگونه که گفتیم این دو موضوع جای مهم و اساسی را در عقیده شیعه به خود اختصاص نمی‌دهند، و حتی بعضی از علمای مذهب نیز آن‌ها را رد می‌کنند، و اکثریت قریب به اتفاق شیعه از این دو موضوع و متن آن‌ها اصلاً چیزی نمی‌دانند. و از این که چگونه بعضی از اعلام شیعه در کتاب‌های خود حول این موضوع به جدل‌های عقلی پرداخته‌اند، هیچ اطلاعی ندارند. بعضی از علما نیز در اثبات این دو موضوع کتاب و مقاله نوشته‌اند. اما جالب است بدانیم که نظریه‌های رجعه و بداء، در زیارت نامه‌هایی که شیعه هر صبح و شب در کنار قبور ائمه خود می‌خواند، وارد شده‌اند. اما رهبران بزرگ مذهبی که بر قلوب و عقول شیعه سیطره دارند، هرگز به این جمله‌ها و عبارتها اعتراضی ننموده و خواستار حذف این مضامین از زیارت نامه‌ها نشده‌اند. حال آنکه بسیاری از همین رهبران در گردهمایی‌های خصوصی خود منکر این دو موضوع شده و آن‌ها رد می‌کنند. و به همین دلیل واجب خود دانستم که کتاب تصحیح را با این دو موضوع کامل نموده و سیر این کلام را با «رجعه» شروع کنم.

«رجعه» به این معنی است که ائمه شیعه، از امام علی تا حسن العسکری که امام یازدهم شیعیان امامی است، جهت حکمرانی مجتمعی که قواعد و اساس آن را «امام مهدی» با ظهور خود پی ریزی خواهد نمود، به این دنیا باز می‌گردند. امام مهدی قبل از رجعه ظهور نموده و زمین را سرشار از قسط و عدل می‌کند، و راه را برای بازگشت اجداد خود هموار می‌سازد، در نتیجه همه ائمه، بر حسب تسلسل موجود در امامتشان، برای برهه‌ای از زمان بر زمین حکمرانی نموده و بار دیگر می‌میرند.

تا امام بعدی زمام امور را در دست گیرد. آخرین این امامان طبیعتاً حسن العسکری خواهد بود. و پس از مرگ ایشان قیامت بر پا می‌گردد. و واقع شدن همه این امور به این دلیل است که ائمه در زمان حیات نخستین‌شان یعنی قبل از رجعه از حکومت و خلافت شرعی محروم ماندند. پس رجعه تعویضی است که حکومت و خلافت را که حق شرعی آنان است به آنان باز می‌گرداند.

آن دسته از علمای شیعه که در مورد رجعه کتاب نوشته‌اند به این آیه استناد نموده‌اند:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿۱۰۵﴾﴾

[الأنبياء: ۱۰۵].

معنی: «و ما در زبور نوشتیم که البته بندگان صالح من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

و می‌گویند: غرض از بندگان صالح در این آیه همان ائمه شیعه می‌باشند. این خلاصه‌ای بود از نظریه ی رجعه که به صورت اجمال به آن اشاره کردیم. این مسئله نیز باید گفته شود که به آن افرادی که در مورد رجعه کتاب و مقاله نوشته و برای اثبات این امر به روایت‌های منصوبه به ائمه شیعه استناد می‌کنند، در مبحث رجعه به همین حد اکتفا نموده‌اند، بلکه افکار دیگری را که از همان روایت‌های دروغین الهام می‌گیرند، به آن اضافه نموده و گفته‌اند که، رجعه فقط ائمه شیعه را شامل نمی‌شود بلکه عده‌ای از صحابه رسول ﷺ که به زعم آنان دشمنان ائمه بوده، و ائمه را از رسیدن به حق شرعی خود در خلافت محروم کردند نیز به این دنیا رجعت داده می‌شوند تا ائمه بتوانند در این دنیا از آنان انتقام بگیرند.

پس از مرور این مسئله این امر را در می‌یابیم که کسانی که این نظریه را به وجود آورده، و در اثبات آن این روایت‌ها را وضع نموده‌اند، بیش از اینکه بازگشت ائمه را

بخواهند، خواستار بازگشت دشمنان ائمه - به زعم آنان - بوده‌اند، تا بتوانند از آنان انتقام بگیرند. چون مخصوصاً این قسمت نظریه باعث می‌شود که نه تنها ائمه تفرقه میان شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی عمیق‌تر گشته، بلکه به تقارب آنان نیز هیچ امیدی نباشد. چون این افراد اگر واقعا به ائمه شیعه اخلاص داشتند، آنان را تا این حد تشنه حکم رانی معرفی نمی‌کردند که ایشان بهشت جاوید را رها کرده، و به این دنیای فانی باز گردند و برای مدتی حکومت را در دست گیرند. حال آنکه امام می‌گوید:

«به خدا دنیا شما برای من از برگ درختی که در دهان ملخی بوده و آن را می‌جود، بی ارزش‌تر است.»

اما با تاسف زیاد باید گفت واقعیت امر همین است و ما در مقابل افکاری قرار گرفته‌ایم که بعضی از علمای ما در مورد آن کتاب‌ها نوشته‌اند و این افکار گوشه‌ای از عقیده ما را به خود اختصاص داده است. این نظریه با تفاوت‌های زیادی به نظریه تناسخی «فیثاغورس» که در حال حاضر نیز پیروانی داشته و در مظاهر و تعابیر مخالفی بروز نموده است شباهت دارد. اما کسانی که پیرامون رجعت ائمه شیعه کتاب نوشته و سخن گفته‌اند، از مضامین فیثاغورسی‌ها در صحت تناسخ و یا بهتر بگوییم «انتقال روح از جسدی به جسد دیگر» استفاده نموده‌اند، چون تناسخی‌ها در بازگشت مردگان به دنیا به وحدت موضوعی عقیده ندارند. ساده‌تر بگوییم آنان عقیده دارند که انسان پس از مرگ به دنیا باز می‌گردد اما نه به صورت قبلی خود، بلکه به صورت و شکل‌های مختلف دیگر. اما نظریه «رجعه» به وحدت موضوعی عقیده داشته و عنوان می‌کند که ائمه به صورت قبلی خود و فقط برای یک بار به این دنیا باز می‌گردند و پس از این بازگشت مرگ دوم رخ داده و نوبت به قیامت و بعث و نشور می‌رسد و به همین خاطر اینگونه نتیجه می‌گیریم که بانیان نظریه رجعه احتمالاً از فلسفه فیثاغورس الهام گرفته، و آن را در قالبی اسلامی وارد مذهب کرده‌اند. به صورت دقیق نمی‌توان گفت که این نظریه چه هنگام وارد مذهب شده است، اما بدون شک ظهور اینگونه افکار دور از عقل در عهد جدال اول میان شیعه و تشیع بوده است یعنی زمانی که سادگی، صفت اغلیبیت مردم بوده و میل به سوی افکار غلو آمیز دور از منط، بازار داغی داشته است.

در به وجود آمدن این نظریه تنها دلایلی که به فکر می‌رسد همان ایجاد شکاف و تفرقه در صفوف مسلمانان بوده است که خزعلاتی همچون سخنان گفته شده در

انتقام ائمه از صحابه حضرت رسول ﷺ آن را تضمین می‌کند. در اینجا بگذارید داستانی را تعریف کنم که چند سال پیش در نجف برایم اتفاق افتاد. یکی از مشایخ نزد من آمده و از من خواست تا کتابی را که جدیداً به چاپ رسانیده، و (شیعه و الرجعه) نام داشت از او خریداری کنم. هنگامی که از محتوای این کتاب سوال کردم، جواب داد: «اثبات بازگشت ائمه به این دنیا».

بار دیگر از او سوال کردم: «این امر چه موقع اتفاق می‌افتد؟»

جواب داد: «بعد از ظهور مهدی که زمین را سرشار از قسط و عدل خواهد کرد».

از او پرسیدم: «آیا مقام و مرتبه ائمه ما برتر از این نیست که بخاطر حکمرانی به

این دنیا بازگردند؟» در حالی که امام علی می‌گوید:

«راستی که دنیای شما نزد من از عطفه بزی بی ارزش‌تر است مگر اینکه بتوانم

حقی را بر باطلی یا باطلی را از بین ببرم»<sup>۱</sup>.

و آن شیخ در حالی که شگفت زده شده بود گفت: «اما در کتاب‌های ما روایاتی

وجود دارند که بازگشت ائمه را اثبات می‌کنند».

من صدایم را بلند کرده و گفتم: «آیا بهتر نبود که این مسئله به خود مهدی واگذار

شود تا سخنش را در مورد آن بگوید؟»

و آن شیخ در حالی که از من فرار می‌کرد، می‌گفت: «ای وای بر دین».

### تصحیح

در سطور گذشته عنوان کردیم که نظریه (رجعه) جای مهمی را در عقیده شیعیان امامی اشغال نمی‌کند. اما بسیاری از آنان زیارتنامه (جامعة الکبیره) را که از مهمترین زیارتنامه‌های شیعه امامی بوده و نزد آنان اعتبار خاصی دارد، قرائت می‌کنند. که در آن با عباراتی بسیار صریح به رجعت اشاره شده است اما هیچگاه حتی یکی از فقها و یا رهبران دینی ما در رد و یا حذف این روایت‌ها کوششی به خرج نداده‌اند. آنان حتی سعی نکرده‌اند که این روایت‌ها را به صورتی نسبتاً معقول تفسیر کنند، البته اگر مجالی برای تفسیر مانده باشد.

زیارتنامه جامعه که در فضل زیارت مشاهده ائمه به گوشه‌هایی از آن اشاره کردیم،

<sup>۱</sup> (إن دنیاکم هذه أهون عندي من عطفة عنز إلا أن أقيم حقاً أو أبطل باطلاً).

همان زیارتنامه‌ای است که شیعیان هنگام زیارت قبور ائمه و به قصد سلام آن را قرائت می‌کنند در یکی از فقرات این زیارتنامه اینچنین آمده است:

(من به آمدن شما ایمان دارم، و رجعت شما را تصدیق می‌کنم و منتظر امر شما بوده، و به انتظار آمدن دولت شما نشسته‌ام).<sup>۱</sup>

بدون شک منظور از کلمه رجعت، بعث و نشور روز قیامت نیست، چون در این امر بر طبق عقیده اسلامی مان و اصل سوم آن یعنی معاد، همه مردم مشترک می‌باشند. پس غرض از رجعت در این عبارت همان بازگشت دوباره آنان به این دنیا است و بسیاری از علمای مذهب شیعه در اثبات رجعت به این مسئله استناد می‌کنند. و در این عمل به کسانی می‌مانند که بر اساس روایت و جمله‌ای ساختگی، بنایی خیالی و با شکوه بنیان کرده‌اند. در اینجا سخن ارسطو می‌آورم که نظریه (مثل) استاد خود، افلاطون را به تمسخر گرفته بود او گفت:

(افلاطون در نظریه مثل خود به کسی می‌ماند که از شمردن کمیتی از اشیاء عاجز مانده است. و برای اینکه بتواند آن کمیتی را آسانتر به شمارد، آن را دو برابر می‌کند). و بدین سبب است که بعضی از علمای ما هنگامی که در فهم و درک جمله‌ای به علت تناقض آن با اصول اسلام و عقل دچار مشکل می‌شوند، به جای رها کردن و دوری از آن، شرح و تفسیر آن را دو چندان می‌کنند، و به بدعت و گمراهی موجود، بدعت و گمراهی دیگری می‌افزایند، تا زمین گل آلودتر شده، و شر همه را فرا گیرد.

پاکسازی کتب زیارت از عبارات و مضامینی که با عقل سلیم و روح اسلام تناقض دارند. به خصوص روایاتی که خلفای راشدین و اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مورد شتم و جرح قرار می‌دهند، جزو برنامه عمل تصحیح است. و بر شیعیان جهان واجب است که با چشمان باز و بیداری کامل با این مسائل روبرو شده و از قبول کورکورانه روایت‌ها به بهانه اینکه به ائمه منسوب می‌شوند خودداری کنند من کوچکترین شکی ندارم که اگر بسیاری از این زیارتنامه‌ها که به ائمه منسوب می‌شوند، به گوش آنان می‌رسید، بر وضع کنندگان آن حد دروغ و افترا جاری می‌کردند. و خوب است این را نیز بدانیم که سختترین عذاب‌ها در روز قیامت، مخصوص کسانی است که بر خداوند افترا می‌بندند:

<sup>۱</sup> مفاتیح الجنان، ص ۱۰۰۵.

﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيَلِكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ ۗ وَقَدْ خَابَ  
مَنْ أَفْتَرَىٰ﴾ [طه: ۶۱].

(معنی): (و موسی به آنان گفت وای بر شما بر خدا دروغ می‌بندید که بنیاد شما را بر باد  
هلاک دهد، که هر کس که به خدا افترا بست سخت زیانکار شد).



## بداء

نظریه بداء به این قول خداوند تناقض دارند:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [يونس: ۶۱].

(بدان که در هیچ حالی نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و هیچ عملی انجام ندهی مگر اینکه ما بر شما شاهد باشیم. و هیچ ذره‌ای در همه آسمان و زمین از پروردگار تو پنهان نیست و کوچکترین از ذره و بزرگتر از آن همه در کتابی مبین مسطور است).

## بداء

اگر غلط و خطایی را باز هم به خطا تفسیر کنیم، این مسئله به معنای استمرار در اشتباه و خطا، و عدم خروج از آن تا قیام ساعت است. به همین دلیل می‌خواهم بگویم که اگر به راستی بعضی از علمای ما به شجاعت علمی، خلوص نیت، صفای فکر، و صفای ذهن آراسته بودند، در تفسیر کلام و یا جمله‌ای ساختگی که با اصول عقیده و بدیهیات عقلی منافات دارد هرگز این راه پر پیچ و خم را نمی‌پیموده و با پا فشاری بر ابقای آن در کتاب‌های زیارت و روایت، بر اشتباه خود اصرار نمی‌کردند.

این حالت نمونه کاملی از اصرار کردن به گناه و بالیدن به آن است و تا زمانی که مسئله بر این منوال باشد، رها گشتن از اوهام بسیار مشکل بوده و انتظار عنایت الهی را داشتن، طمعی بسیار بیهوده است چون خداوند می‌فرماید:

﴿[الحج: ۸].﴾

﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾. (الحج:

۸).

(معنی): (و از مردم کسانی هستند که درباره خداوند مجادله می‌کنند بدون علم و هدایت، و به غیر از کتاب روشن).

همانگونه که در فصل رجعه بیان نمودیم، مفهوم (بداء) بر اکثریت قریب به اتفاق

شیعه امامی پوشیده بوده، و حتی می‌توان گفت که از محتوای آن چیزی نمی‌دانند و در صورتی که معنای این نظریه از آنان پرسیده شود. در جواب حیران می‌مانند و بسیار جای تاسف و اندوه است که بینیم امتی به فضل رهبریت مذهبیش به این حال و روز بیافتد. چون می‌توان گفت هزاران، بلکه صدها هزار شیعه وجود دارند که هنگام ورود به مراقد امام دهم و یازدهم، یعنی (علی النقی) و (حسن العسکری) این جمله را تکرار نموده.

(السلام علیکم یا من بداء الله فی شأنکم)

(معنی): (سلام بر شما ای کسانی که خداوند در حق شما مرتکب بداء شده است). و حتی معنی آن را هم نمی‌دانند. آنان نمی‌دانند که این جمله، چگونه و به چه دلیل به وجود آمده است و خطورت این سخن را که در آن، سلطه، علم، اراده، و حکمت را از خداوند نفی می‌کند، نمی‌فهمند. اما شگفت‌انگیزتر از همه این است که تا به امروز حتی یکی از علمای ما نیز جهت حذف این جمله از زیارت‌نامه‌ها و یا منع قرائت آن حرکتی از خود نشان نداده است. این جمله همانند جمله‌ها و عبارات ساختگی دیگر است که کتاب‌های زیارت و روایت را پر نموده، و همان طور که گفتیم با اساس عقیده و روح اسلام تناقض دارد.

اما معنی (بداء) چیست؟ گفتیم که شیعه در هنگام زیارت مراقد امامان دهم و یازدهم این کلمه را در جمله یاد شده به کار می‌برند. و همانگونه که همه اعتقاد داریم، در عقیده شیعه امامی، امامت بر حسب تسلسل از پدر به پسر بزرگتر انتقال می‌یابد. امام حسن و امام حسین به دلیل نص وارد از رسول خدا ﷺ که فرمودند:

(حسن و حسین چه برخیزند و چه بنشینند، هر دو امامند).

از این قاعده مستثنی می‌باشند. و در نتیجه امامت پس از امام حسن به فرزند بزرگتر او انتقال نیافته، بلکه به برادرش حسین انتقال یافت.

اتفاق دیگری که در مسیر امامت رخ داد این بود که اسماعیل، یعنی پسر بزرگ امام ششم شیعه جعفر صادق، در زمان حیات پدرش وفات یافت، و در نتیجه امامت به برادر او موسی ابن جعفر، یعنی فرزند کوچکتر جعفر صادق انتقال یافت. این تغییر در مسار امامت که یک منصب الهی است، به (بداء) یا روشنتر بگوییم تجدید نظر و تغییر اراده خداوند معروف است. یعنی خداوند اراده خود را تغییر داده و بر اساس آن، امامت الهی از اسماعیل به موسی ابن جعفر، و سپس به فرزندان او انتقال یافته است پس می‌بینیم

که در این مسئله، امامت طریق طبیعی خود را که انتقال این منصب از پدر به پسر بزرگتر است طی نکرده است.

اما سوال گیج کننده این است که چرا تغییر مسار امامت، بداء نامیده شده و به خداوند نسبت داده می‌شود، در صورتی که اثبات این تغییر، احتیاجی به این مسئله ندارد که از قدرت خداوند بکاهد. پاسخ این سوال باید در رابطه با اوضاع و احوال حاکم بر عهد اول جدال میان شیعه و تشیع داده شود منصب امامت هنگامی که منصبی الهی باشد به انتخاب تن نداده، و سیر آن با مرگ امام شرعی عوض نمی‌شود بر حسب ناموس و قانون الهی، منصب امامت پس از مرگ امام شرعی از او به پسر بزرگتر او انتقال می‌یابد. و به همین علت امامت را امری تکوینی نامیده‌اند که به متغیرات زمان و مکان تن نمی‌دهد و رابطه امام با پسر بزرگتر او، همانند رابطه علت و معلول رابطه‌ای ذاتی و لاینفک است. در نتیجه معنای این کلام این است که امام پدر هیچ اختیاری در تعیین امام پس از خود ندارد، و این اختیار بر طبق اراده خداوند از قبل انجام گرفته است.

این جنگ و جدال فکری در زمان قبل از غیبت کبری و پیش از اینکه به افقهای وسیع دیگری انتقال یابد گریبان گیر خود شیعه می‌شود. و این مسئله در زمانی اتفاق می‌افتد که مذهب اسماعیلی شروع به ظاهر شدن در میدان افکار اسلامی نموده، و وحدت شیعه را به خطر از هم پاشیدگی داخلی تهدید می‌کند. مذهب اسماعیلی، اراده ازلی خداوند را تغییر پذیر نمی‌بیند، و امامت را فقط بر حسب همان تسلسل موجود می‌پذیرد. به این معنی که شخص امام پدر، در تعیین امام بعدی هیچ سلطه‌ای نداشته، و این اختیار از قبل به اراده معین خداوند انجام گرفته است. پس هنگامی که وارث شرعی، یعنی اسماعیل می‌میرد پدر او یعنی جعفر صادق نمی‌تواند فرزند کوچکتر خود، موسی را جانشین او کند. بلکه امامت الهی بر طبق قاعده یاد شده، به فرزندان اسماعیل انتقال می‌یابد. و چون شیعه خود بانی نظریه امامت الهی است، و می‌خواهد هر طور شده از این سر در گمی و منجلاب رهایی یابد نظریه (بداء) را پیش کشیده، و مسئولیت انتقال امامت از اسماعیل به موسی ابن جعفر را به خداوند متوجه می‌کند. و با ابداع این نظریه در آن واحد امام جعفر صادق تیرئه شده، و مذهب اسماعیلی نیز مردود خوانده می‌شود. همانگونه که همه می‌دانیم امامت نزد اسماعیلی هنوز هم استمرار داشته، و امامشان که از نسل اسماعیل می‌باشد، حی و حاضر زمام رهبری

آنان را به دست دارد.

باز به نظریه بدا بازگشته و می‌گوییم که این نظریه در اوائل ظهور فرقه اسماعیلیه که وحدت شیعیان را تهدید می‌کرد مطرح شد و به همین علت تا اوایل قرن سوم هجری از آن هیچ اثری نمی‌بینیم. اما چرا شیعه امامان دهم و یازدهم را مخاطب قرار داده، می‌گوید خداوند در حق آنان مرتکب بدا شده است؟ و جالب است که می‌بینیم نه موسی ابن جعفر، و نه پسر او علی الرضا، و نه نوه او محمد الجواد، هیچکدام حتی با یک کلمه که نشان دهنده ارتکاب بداء نسبت به آنان باشد مخاطب قرار نمی‌گیرند. این امر یک نکته را ثابت می‌کند و آن این است که نظریه بداء هنگامی که مطرح شد که اسماعیلیان پای در صحنه وجود گذاشته، و با قدرت تمام خود را مطرح می‌کردند و این مسئله در اوائل قرن سوم هجری یعنی در زمان امامان دهم و یازدهم اتفاق افتاد.

بعضی از اعلام شیعه جهت اثبات تغییر مسار امامت از اسماعیل به موسی ابن جعفر به (بداء) پناه بردند، در حالی که امامت و انتقال آن از پدر به پسر، به صورتی که شیعه قبل از عهد جدال میان شیعه و تشیع به آن عقیده داشت، هیچ احتیاجی به پیش کشیدن نظریه بداء، و تغییر اراده الهی نداشت. چون بر طبق وصیت امام صادق که شاهد وفات فرزند بزرگش، یعنی نامزد اول مقام امامت بود، این مقام به نامزد دوم آن انتقال می‌یافت. و بدون شک امام صادق در مورد کسی که پس از ایشان تولیت امور فتوا و فقه را به دست می‌گیرد رای خود را اعلام کرده بود. پس کلام امام و تعیین وارث شرعی توسط ایشان فصل خطاب بوده، و زیر پا گذاشتن آن ناممکن است.

موضوع بداء گوشه‌ای از کتاب‌های شیعه را اشغال نموده و بعضی از علما نیز در دفاع از بداء، فصل خاصی را بدان اختصاص می‌دهند. این جدل به بحث‌های فلسفی و کلامی انجامید که کتاب‌های علمای (کلامیه) آکنده از آن است. مباحثی همچون اراده الهی، اجل‌های حتمی و مقدر، که قدر را می‌رانند، صدقه‌ای که بلا و آزمایش را می‌رانند، و کلام‌های دیگری که اهل علم بدان آگاهند، و همچون جدال فکری میان (اشاعره) و (معتزله)، همه و همه از آن منشعب می‌گردند. بعضی از علمای شیعه نیز راه خروج از این گره را، در جدا نمودن (نسخ تشریعی) از (نسخ تکوینی) می‌بینند و می‌گویند که بداء نسخی است در تکوین، و نمی‌دانم کسانی که این همه در مورد بداء نوشته و سخن راندند، در این آیه کریمه:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ ۖ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾﴾ [الرعد: ۳۹].

(معنی): (خداوند هر چه بخواهد محو، و هر چه بخواهد اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد او است).

راه حلی برای آن سر در گمی و معضله پیدا کردند یا نه؟ در هر صورت کسانی که در مورد بداء نوشتند، به جز انباشتن اوهام بر اوهام، و سفسطه بر سفسطه، کار دیگری از پیش نبردند. در صورتی که اگر راه حلی را در آیه یاد شده جستجو می‌کردند از آن گره کور بافته دست خودشان بود، نجات یافته و عاقبت‌شان به طعنه زدن و کاستن از سلطه خداوند نمی‌انجامید. و این سخن مسخره را نیز که خداوند چیزی را اراده نمود، اما نتیجه امر چیز دیگری از آب در آمد، بر زبان نمی‌راندند.

### تصحیح

قبلاً گفتیم و باز هم تاکید می‌کنیم که قواعد مذهب شیعه حتی با قرائت آن جمله کذابی که به آن اشاره شد با مشکلی فکری به نام بداء روبرو نمی‌شود، چون مردم بدون هیچ توجه و اهمیتی این جمله را بر زبان رانده، و به ابهام و اشکالات موجود در آن بهایی نمی‌دهند. این نظریه بدون شک در مکان‌های زیادی وارد شده است و شیعیان هر شب و روز هنگام زیارت مراقد امامان دهم و یازدهم آن را بر زبان می‌رانند. امام هیچکدام از مراجع شیعه و یا علمایمان، به حذف این جمله که در ده‌ها جلد از کتاب‌های زیارت وارد شده است، بهایی نداده، و حتی به صورت اجمالی و یا تفصیلی آن را انکار ننموده‌اند و باز هم بدون شک نظریه بداء از نظریات وضعی و ساختگی است که به ائمه نسبت داده می‌شود. و تاریخ به وجود آمدن آن به عهد اول جدال میان شیعه و تشیع باز می‌گردد، که به این موضوع قبلاً نیز اشاره کردیم. از اینجا بار دیگر عنوان می‌کنم که ما شیعیان باید همه موروثات خود را از اینگونه عقاید و نظریات ساختگی که به موجب آن در حق خداوند، رسول او صلی الله علیه و آله، خلفاء و ائمه شیعه که ائمه مسلمانان نیز می‌باشند، اجحاف شده، و به ناحق قدرت و مقام آنان را زیر سوال می‌برد پاکسازی و غربال کنیم.

در اینجا به نتیجه‌ای بسیار خطرناک می‌رسیم و آن این است که کسانی که دست اندکار راه اندازی جدال میان شیعه و تشیع بوده‌اند، برای رسیدن به مقاصد شوم خود، که با اساس عقیده و عقل و منطق منافات دارد، حتی از تطاول و دست اندازی به قدرت و صفات الهی نیز خودداری نکرده‌اند من به خداوند بزرگ امید بسته و از او

---

مخلصانه می‌خواهم که با پایان دادن به این شب تار و ظلمانی خورشید حقیقت را در دل‌های صاف و مستعد به قبول حق، نمودار ساخته، تا همه بر حسب قدرت و توانایی خود، جهت به مقصد رسانیدن حرکت تصحیح کوشیده و گام بردارند و فقط در این هنگام است که شیعه می‌تواند به عصر درخشان رسالت باز گشته، و زندگانی پربار و نوینی را آغاز کند.

## تصحیح بین قبول و رد

تصحیح افکار وارداتی و عقاید مهلک و غیر سلیم و وظیفه همه مسلمانان بوده و قرآن، سنت رسول ﷺ، و عقل و فطرت سلیم بدان حکم می‌کند و بدون شک ارشادات و موعظه‌های بلیغی که از این سرچشمه‌های فیض نیرو می‌گیرند، و قلب‌های بی غل و غش و نفوس آماده مستعد را به خود جذب نموده، و صاحبان آنان را دسته دسته به سوی حق رهنمون می‌سازند.

### تصحیح بین قبول و رفض

نظریه تصحیح که ما آن را برای اولین بار در تاریخ شیعه و تشیع مطرح نمودیم، بدون شک با واکنش‌های مختلفی در جهان روبرو خواهد شد، که با محیط و منطقه زیست افراد ارتباط نزدیک دارد. و بسیار طبیعی است که عده زیادی از رجال دین و تاجران طائفیت، که در مقدمه آنان رهبران دینی قرار دارند به مخالفت به آن برخاسته و در رویارویی با آن همه قدرت و توان خود را به کار گیرند.

ما این عده را بخاطر واکنششان که ممکن است بسیار عنیف و سخت باشد معذور می‌دانیم. چون خطر تصحیح مجد و قدرت و کیان آنان را که بر اساس آن آرزوهای عریض و وسیعی را در طول قرون متمادی بنا نموده‌اند تهدید می‌کند. اما امید ما به اکثریت قریب به اتفاق از طبقه روشنفکر شیعیان است که ندای تصحیح عزت دنیا و خیر اخوت را در بر دارد.

پس می‌خواهم نصیحتی را متوجه آنان کنم و به آن‌ها بگویم که دعوت به راه حق احتیاجی به عنف و خشونت ندارد، چون کلمه حق به خودی خود راهش را باز می‌کند.

و در این راه الگوی ما عمل رسول خدا ﷺ است که خداوند او را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

(معنی): (اگر تندخو و سخت دل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند).

و در جای دیگر می‌گوید:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

[النحل: ۱۲۵].

(معنی): (خلق را به حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با آن‌ها به بهترین طریق مجادله کن).

در نتیجه بر همه کسانی که مسئولیت دعوت تصحیح را به دوش می‌گیرند واجب است که در مخاطبه دیگران و به خصوص سالمندان طریق نرمش و عدم شدت و خشونت را به کار گیرند. چون برای کسانی که عمری است به قول و فعلی عادت نموده و از سنین کودکی بر آن تربیت شده‌اند آسان نیست که به یک باره از همه این امور کنده شده و دست بردارند به عنوان نمونه و فقط برای مثال آیا می‌توانی از انسانی که از آغاز طفولیت با گفتن کلمه (یا) به استعانت و طلب از غیر خداوند انس گرفته است خواه شخص مخاطب پیامبر، امام، و یا ولی باشد انتظار داشت که در عرض یک شبانه روز از این عادت و عقیده با هم دست بردارد؟

بسیاری از شیعیان در طلب معونت و کمک غیر از خداوند را مخاطب قرار می‌دهند. و من نمی‌دانم چرا ما شیعیان خداوند قادر بر همه چیز را رها نموده، و از دیگران استعانت می‌جوییم، حال آنکه خداوند ما را به استعانت جستن از خود او مامور نموده است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵].

(معنی): (تنها تو را عبادت نموده و تنها از تو یاری می‌جوییم).

و هم اوست که بندگان خود را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰].

(معنی): (و ما از رگ گردن انسان به او نزدیک‌تریم).

و باز فقط به عنوان مثال، فکر می‌کنید آسان است که از شیعه بخواهیم تا از سجود بر تربت حسینی، که به شکل‌های مختلف ساخته شده است دست بردارد، حال آنکه او می‌بیند که رهبران دینی او در نمازهای خود بر آن سجده برده، و مساجد شیعیان از آن آکنده است.

و باز هم فکر می‌کنید که آیا آسان است که از شیعه بخواهیم از نامگذاری فرزندان در عبودیت غیر خداوند دست بردارد؟ اینگونه عمل را در هیچکدام از



فرقه‌های اسلامی و غیر اسلامی دیگر مشاهده نمی‌کنیم. و شیعه تنها طایفه‌ای است که حتی در نامگذاری فرزندانش راه بندگی غیر از خدا را می‌پیماید.

اگر صفحات تاریخ ائمه شیعه، از امام علی گرفته، تا آخرین امام را ورق بزنیم می‌بینیم که هیچکدام از آنان فرزندش را به بندگی غیر از خدا نامگذاری نکرده است و من نمی‌دانم که اینگونه نامگذاری که با روح اسلام متناقض می‌باشد از چه وقت در تاریخ شیعه پدیدار گشته است. چون عبودیت فقط مخصوص خدا است و نه غیر از خدا. و انسان را هرگز شایسته نیست که بنده انسانی دیگر باشد، حال باشد که شخص معبود در نزد خداوند از شان والایی برخوردار باشد.

و بار دیگر می‌خواهم این مسئله را به طبقه داعی تصحیح تاکید کنم که تغییر این منحنی فکری در نزد شیعه امامی کار آسانی نبوده و در طول یک شبانه روز انجام نمی‌گیرد. این امر به زمان، صبر، کوشش و روشننگری نیاز دارد تا مسئله کاملاً در دل‌ها جای گیرد. در نتیجه مسئولیت ما بسیار سنگین بوده و باید جهت انجام آن قدم به قدم گام برداشت. چون همه می‌دانیم که نظریه تصحیح از سوی کسانی که در ابتدای این فصل به آنان اشاره نمودیم، با مقاومتی سخت روبرو خواهد شد. و نیز در این راستا نباید خطر قدرت‌های استعماری را که هنوز به مسلمانان به دیده طمع نگریسته و در راه متلاشی نمودن وحدت، و تفرقه آنان دست به هر کاری می‌زنند از یاد برد آنان همواره از طریق نویسندگان و قلم‌زنانی جیره خوار که از راه اینگونه نوشته‌ها نان می‌خورند وارد به عمل شده و به راحتی تمام با حرکات تصحیح به مقابله بر می‌خیزند که این عمل به علت وجود گروه‌های ساده اندیشی که به آسانی می‌توان آنان را بسیج نمود احتیاج به سعی زیادی ندارد. امام علی این گروه‌های ساده اندیش را اینگونه تعبیر می‌کند:

(وحشیانی ساده اندیش، که به هر جهتی که باد آنان را ببرد، خواهند رفت. و از هر فریاد و سخنی تبعیت می‌کنند و هرگز نور خداوند قلوبشان را روشن نساخته است).<sup>۱</sup>

این گروه گوش به فرمان رهبریت مذهبی بوده، و هم اوست که در طول قرون متمادی ماموریت اجرای مو به موی بدعت‌های ساختگی و وارداتی در مذهب شیعه را به عهده داشته است.

<sup>۱</sup> (همچ رعاع یمیلیون مع کل ریح، اتباع کل ناعق، لم یستضئوا بنور الله).

و سرانجام همه این نیروهای یاد شده دست به دست هم می دهند تا حرکت تصحیح را متوقف سازند. اما بگذارید بگویم: حرکت تصحیح از تجمع همه این نیروها قویتر بوده و به اذن خداوند بالاخره در پایان راه به پیروزی می رسد. چون رویارویی با تصحیح، به رویارویی با قلعه‌ای استوار می ماند، که هیچ قدرتی را توان درهم شکستن آن نیست، آری دیوارهای شامخ تصحیح، بر اساس و شالوده‌ای سخت بنیان شده‌اند که این شالوده همان کتاب خداوند، سنت رسول او ﷺ، و عمل و اقوال امام علی است که فقهای مذهب شیعه آن را بر خود حجت می دانند. نگهبان و محافظ این اساس نیز قدر دیگری است که عقل نام دارد، و باز هم علمای مذهب شیعه، آن را چهارمین رکن از ارکان استنباط احکام شرعی تلقی می کنند. آری این پشتیبانان چهارگانه بر علمای شیعه حجت بوده و هرگز نمی توانند از آن چشم پوشی کرده و یا به مبارزه با آن برخیزند.

باز هم باید بگویم که کتاب‌های روایت شیعه، و حتی آن‌هایی که نزد فقهاء صحیح و موثوق خوانده می شوند، آکنده از روایاتی است که به ائمه کرام نسبت داده شده و با ضروریات اسلام و اصولش، و همچنین دلایل چهارگانه‌ای که علمای شیعه آنان را اساس استنباط احکام فقهی قرار داده‌اند تناقض دارد.

از اینگونه روایات ساختگی که به ائمه شیعه نسبت داده می شوند، به عنوان ذریعه و بهانه‌ای جهت توقف حرکت تصحیح و اهدافش استفاده می گردد. حال آنکه خود ائمه امر به مردود شمردن روایاتی می کنند که به آنان نسبت داده شده، و با کتاب خداوند و سنت رسولش منافات دارند.

پس بار دیگر این مسئله را به طبقه بیدار و روشنفکر، که تکیه گاه اول و آخر حرمت تصحیح می باشد گوشزد می کنیم که همواره همه روایاتی که فقها و علمای ما جهت اثبات بدعت‌های الصاقی به مذهب شیعه به آن استناد می ورزند. با قرآن، سنت رسول خدا ﷺ و عقل محک زده، و خالص را از ناخالص جدا سازند. فرد فرد، این طبقه باید در مورد همه روایات وارده از ائمه شیعه به حکمیت و داوری برخیزند. چون تنها با این روش می توان عقول و قلوب شیعه را که قرن‌ها در اسارت زنجیرهای روایات ساختگی بوده‌اند، از این قید و بند رها ساخت.

هنگامی که چندی پیش در تهران یکی از رهبران مذهب شیعه خطبه سر داده و برای مردم سخنرانی می کرد، و سخنانش از طریق رسانه‌های گروهی برای همه مردم

پخش می‌شد. همه جهانیان پیام او را شنیدند که می‌گفت:

(جبریل پس از وفات پیامبر، همواره بر دخترش فاطمه زهرا نازل شده و او را از قضایای زیادی آگاه می‌کرد).

همه مسلمانان عقیده دارند که این کلام با ضروریات اسلام و عقاید اساسی تناقض دارد. چون پس از وفات رسول خدا ﷺ نزول وحی نیز قطع گردید. اما این سخنان از دهان فقیهی بیرون می‌آمد، که به همان روایت‌های وضعی و ساختگی که ما بارها خواستار پاکسازی آن‌ها شده این استناد می‌کرد. اما جالبتر از همه اینکه هرگز حتی یکی از هم ترازان فقیه نیز با این سخنان مخالفت نکرد بلکه بر عکس، همه با سکوت خود که علامت رضا است، بر این سخنان مهر صحت زدند. به همین دلیل است که ما همواره رهبران و علمای مذهب را مسئول رواج بدعت‌های ساختگی و الصاقی به مذهب شیعه می‌دانیم. چون آنان همیشه به این بدعت‌ها تسلیم بوده و یا آن را تایید کرده‌اند. بیاید به سخنان امام علی گوش فرا دهیم که هنگام غسل و تجهیز پیکر پاک رسول خدا ﷺ اینچنین می‌گوید:

(پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا ﷺ، با مرگ تو نزول خبرهای آسمان نیز که با مرگ هیچ پیامبری منقطع نشده بود قطع گردید).<sup>۱</sup>

و پس از همه این‌ها هنگامی که دلیل و برهان به مبارزه با دشمنان تصحیح برخاسته و زبان آنان را می‌بندد و ببینیم باز آن‌ها به چه سلاحی متوسل می‌گردند؟ در اینجا فقط یک راه باقی است که همواره اصحاب نفس‌های بیمار و جیره خواران و جاهلان در آن قدم می‌گذارند و این راه همان تجریح و شتم و طعن صاحب دعوت است. شان آنان همانندشان کسانی است که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَفَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَلَتْ تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِءٍ وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ [النحل: ۹۲].

(معنی): و مانند زنی می‌باشید که رشته محکم خود را پس از تائیدن باز کرد و اتایید که عهد و قسم‌های محکم خود را برای فریب یکدیگر و فساد به کار برید، بدین منظور که قومی

<sup>۱</sup> نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۲۸.

بر قوم دیگر برتری یابد. زیرا خداوند شما بندگان را به این عهد و قسم‌ها می‌آزماید، و در روز قیامت همه اختلافات شما را آشکار خواهد ساخت.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ ۗ تَأْتِي عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۗ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ۖ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ۗ﴾ [الحج: ۸-۹].

(معنی): «برخی از مردم از روی جهل و گمراهی و بی هیچ کتاب و حجت روشنی در مورد خدا مجادله می‌کنند، و با تکبر از حق اعراض کرده تا خلق را از راه خدا گمراه گردانند، چنین کسی را در دنیا ذلت و خواری باشد، و در آخرت عذاب آتش سوزان خواهیم چشاند». (صدق الله العظيم).

## توضیح مهم

جهت پیشرفت رساله تصحیح بشکلی مستمر و مداوم مجلس اسلامی اعلا تصمیم گرفت تا نشر مجله ماهیانه ای را بعهدہ گیرد کہ به تصحیح و مبادی و اهداف آن اهتمام ورزد. و این مجله تمامی مقالات و سخنان حول تصحیح را بدون در نظر گرفتن هدف نویسنده آن منتشر خواهد نمود بشرط آنکہ نویسنده مقاله از علماء و صاحب نظران علوم دینی و فقه و علوم اسلامی باشد. و در این راستا، علمای نظارت کننده بر کار مجله به سؤالاتی کہ در مورد تصحیح باشد بشرط مختصر بودن آن جواب خواهند داد.

نامه به مجلس اسلامی اعلا به آدرس زیر فرستاده خواهد شد:

**POST-TEL CENTER**  
**2210 Wilshire Blvd, Suite 451**  
**Santa Monica, CA 90403**  
**U. S. A.**